

نام کتاب: خورشید کعبه نگرشی به

زندگی سیاسی امیر مومنان علی
علیه السلام

نویسنده: محمدجواد مروجی طبسی

پیشگفتار

سخن از شخصیت بی مانند امیر مؤ منان علی علیه السلام است ؛ شخصیتی که بشر با آن همه توصیفی که تاکنون از او داشته است ، هنوز در حسرت دست یافت به حقیقت اوست . چهره مقدسی را که زادگاهش خانه خدا و محل نشو و نمایش دامن نبی اکرم و وجود مقدسش آینه تمام نمای پیامبران الهی و نسخه دوم آخرین سفیر خدا و به فرموده قرآن ، نفس و روح و جان محمد مصطفی بوده ، چگونه می توان توصیفش کرد .

چه سخنی زیبنده مقام اوست در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله حقیقت او را مکتوم داشت و در پایان یک مأموریت که به استقبال وی شتافت ، چنین فرمود : اگر نمی ترسیدم که گروهی از امت من سخنی را که مسیحیان درباره عیسی مسیح گفته اند درباره تو بگویند ، امروز در شاءن و منزلتت سخنی می گفتم که از کنار هر گروهی که عبور کنی ، خاک زیر پای تو را برای تبرک بگیرند .

او محبوب ترین خلق خدا و مظهر کلمة الله الحسنی بود . او همانند پروردگارش با مؤ منان در کمال راءفت و رحمتت و با دشمنان خدا مظهر خشم و خشونت بود . او فرزند جبهه و جنگ و جهاد بود و از دوران کودکی فدایی و پشتیبان رسول الله صلی الله علیه و آله بود .

او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بیشترین رنج را دید و خون دل فراوان خورد . او برای حفظ اسلام و وحدت مسلمانان از حق مسلم خود چشم پوشید تا پیکره اسلام آسیب نبیند و بر تمام مصیبت های بی شمارش صبر پیشه کرد ، همانند کسی

که در چشمش خار فرو رفته و در گلویش استخوان گیر کرده است .⁽¹⁾ به یقین همین صبر و زیبای علی علیه السلام بود که ایمان و اخلاصش را تفسیر نموده و وی را در تاریخ جاوید کرده است .

و در یک کلام علی حقیقت جاویدی است که به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس جز خدا و رسولش او را نشناخت . از این روی با اعتراف و اقرار به عجز و ناتوانی خود در معرفی این چهره محبوب خدا و رسول ، به جای تحقیق درباره شناخت حقیقت این مرد نامتناهی ، به سراغ گوشه ای از زندگی سیاسی علی علیه السلام رفته و آنها را شناسایی و سرمشق زندگی خود قرار دهیم .

نوشتار حاضر نتیجه تلاش چند ساله ای است که بیشتر بخش های آن در مناسبت گوناگون در مجلات مختلف به چاپ رسیده است که پس از باز بینی و پیرایش کاستیهای آن در پنج فصل تنظیم ، و به شیفتگان مکتب علوی تقدیم می گردد .

به امید اینکه به الهام گرفتن از روح بلند علی علیه السلام بیشتر به رفتار علوی بپردازیم .

محمد جواد مروجی طبسی

18 شهریور 1382 / 13 رجب 1424

فصل یکم : در مکه مکرمه

اشاره

در روزگاری که شبه جزیره عرب را ظلمت جهل فرا گرفته و بر اثر عادات و رسمهای جاهلی ، اخلاقی انسانی جای خود را به خوی حیوانی داده بود؛ مکه در انتظار حادثه ای عظیم و رویدادی بزرگ بود . حادثه ای که می رفت انفجاری عظیم را در جهان هستی به وجود آورد؛ انفجار نور و غلبه آن بر تاریکی جهل .

آری ، این انفجار در وقتی روی داد که جبرئیل بر فراز کوه نور فرود آمد، با آوردن پیام اقراء باسم ربك الذی خلق وحی الاهی را بر قلب نازنین خاتم الانبیا فرود آورد .

در آن روز شهر مکه فضای دیگری گرفته بود . با آمدن رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بشر در آستانه تحولی عظیم قرار گرفت . اسلام آمد تا به کالبد بی جان و روح بشر حیات تازه بخشد و او را از تاریکیها و گمراهیها برهاند .

اینک پیامبر اسلام با بار رسالت ، از غار حرا پایین آمده تا به کمک نخستین یار خود، این بار عظیم را به سر حد منزل برساند .

این یار دیرین و این چهره محبوب کسی جز پسر ابوطالب نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله و او را از پیش برای چنین روزگار سختی آماده کرده . علی که در آن روز ده سال بیش نداشت ، با پذیرفتن دعوت ویژه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد صحنه سیاست شد . سیزده سال تمام در مکه دوشادوش پیامبر تلاشهای فراوانی را انجام

داد . در این فصل به چند مورد از این تلاش‌های خالصانه اشاره می‌کنیم .

الف . پیشتازی در اسلام

یکی از امتیازات بزرگ مسلمانان صدر اسلام ، سابقه افراد در پیشی گرفتن بر اسلام بود . بدین جهت برخی در جلوی نام عده ای از مسلمانان که در مکه اسلام آوردند . شماره گذاری کرده اند؛ برای مثال گفته شده که نخستین مسلمان ، علی علیه السلام و سپس خدیجه و جعفر و پس از او زید و . . . بودند⁽²⁾ و یا اینکه طبری درباره اسلام عمر بن خطاب گفته است که وی پس از 45 مرد و 21 زن اسلام آورده است .⁽³⁾

چون مسئله پیشتازی علی علیه السلام در اسلام یکی از بزرگ ترین امتیازات او به شمار می‌آید، بدین جهت این مسئله مورد نقص و ایراد برخی از دشمنان قرار گرفته است که در زیر به بررسی این مسئله خواهیم پرداخت .

هنوز ده سال از عمر شریف و پر برکت امیر مؤمنان نگذشته بود که نبوت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آغاز شد . علی علیه السلام از همان ابتدای امر، با تسلیم در برابر اراده و فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ، به عنوان یابوری با کفایت و بازویی محکم و سربازی فداکار و جان به کف و نماینده ای امین و صادق در کنار آن حضرت قرار گرفت .

به عقیده تمام مورخان شیعه و سنی ، علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد . شیخ مفید می‌نویسد : او اولین کسی بود که به خدا و رسولش ایمان آورد و اولین جنس ذکوری بود که پیامبر

صلی الله علیه و آله او را به اسلام دعوت کرد و وی نیز اجابت نمود .⁽⁴⁾ به دنبال این اقدام صادقانه از سوی امیر مؤمنان ، پیامبر صلی الله علیه و آله در گفتاری صریح و آشکار، نشان پیشتازی در اسلام را به وی داد و چنین فرمود : **یا علی اعنت اهل المسلمین اسلاما و اهل المؤمنین ایمانا؛ ای علی تو اولین مسلمان و اولین مؤمنان هستی .**⁽⁵⁾ و در جای دیگر نیز فرموده است : **علی اهل من آمن و صدقنی ؛** علی نخستین کسی بود که به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد .⁽⁶⁾ صحابه و تابعین پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در پاسخ پرسشهای فراوان مردم ضمن بیان واقعیت ، علی بن ابی طالب را نخستین مسلمان معرفی می کردند . از جمله یارانی که بی پرده سخن گفته اند : سلمان فارسی ، ابوذر غفاری ، مقداد ، عمار ، زید بن صوحان ، حذیفه بن الیمان ، ابو الهیثم بن تیهان ، خزیمه بن ثابت ، ابو ایوب انصاری ، ابو سعید خدری ، ابو رافع ، سعد بن ابی وقاص ، ابو موسی اشعری ، انس بن مالک ، ابو الطفیل ، جبیر بن مطعم ، عمرو بن حمق خزاعی ، حبه عرنی ، جابر حصرمی ، حارث اعور ، عبایه اءسدی ، مالک بن الحویرث ، قثم بن العباس ، سعد بن قیس ، مالک اءشتر ، هاشم بن عتبّه ، محمد بن کعب و . . . بود .⁽⁷⁾

تلاشهای ناموفق دشمنان

همین امر سبب شد که برخی از روی کینه و دشمنی با علی و عده ای از روی عدم درک و آگاهی از اینکه دیده اند چنین افتخاری نصیب وی گشته ، سخت به وحشت افتاده اند . بدین جهت دست به تلاشهای ناموفقی زده اند تا به خیال خود این گوی را از دست علی بربایند . اینک به برخی از این تلاشها اشاره می کنیم :

1 . سبقت ابوبکر بر اسلام

برخی به پیروی از روایت ابوهریره و شعر حسان بن ثابت بر این باورند که ابوبکر اولین مسلمان بوده ، نه علی ! پاسخ می دهیم : سعد بن ابی وقاص با اینکه رابطه خوبی با امیر مؤمنان نداشته ، اما در برابر سؤالی که از وی شده بود که آیا پیش از همه شما، ابوبکر اسلام آورد، گفت : خیر . پیش از ابوبکر پنجاه نفر اسلام آوردند .⁽⁸⁾

افزون بر این ، ابن شهر آشوب ضمن رد چنین روایاتی می نویسد : فاما شعر حسان بآن ابابکر اول من اءسلم فهو شاعر و عناده لعلی ظاهر، و اءما رواية ابی هریره فهو من الخاذلین و قد ضربه عمر بالدرة لكثرة روايته و قال انه كذوب ؛ اما سروده حسان که در آن می گوید : ابوبکر نخستین مسلمان بوده است ، صحیح نیست ، چرا که حسان فردی شاعر است و عناد و مخالفت او با علی بن ابی طالب آشکار است ، و اما روایت ابوهریره ، باز هم از درجه اعتبار ساقط است ؛ چرا که او از کسانی بوده که مردم را از پیروی علی نهی می کرده و وی کسی بود که عمر او را به خاطر روایاتش با تازیانه زده است و درباره اش گفت : بسیار دروغ می گوید .⁽⁹⁾

دیگر آنکه چه اظهار نظر بیهوده ای است در حالی که خود ابوبکر، بر پیش گرفتن علی بر او در اسلام اسفناک بوده و پیوسته می گفت : ای کاش من اولین کسی بودم که به پیامبر ایمان می آوردم !

ابو ذرعه دمشقی و ابو اسحاق ثعلبی نقل می کنند که : ابوبکر می گفت : یا اءسفی علی ساعة تقدمنی فیها علی بن ابی طالب ، فلو سبقته لکان لی سابقة الاسلام چه بسیار جای تاءسف است بر آن ساعتی که علی بن ابی طالب در اسلام بر من پیشی گرفت که اگر من در آن لحظه بر او پیشی گرفته بودم ، گوی سبقت در اسلام را من برده بودم . (10)

برخی دیگر همانند محب الدین طبری در ذخایر العقبی ضمن بیان این نکته که امیر مؤ منان نخستین مسلمان بوده است ، در عین حال نتوانسته از کنار گفته هایی که در آن از تقدم اسلام ابوبکر سخن به میان آمده است به سادگی بگذرد . از این روی ضمن تاءیید آن گفته ها به توجیه پرداخته است . وی آنها را حمل بر این کرده که ابوبکر نخستین کسی بود که اسلام خود را اظهار کرد و علی اولین کسی بود که اسلام را پذیرفت ! سپس تفصیل در این بحث را به کتاب دیگرش به نام الریاض النضرة ارجاع می دهد . (11)

حال از محب الدین باید پرسید که ایشان با روایاتی که خود او آورده که همگی تصریح دارد بر اینکه آن حضرت نخستین کسی بود که نماز خوانده است چه می کند و چه جوابی می دهد . و نیز به سه روایتی که خود او از عمر و احمد نقل کرده که امیر مؤ منان فرمود : **عبدت الله من قبل اءن یعبده اءحد من هذه الامة خمس سنین** ؛ (12) من پنج سال پیش از دیگران به عبادت خدا پرداختم ، یا اینکه فرمود

صَلَاةٌ قَبْلَ اَعْنِ يَصَلِي النَّاسُ سَبْعَ سَنِينَ ؛ (13) مِنْ هَفْتِ سَالِ
پیش از دیگران نماز گذاردم ، چه پاسخی آماده کرده است . آیا کسی که پنج یا هفت سال پیش از دیگران به نماز پرداخته ، اسلام خود را هنوز اظهار نکرده ، اما ابوبکر که پس از هفت سال مسلمان شده ، نخستین نفری بوده که اسلام خود را آشکار کرده است ؟ ! آیا این توجیه از چنین فردی قابل پذیرش است .

اگر گفته شود که ممکن است امیر مؤمنان در این چند سال نماز خود را در پنهانی می خوانده است ، پاسخ می دهیم : بر فرض که در سه سال اول از آغاز بعثت که در آن روزگار دعوت علنی نبوده امام چنین می کرده ، اما در چهار سال بعد دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به اسلام علنی و آشکار بوده است . آیا در آن روزها باز هم امام در پنهان نماز می خوانده است ؟

0افزون بر این ، تاریخ شهادت می دهد که در آن روزهایی که هیچ مسلمانی در جزیره العرب جز پیامبر و علی و خدیجه وجود نداشته اینان در مسجد الحرام نماز جماعت داشته اند .

یحیی بن عقیف از پدرش نقل می کند که وی می گفت : پیش از آنکه دعوت پیامبر علنی گردد ، روزی در مکه در کنار عباس فرزند عبدالمطلب نشسته بودم . در این بین جوانی وارد مسجد الحرام شد . ابتدا نگاهی به آسمان کرد ؛ آفتاب حلقه زده بود ، آنگاه رو به کعبه نموده برای نماز از جای برخاست . سپس کودکی از راه رسید و در طرف راست آن جوان قرار گرفت و پس از او بانویی از راه رسید و در پشت سر آن جوان ایستاد .

پس آن جوان خم شد (به رکوع رفت) و آن دو به نیز خم شدند؛ جوان سر برداشت، آن دو نیز سر برداشتند؛ جوان سر به سجده گذارد، آن دو نیز سر به سجده گذاردند. به عباس گفتم: ای عباس، من امر بسیار بزرگی را می بینم!

عباس گفت: آری امر عجیبی است. سپس افزود: آیا می دانی این جوان کیست؟ این محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب، فرزند برادر من است. آیا می دانی آن پسر کیست؟ آن کودک، علی بن ابی طالب فرزند برادر من است. آیا می دانی آن زن کیست؟ این خدیجه دختر خویلد است. برادر زاده ام محمد صلی الله علیه و آله به من خبر داد که خدایش، خدای آسمانها و زمین، او را به این دینی که اکنون بر آن است، دستور داده. به خدا قسم بر روی این زمین کسی جز این سه نفر بر این دین نیستند! (14)

2. سبقت خدیجه بر اسلام

سومین تلاشی که برخی از ناآگاهان کرده اند این است که می گویند: نخستین کسی که از زنان اسلام آورد، خدیجه همسر پیامبر بود و نخستین کسی که از مردان به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، علی بود.

ما منکر فضایل حضرت خدیجه کبرا نیستیم؛ چرا که این بانوی فداکار بزرگترین خدمت را به عالم اسلام و همچنین به شخص پیامبر تقدیم کرد. اما این بدان معنا نیست که تمام سخنان پیامبر را نادیده گرفته و یا آنها را در این باره توجیه کنیم.

عایشه دختر ابوبکر از پیامبر نقل کرده که فرمود: یا عائشه دعی لی اءخی فانه اءول الناس اسلاما؛ (15) ای عایشه،

برادرم را بخوان که اوست نخستین فرد از مردم که مسلمان شد . عمر بن الخطاب نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود : یا علی اءنت اول المسلمین اسلاما .⁽¹⁶⁾ ابن عباس از پیامبر نقل کرده که فرمود : **علی اءول من آمن بی و صدقتی ؛**⁽¹⁷⁾ علی نخستین کسی است که به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد .

در صورتی که خدیجه اولین مسلمان بود ، پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی را اولین مسلمان ، اعم از زن و مرد معرفی می کند ؟ !

3 . اسلام پیش از بلوغ علی علیه السلام تلاش ناموفق دیگری که در این زمینه شده تا به خیال خود ارزش اسلام علی را پایین بیاورند این است که می گویند : درست است که می گویند او نخستین مسلمان بوده ، اما وی هنگام مسلمان شدن هنوز به حد بلوغ⁰ نرسیده بقود . ابن البیع در کتاب معرفة الصول الحدیث می نویسد : لا اءعلم خلافا بین اءصحاب التواریخ اءن علی بن ابی طالب اول الناس اسلاما و انما اختلفوا فی بلوغه ؛⁽¹⁸⁾ من هرگز علم به خلاف در بین تاریخ نگاران ندارم ؛ چرا که همه آنها بر این نظرند که علی بن ابی طالب نخستین فردی است که اسلام آورد ، اما در این با هم اختلاف دارند که آیا وی در آن موقع به بلوغ رسیده بود یا نه ؟

این اختلاف روشنگر این است که گویا برای اسلام وی پیش از بلوغ چندان ارزشی قائل نیستند ؛ در حالی که اگر کم ترین توجهی داشته باشند خواهند دانست که این سخن طعن به رسول الله است . چرا که این پیامبر بزرگوار اسلام بود که علی را به اسلام دعوت کرد و علی نیز پذیرفت . دیگر آنکه : این تلاشگران ناموفق ، چیزی بیان

کرده اند که اگر اندک توجهی داشتند آن را بیان نمی کردند، چون ایمان علی در حال کودکی و پیش از بلوغ، یکی از فضائل بسیار بزرگ او به شمار می آید.

و در اینجا برخی همانند شافعی برای فرار از مشکل گفته است: به این دلیل ما حکم به اسلام علی کردیم که چون پایین ترین حد بلوغ، نه سال است. و برخی نیز با بالا بردن سن امام علی علیه السلام اسلام وی را در پانزده سالگی دانسته اند؛⁽¹⁹⁾ در حالی که همه می دانیم اسلام وی پیش از بلوغ بوده و اثر این تلاشها جز رسوایی برای دشمنان علی علیه السلام چیز دیگری به دنبال ندارد.

ب. بت شکنی علی علیه السلام

تاریخ عالم هستی دو چهره مقدس را به خاطر سپرده است که به رغم سختیها و مشکلات موجود، رمز عبودیت کفار را در هم شکسته و بت شکن نام گرفته اند. نخستین آنها حضرت ابراهیم خلیل الرحمان بود که در جوانی با این کار خویش دشمنان خدا را به خشم آورد. آنها نیز برای انتقام گرفتن از این جوان، تمام امکانات خود را فراهم ساختند و با بر افروختن آتشی بسیار عظیم او را در آتش انداختند تا به خیال خود انتقام سختی از ابراهیم بت شکن و خدا پرستان گرفته باشند. اما به اراده پروردگار، آتش بر او گلستان شد و ابراهیم از این آزمایش بزرگ سرافراز بیرون آمد. دومین و آخرین چهره ای که در کودکی و نوجوانی دست به بت شکنی زد، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب بود.

در این راستا اگر چه تاریخ بسیاری از افتخارات او را از روی عمد به دست فراموشی سپرد، اما هرگز نتوانست بر این

ماجرا پرده پوشاند و این خاطره شگفت انگیز را از خاطره ها محو گرداند . تاریخ نگاران ، این ماجرای بسیار مهم را در چند نوبت برای علی بن ابی طالب علیه السلام ثبت کرده اند .

1 . در دوران کودکی

قطب راوندی می نویسد : روزی ابوطالب به همسر خود، فاطمه بنت اسد گفت : علی را - که در آن روزگار کودک بود - دیدم که بتها را می شکند؛ پس ترسیدم که کفار قریش به این مسئله پی ببرند .

فاطمه در پاسخ گفت : کار بسیار عجیب و شگفت انگیزی انجام داده ، اما عجیب تر از این را برای تو بگویم و آن روزی بود که از کنار همان بتهایی که آویزان کرده بودند می گذشتم و علی در شکم بود . پس به وسیله دو پای خود از درون بر شکم فشار آورد که به آن بتها نزدیک نشوم و از راه دیگری عبور کنم ؛ اگر چه من هرگز آن بتها را پرستش نمی کردم ؛ بلکه می خواستم به طواف خانه خدا بپردازم .⁽²⁰⁾

2 . دوران نوجوانی

نوبت دوم در دوران نوجوانی و در مکه مکرمه بود؛ یعنی در روزگار سختی که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان تحت تعقیب و آزار و اذیت مشرکان مکه قرار گرفته بودند . امیر مؤمنان از سر شانۀ پیامبر صلی الله علیه و آله بالا رفته و بتها را از بالای کعبه به زیر کشید و همه آنها را در هم شکست .

ابن شاذان از علی علیه السلام نقل کرده که فرمود : روزگاری که پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل خدیجه بود، مرا خواست و فرمود : علی جان همراه من بیا . پس او می رفت و من به دنبالش می رفتم و

کوچه های مکه را یکی پس از دیگری پشت سر گذاردیم تا کنار کعبه رسیدیم و این هنگامی بود که خداوند چشم همه مردم را به خواب برده بود .

پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود : علی جان ! عرض کردم : لبیک ای رسول خدا .

فرمود : علی جان از سر شانه ام بالا برو . سپس خم شد و من بر شانه آن حضرت و به دستورش بتها را سرنگون ساختم ؛ به گونه ای که سر بتها به سمت پایین قرار گرفت و هر دو از کعبه خارج شدیم و به منزل خدیجه باز گشتیم .

پیامبر صلی الله علیه و آله به من رو کرد و فرمود : اولین کسی که بتها را شکست ، جد تو، ابراهیم خلیل الرحمان بود، و سپس تو آخرین فردی هستی که بتها را شکستی .

صبحگاه ، مردم مکه که با بتهای سرنگون شده رو به رو شدند، به یکدیگر گفتند کسی جز محمد و عمو زاده اش جرئت انجام چنین کاری را به خدایان ما ندارد .⁽²¹⁾

احمد بن حنبل با آوردن همین ماجرا چنین اضافه می کند : امیر مؤمنان فرمود : پس از بالا رفتن از شانه پیامبر صلی الله علیه و آله خود را در چنان جایگاه بلند و مرتفعی یافتم که اگر می خواستم را به آسمان برسانم بر چنین کاری توانایی داشتم . پس بر بام کعبه رفتم و آن بت طلایی و مسینی را که در بالای کعبه آویزان شده بود، پس از تکان دادن به سمت راست و چپ و جلو و پشت ، از جای خود بیرون آوردم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : آن را به زیر افکن . من نیز به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله آن بت را از فراز بام کعبه به زیر افکندم و همانند ظرفهای بلورین شکستم .

پس از انجام این ماء‌موریت ، برای دور شدن از اطراف کعبه شتابان حرکت کردیم تا مبادا کسی ما را مشاهده کند .⁽²²⁾

3 . دوران جوانی

پس از چند سال هجرت اجباری از مکه ، بار دیگر پیامبر خدا و یاران ، با فتح مکه به سوی خانه خدا باز گشتند و در این بار، پیامبر صلی الله علیه و آله از موضع قدرت در کنار کعبه سخن گفت : سپس به علی علیه السلام دستور داد تا بت‌های کعبه را در هم بشکند .

سعید بن مسیب از ابو هریره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه به علی فرمود : آیا این بت را در بالای کعبه نمی بینی ؟ گوید : عرض کردم : آری ای رسول خدا . فرمود : من تو را بلند می کنم تا آن را از جای خود بیرون آوردی و به زیر افکنی .

علی گفت : اجازه دهید تا من شما را برای چنین کاری بر شانه خود قرار دهم . پیامبر فرمود : به خدا سوگند، اگر ربیعه و مضر تلاش کنند که عضوی از اعضای مرا بردارند، بر چنین کاری توانایی نخواهند داشت . سپس فرمود : لحظه ای درنگ کن . آنگاه دست برد و دو پای علی را گرفت و از جای بلندش کرد تا اینکه سفیدی زیر بغلش نمایان شد . و فرمود : علی جان چه می بینی ؟

گفت : اکنون می بینم که خداوند مرا به وسیله تو شرافت داده است ، به گونه ای که اگر بخواهم دستم را به آسمان برسانم خواهم توانست .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : بت را از جای خود بردار . امیر مؤمنان به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرده و آن بت را از جای خود کند و به زمین

پرتاب کرد . در این بین پیامبر صلی الله علیه و آله پای علی را رها کرد . علی علیه السلام به زمین خورد و لبخندی زد . پیامبر صلی الله علیه و آله از علت خنده اش پرسید . گفت از بالای کعبه به زیر افتادم در حالی که هیچ گونه آسیبی به من نرسید . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : چگونه آسیبی به تو برسد در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله تو را بالا برد و جبرئیل پایینت آورد . (23)

در این چند جریان نکات مهمی به چشم می خورد که عبارت اند از :

- مبارزه امیر مؤمنان با خدایان قریش و و کفار مکه ، به دوران کودکی بلکه به دوران از تولد باز می گردد و به همین جهت است که وی نه تنها به بت شکن معروف گشت ، بلکه تمام مسلمانان اعتراف دارند که امیر مؤمنان لحظه ای برای بتها سجده نکرد .

- این نکته نیز روشن شد که به رغم مسلمان شدن بسیاری از خویشان و غیر آنها، باز هم پیامبر صلی الله علیه و آله برای انجام چنین کاری به هیچ یک از آنان اطمینان نداشت و اگر هم به فرض اطمینان داشت ، می دانست که جرئت انجام چنین کاری را ندارند، بدین جهت توانایی انجام این مأموریت را فقط در شخص علی علیه السلام می دید و از وی خواست تا شبانه به خانه خدیجه رود و از آنجا با هم برای شکستن بتها به کعبه روند .

- با این دشمن حدس زده بود که بت شکنی فقط به دست علی علیه السلام انجام شده ، اما به حسب ظاهر هیچ شاهد قطعی برای این مسئله نداشت تا فشار خود را بر آن حضرت و امیر مؤمنان بیش تر کند . اما وقتی به چنین کاری پی برد که دیگر کار از کار گذشته و فتح مکه صورت گرفته بود؛ چرا که

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه در برابر چشمان همه کفار قریش ، بار دیگر علی را بالای کعبه فرستاد و از او خواست تا معبودان قریش را در هم شکند و از بالای کعبه به زیر افکند . اینجا بود که دشمن به خوبی دریافت که این همان کسی بود که شبانه به کعبه می آمده و خدایانشان را در هم می شکسته است .

- چهارمین نکته اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام موارد از جمله فتح مکه سعی بر این داشت تا جایگاه علی را در بین امت و خصوصا پس از خود برای مردم بیش از پیش روشن کند . چنانچه از گفت و گوی آن حضرت با امیر مؤمنان این تلاش پی در پی به خوبی آشکار است .

- آخرین نکته علی همانند جد خود، حضرت ابراهیم ، در برابر آزمون سخت بت شکنی پیروزمند و سرافراز که با مطالعه تاریخ زندگی امیر مؤمنان ، به ویژه پس از رحلت رسول خدا و عملکرد غلط مسلمانان در برابر به اهل بیت و به ویژه علی علیه السلام کاملا بدین مسئله می توان پی برد .

ج . اعلام جانشینی در اولین نشست

پس از گذشت سه سال از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله با آمدن آیه و اءنذر عشیرتک الاءقربین ، دستور جدیدی از طرف خداوند بر پیامبر ابلاغ شد، از این رو حضرت با فراخوانی فرزندان عبدالمطلب که در آن روز فزون تر از چهل مرد بودند، به علی علیه السلام دستور داد تا از ران گوسفند غذایی برای آنان آماده سازد . پس از غذا، پیش از آنکه حضرت سخنی فرموده باشد، ابولهب لب به سخن گشود و گفت : می

بینید چگونه این مرد شما را سحر و جادو کرده است .

پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز چیزی نفرمود و جلسه به هم خورد . روز دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را دعوت کرد و ضمن پذیرایی لب به سخن گشود و فرمود : ای فرزندان عبدالمطلب ، من از طرف پروردگار به سوی شما آمده ام و بیم دهنده و بشارت دهنده ام ؛ پس مسلمان شوید و از من پیروی کنید که هدایت خواهید شد .⁽²⁴⁾ سپس فرمود : کدام یک از شما به من ایمان می آورد و مرا در این جهت کمک می کند که برادر، ولی ، وصی ، و وزیر من پس از من و خلیفه ام در خاندانم خواهد بود .

تمام حضار سکوت کردند تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه سخن خود را تکرار کرد . در هر مرتبه علی علیه السلام می فرمود : یا رسول الله ، من به کمک تو خواهم شتافت و در این امر وزیرت خواهم بود .

امیر مؤمنان فرمود : پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست مرا گرفت و فرمود : این برادر، وصی ، جانشین ، وزیر و خلیفه من در بین شماست ؛ پس سخن او را بشنوید و از او پیروی کنید .⁽²⁵⁾

بنا به نقل ابو رافع ، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : نزدیک بیا . پس دهان علی را باز کرد و مقداری از آب دهان خود را با بزاق دهان علی مخلوط کرد . همچنین مقداری از آب دهان خود را بین دو کتف و سینه علی مالید .⁽²⁶⁾

از همان آغاز ابولهب بنای مخالفت و لجاجت را گذاشت و با بر هم زدن جلسات اجتماع فرزندان عبدالمطلب ، مخالفت صریح خود را با نبوت آن حضرت اعلام کرد و از

باب تمسخر و استهزا به سخنان زاده ات در برابر بیعتی که با تو کرد، دادی؟ او تو را اجابت کرد، اما تو سر و صورت و دهانش را پر از آب دهان خود کردی.

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: بدین وسیله درون او را پر از علم و حکمت کردم. ⁽²⁷⁾ آنگاه فرزندان عبدالمطلب در حالی که به آن حضرت می‌خندیدند و او رامسخره می‌کردند، ابو طالب را به باد مسخره گرفته، گفتند: ای ابو طالب، به تونیز دستور داده که سخن فرزندت را گوش کنی و از او فرمان ببری. سپس جلسه را بهم زده، متفرق گشتند. د. خوابیدن در جای پیامبر ⁽²⁸⁾

آخرین جریانی که در این سیزده سال امیر مؤمنان در مکه داشت، ماجرای خوابیدن در جای رسول خدا در شب هجرت بود؛ چرا که دشمن پس از ده سال اذیت و آزار، سرانجام تصمیم به قتل گرفت. آن حضرت از سوی پروردگار مأمور شد تا شبانه مکه را به قصد مدینه ترک گوید. بدین جهت این تصمیم را پنهانی با علی علیه السلام در میان گذاشت و از وی خواست تا شبانگاه در بسترش به جای او بخوابد تا بدین وسیله دشمنان از رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه نشوند.

پیامبر صلی الله علیه و آله شبانه و دور از چشم کفار قریش مکه را ترک گفت و علی عاشقانه در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خفت.

شیخ مفید می‌نویسد: از جمله مناقب امیر مؤمنان این بود که هنگامی که دشمنان بر کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله هم پیمان شدند، چون حضرت نمی‌توانست در برابر دیدگان آنها از مکه بیرون برود و

از سوی دیگر می خواست این خبر فاش نشود تا بیرون رفتن از مکه بدون خطر پایان پذیرد، این تصمیم را با امیر مؤمنان در میان گذاشت و از او خواست تا آن را پنهان کند و همچنین از وی خواست تا شب را در بسترش به جای او بخوابد، تا دشمن گمان کند که مانند همیشه خود پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر آرمیده است. پس علی جان شریف خود را به خدا هدیه کرد و جانش را به خدا در راه اطاعت و بندگی او فروخت و همو را برای سلامتی پیامبر صلی الله علیه و آله در اختیارش قرار داد تا از مکر دشمنان در امان و زنده بماند.

امیر مؤمنان در بستر رسول خدا آرمید؛ در حالی که روانداز آن حضرت را به روی خود کشیده بود. ⁽²⁹⁾ شب هنگام آنان که تصمیم به کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند، به خانه حضرت ریخته، او را از هر سو محاصره کردند. آنان در انتظار طلوع فجر بودند تا در روز روشن و در مقابل چشمان بنی هاشم، رسول خدا را به قتل برسانند تا خونش به هدر رود و کسی هم نتواند آن را مطالبه کند. با چنین فداکاری از سوی امیر مؤمنان، جان پیامبر صلی الله علیه و آله محفوظ ماند و سبب شد تا وی زنده بماند و رسالت خویش را ابلاغ کند و اگر فداکاری علی نبود، هرگز این رسالت انجام نمی شد.

با حمله دشمن، ناگهان امیر مؤمنان از جای برخاست و در مقابلشان موضع گرفت. آنان وقتی که دریافتند امیر مؤمنان به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیده بود، از خانه بیرون رفتند و از اینکه تمام تلاشهایشان نقش بر آب شده بود، به شدت عصبانی بودند. در این منقبت هیچ یک از مسلمانان با امیر مؤمنان شریک نبود. اینجا بود که خدای سبحان در شاءن و

منزلت امیر مؤمنان و ارزش کاری که انجام داده بود، این آیه را نازل کرد :
و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤوف بالعباد . (30)
ثعلبی با آوردن همین ماجرا در پایان می افزاید : هنگامی که مشرکان قریش خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را به محاصره در آورده بودند، خداوند جبرئیل و میکائیل وحی کرد که من بین شما برادری برقرار کردم و عمر یکی از شما را از دیگری درازتر کردم . پس کدام یک از شما دو نفر حاضر است که زندگی خود را به دیگری نثار کند .

پس هر دو زندگی را بر مرگ ترجیح دادند . اینجا بود که خداوند به هر دو وحی کرد که چرا همانند علی بن ابی طالب نیستند ؟ من بین او و محمد صلی الله علیه و آله برادری برقرار کردم ، و هم اکنون او در بستر محمد صلی الله علیه و آله خوابیده و جانش را فدای او کرده است و زندگی او را بر خود مقدم داشته است . پس به سوی زمین بروید و علی را از شر دشمنان محافظت کنید . آن دو فرشته به سوی زمین آمدند و جبرئیل در بالای سر و میکائیل در طرف پای علی علیه السلام نشست و سایر فرشتگان فریاد می زدند : **بخ بخ من مثلک یا بن ابی طالب و الله یباهی بک ملائکته ؛ (31)** خوشا به حال تو ای فرزند ابو طالب ، چه کسی همانند توست ، در حالی که خداوند به تو در برابر فرشتگان فخر و مباهات می کند ؟ !

تذکر چند نکته لازم و ضروری به نظر می رسد :

- در اینکه این فضیلت اختصاص به امیر مؤمنان دارد و هیچ یک از مسلمانان جز علی علیه السلام چنین افتخاری نصیب او نشده است ، در بین مورخان جای هیچ بحث و گفت و گویی نیست ؛ چنانچه مرحوم مفید و دیگران به این موضوع اشاره کرده اند .

- برخی از مورخان این ماجرا را با جریان رفتن ابوبکر به غار مقایسه کرده اند، در حالی که اگر چنین چیزی در تاریخ ثبت شده باشد، هرگز این همراهی و مصاحبت با رسول خدا در غار، دلیل بر فضیلت نخواهد بود؛ چرا که بسیار فرق است بین فرمایش خداوند که می فرماید : **و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله** (32) و بین فرمایش دیگرش که فرموده : **لا تحزن ان الله معنا** . (33) علی بدون هیچ ترس و دلهره ای در جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیده ، آماده فداکاری شد . اما ابوبکر دور از چشم دشمن و غار سخت به وحشت افتاد و حزن و اندوه سراسر وجودش را فرا گرفته بود .

افزون بر این ، ابوبکر در غار از آزار و اذیت دشمن مصون ماند . اما در تمام شب ، علی را سنگباران کردند (34) و مسئله دیگر این بود که ابوبکر در غار پنهان شده بود، اما علی در اختیار دشمن و تیررس آنها بود و با این بیان مسئله همراهی چه فضیلتی برای او به حساب می آید تا قابل مقایسه با چنین کار ارزشمندی بوده باشد .

- سبط ابن الجوزی از ثعلبی از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود : **تو در جای من بخواب و بدان که هیچ یک از آنها نزدیک تو**

نخواهند شد و هرگز آسیبی به تو نخواهند رساند . (35) و این سخن چندان صحیح به نظر نمی رسد چرا که به گفته مورخان ، علی در بستر رسول خدا خوابید اما می دانست که جانش در خطر است و کشته خواهد شد . (36) گواه بر این مدعا این است که تا طلوع فجر از سنگباران دشمن در امان نبوده و به فرموده امیر مؤمنان ، هنگامی که دشمنان به خانه هجوم آوردند ، از جای برخاستم به وسیله شمشیرم از خود دفاع کردم . (37)

- نکته دیگر اینکه احمد بن حنبل در کتاب فضایل ، این ماجرا را به گونه ای نقل کرده که گویی امیر مؤمنان مسئله خارج شدن پیامبر صلی الله علیه و آله را هرگز کتمان ننموده و نشانه محل نزول پیامبر صلی الله علیه و آله را همان شب به ابوبکر گزارش کرده است . وی از ابن عباس نقل کرده : که شبانه ابوبکر به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله آمد ، در حالی که علی علیه السلام در بستر خواب بود ؛ او گمان می برد پیامبر صلی الله علیه و آله در حال استراحت است و فریاد بر آورد و پیامبر خدا را صدا زد . علی در پاسخ او گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی چاه میمون رفته است (38) ؛ در حالی که حضرت ماءمور به کتمان بیرون رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله بود .

و این نیز دلیل دیگری است که دشمنان امیر مؤمنان ، تلاش فراوان کردند تا ارزش کار او را زیر سؤال ببرند ، پس از آنکه نتوانستند اصل خوابیدن در جای پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کنند .

- نکته آخر اینکه شاید به ذهن برخی چنین آید که مگر غیر از امیر مؤمنان کسی چنین آمادگی نداشته است که پیامبر

صلی الله علیه و آله فقط علی را مناسب این کار ارزشمند می دانست .

پاسخ آن است که از انتخاب پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده می کنیم که اگر بهتر از علی برای این ماءموریت خطیر پیدا می شد، حتما پیامبر صلی الله علیه و آله او را انتخاب می کرد؛ زیرا :

اولا : این ماءموریت کاملا محرمانه بود و امکان داشت اگر دیگری چنین کاری را بر عهده می گرفت ، این راز را افشا کند و در نتیجه نقض غرض شود .

ثانیا، مسؤ لیت این امر خطیر را کسی می باید بر عهده می گرفت که از نظر شجاعت ، جرئت ، قدرت و نداشتن ترس و دلهره ، کاملا آزمایش شده باشد و معلوم نیست در آن زمان فردی دارای اوصاف و خصوصیات علی بوده باشد، تا بتواند این مسؤ لیت خطیر را بپذیرد .

ابن شهر آشوب در این خصوص می نویسد : و الشجاع البایت بین اربعمائة سیف و انما اءباته علی فرأشه ثقة بنجدته فکانوا محدقین به الی الطلوع الفجر لیقتلوه ظاهرا ؛ (39) او آن دلیر مردی بود که در بین چهارصد شمشیر در جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و اینکه پیامبر به او چنین دستوری داد به خاطر آن یقینی بود که به شجاعت و دلیری اش داشت . پس آنها تا صبح اطراف او را گرفته و محاصره اش کرده بودند و در انتظار فجر بودند تا در روز روشن او را به قتل برسانند .

فصل دوم : در مدینه منوره

توضیح

با هجرت پیامبر بزرگوار اسلام به یثرب ، فصل دیگری از تلاشهای سیاسی امیر مؤمنان علیه السلام آغاز شد .

امام در این سی و چند سالی که در مدینه بودند، در تنگناهای سختی قرار گرفت ؛ اما نه تنها وی را خسته و ناتوان نکرد، بلکه همچنان استوار و بلاها را یکی پس از دیگری به جان می خرید و پیوسته سربازی فداکار و بازویی برای اسلام و شخص پیامبر بود .

شاید در هر روز مدینه برای علی علیه السلام یک ماجرای سیاسی بود و به خصوص پس از رحلت پیامبر که باید گفت هر لحظه برای علی در مدینه یک مشکل می آفریدند . اما وی با صلابت در برابر همه جریان های کمر شکن ثابت ماند و با هوش و فراستی که داشت ، به وظیفه اسلامی خود عمل کرد .

وقایع مدینه و جریان های سیاسی که از هجرت آن حضرت آغاز گشت و به رفتن به بصره برای دفع فتنه و فساد طلحه و زبیر پایان یافت ، آن قدر زیاد است که حتی از ارائه فهرست اجمالی آن از عهده این کتاب بیرون است . از این رو به اختصار به چند حادثه از آن حوادث و رویدادها می پردازیم .

الف : حضور در صحنه های نبرد

اشاره

با ورق زدن برگهای زرین عالم هستی ، صفحات آن را پر از وقایع و صحنه های گوناگون فداکاریها و رشادتها و دلاوریهای جوانمردان غیور و با شرف می بینیم که با دفاع آرمانی خود، کرامتهای انسانی خود را به ثبت رسانده اند . در این راستا یکی از همان مردان غیرتمندی که بزرگترین و بیشترین نقش را در تاریخ عالم اسلام ایفا کرد، امروز به عنوان اسوه و الگوی ما در صحنه دفاع از اسلام و قرآن ظاهر گشته و با شجاعت و مردانگی خود که زبانزد خاص و عام و دوست و دشمن و زن و مرد و کوچک و بزرگ شده ، به نام حیدر کرار معروف گردیده است . آن شخصیتی که با حضور خود در تمام جنگهای اسلامی ، در صف اول قرار گرفت و بیشترین صدمات را به دشمن وارد ساخت ؛ آن دلاوری که نامش پشت دشمن را سخت می لرزاند

آری ، این آوازه بلند علی علیه السلام بود که به رغم تلاش دشمن در جهت خاموش کردن نام او، نام و کارش زینت بخش صفحات تاریخ است . مردانه جنگید و از اسلام و قرآن دفاع کرد و لحظه ای هراس نداشت و در این بین صدمات بسیاری بر بدنش وارد آمد که از احد آغاز گردید و با ضربات ناجوانمردانه ابن ملجم مرادی پایان پذیرفت .

شیخ مفید ضمن بر شمردن هفتاد خصلت برای امیر مؤمنان علیه السلام آورده است :
: فعد ما به من اءثر الجراحات عند خروجه من الدنيا فكانت اءلف جراحة من قرنه الى قدمه صلوات عليه ؛ (40) آثار زخمها در بدن

علی علیه السلام را هنگامی که از دنیا رفت بر شمردند، پس شمارش آنها به هزار رسید که از فرق سر مبارکش شروع شده و به کف پایش ختم می شد .

اینک ضمن آشنایی با تعداد و چگونگی جراحتهای بدن مبارک مقتدایمان ، مولا علی علیه السلام در مصاف با دشمن در جبهه های نبرد، مرهمی شفابخش از صبر و بردباری بر درد جانبازان عاشقش می نهیم .

جنگ احد

32 ماه از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله گذشته بود که کفار قریش به تلافی کشته های خود در جنگ بدر، با ساز و برگ نظامی تمام به قصد نابودی اسلام و مسلمانان ، خاصه پیامبر صلی الله علیه و آله ، مکه را به مقصد مدینه ترک گفتند و در روز پنج شنبه ، پنجم شوال (41) در دامنه کوه احد استقرار یافتند .

در روز هفتم ، یعنی دو روز بعد، با لشکر مسلمانان درگیر شده و جنگ را به راه انداختند . (42) پیامبر صلی الله علیه و آله با گماردن پنجاه تیرانداز به تنگه احد، در ابتدا ضربه سختی بر پیکر کفار قریش وارد آورد؛ به گونه ای که دشمن شکست خورده ، پا به فرار و عقب نشینی گذاشت مسلمانان مستقر بر تپه استراتژیک نامبرده ، با دیدن غنایم بر جای مانده از لشکر شکست خورده ، محل ماءموریت خود را رها کرده و بیشتر آنها به دنبال جمع آوری غنایم رفتند . خالد بن ولید و همراهان او، قبلا چند مرتبه خواسته بودند از همانجا به مسلمانان ضربه بزنند، اما وجود تیراندازان مستقر در تنگه احد مانع نفوذشان می شد، اما این بار فرصت را

غنیمت شمرده و از پشت سر مسلمانان به آنها حمله کرده و ضربه سختی به لشکر اسلام وارد ساختند . در نهایت جز عده ای کم ، بقیه صحنه جنگ را رها کردند و پا به فرار گذاشتند . اینجا بود که علی علیه السلام و چند تن دیگر، از جان پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع می کردند که می توان گفت بهترین و عالی ترین نقش را در این جنگ ایفا کردند . در این جنگ نابرابر، دست راست علی علیه السلام شکست و پرچم از دستش افتاد . پیامبر صلی الله علیه و آله دستور فرمودند تا پرچم بدست چپ علی علیه السلام داده شود؛ زیرا علی علیه السلام صاحب لواء اوست در دنیا و آخرت . (43)

در برخی تواریخ آمده که مقدار پرچم را از زمین بلند کرد و به دست علی علیه السلام داد (44) و در این جنگ بنا بر نقلی ، علی علیه السلام شانزده زخم سنگین از دشمن بر بدنش وارد آمد که در هر ضربتی به زمین افتاد، اما جبرئیل او را از زمین بلند می کرد (45) و در این جنگ بود که علی علیه السلام بر اثر فداکاریهایش مورد عنایت خدا و پیامبرش قرار گرفت تا جایی که به وی فرمود علی جان آیا صدای فرشته آسمان را نمی شنوی که در مدح تو می گوید : **لا فتی الا علی (46) و لا سیف الا ذوالفقار . (47)**

با فروکش کردن جنگ ، علی علیه السلام همراه دیگر مسلمانان ، با بدنی پر از زخم و جراحت راهی مدینه گشت و با دیدن فاطمه علیها السلام که به استقبال پدر و همسر آمده بود، فرمود : فاطمه جان ، این شمشیر را از دست من بگیر که امروز به داد من رسید .

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در تاءید علی علیه السلام به فاطمه فرمود : دخترم فاطمه این شمشیر را بگیر که امروز

همسر تو آنچه که بر او بود، ادا کرد و خداوند به وسیله شمشیر او، بزرگان قریش را از پای در آورد و به قتل رسانید .⁽⁴⁸⁾ مورخین درباره تعداد زخمهای علی علیه السلام در جنگ احد، اختلاف نظر دارند که در مجموع هفت قول به دست آمده است :

- 1- شانزده زخم ؛⁽⁴⁹⁾ 2- چهل زخم ؛⁽⁵⁰⁾ 3- شصت زخم ؛⁽⁵¹⁾ 4 . بیش از شصت جراحت ؛⁽⁵²⁾ 5 . بیش از هفتاد زخم ؛⁽⁵³⁾ 6 . هشتاد زخم ؛⁽⁵⁴⁾ 7 . نود زخم .⁽⁵⁵⁾

اما امیر مؤمنان در ملاقاتی که با یکی از رؤسای یهود در مدینه داشتند، درباره تعداد جراحات خود در جنگ احد، چنین خاطر نشان می سازد :

هنگام دفاع از وجود نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله ، هفتاد و اندی زخم و جراحت بر بدنم وارد آمد . آنگاه پیراهن خود را کنار زد و دست مبارکش را بر روی آثار زخم ها عبور می داد و جای آن ها را به راءس الیهود نشان می داد .⁽⁵⁶⁾

به گفته مورخان ، پس از جنگ در بدنم علی علیه السلام جایی سالم نمانده بود و مانند گوشت جویده شده ای روی زیراندازی از پوست ، به استراحت پرداخت . پیامبر که سخت نگران حال عمومی علی بود، بلافاصله به همراه عده ای از مسلمانان ، به عیادت این افسر رشید الاسلام شتافت تا از نزدیک بیشتر از حال او آگاهی یابد .

علامه مجلسی نوشته است : هنگامی که علی علیه السلام از جنگ بدر بازگشت ، هشتاد زخم بر بدنش وارد آمده بود؛ به گونه ای که فتیله ها از هر موضعی جهت مداوای گذاشته می شد، از طرف دیگر بیرون می آمد، پیامبر به عیادت او رفت ، در حالی که وی همانند گوشت جویده شده روی پوستی آرمیده بود . همین که پیامبر صلی الله علیه

و آله چشمش به علی افتاد، گریست و به وی فرمود: مردی که این گونه در راه خدا جهاد کند و بدنش آسیب ببیند، حق است بر خدا که درباره اش آن چه می خواهد بگوید و انجام دهد. امیر مؤمنان در حالی که می گریست، به پیامبر فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد! حمد خدای را که او مرا ندید در حالی که از تو روی گردان بوده و یا فرار کرده باشم. پدر و مادرم به فدایت! می بینی که چگونه از شهادت و کشته شدن در راه خدا محروم گشتم. پیامبر فرمود: علی جان ناراحت مباش که شهادت در انتظار تو خواهد بود و در آینده به سراغ تو خواهد آمد. (57)

ابان گوید: کثرت زخمهای علی علیه السلام، پیامبر را بر آن داشت تا به دو زن جراح معروف آن زمان، یعنی ام سلیم و ام عطیه دستور دهد تا به مداوای زخمهای علی علیه السلام بپردازند. (58)

عمق زخمهای علی علیه السلام از یک طرف و صبر و تحمل و بردباری وی از طرف دیگر، سخت ام سلیم و ام عطیه را نگران کرده بود؛ به گونه ای که هیچ امیدی به زنده ماندن علی علیه السلام نداشتند و با حضور پیامبر صلی الله علیه و آله برای عیادت امیر مؤمنان علیه السلام لب به شکایت گشوده و این نگرانی را در محضرش بیان کردند.

مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله می نویسد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عیادت علی علیه السلام رفت و با دیدن آن همه زخم و جراحت بر بدن آن حضرت، به شدت گریست و آن دو زن جراح نیز در چگونگی زخمهای امیر مؤمنان علیه السلام و اینکه در برابر، سختیها، همواره صبر و تحمل پیشه کرده و در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: با این همه زخم،

امید بهبودی برای به علی علیه السلام نداریم و بیم آن می رود که با این همه ناراحتی به فراقش مبتلا شویم ؛ زیرا ما هر موضع جراحت از بدن او را که فتیله می گذاریم ، از سوی دیگر بیرون می آید؛ با این حال وی هیچ گونه اظهار ناراحتی و دردمندی نمی کند !⁽⁵⁹⁾

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله علاوه بر اینکه در پایان برخی از جنگها دستور به مداوای زخمها علی علیه السلام داده بود، اما به خاطر کارآیی آن حضرت در جنگهای آینده ، گاهی شخصا برای شفای زخمهای او وارد عمل می شد و با دعا در حق علی علیه السلام و با آب دهان مبارکش و با استفاده از اشک چشمش دست مبارک خود را بر روی زخمهای امیر مؤمنان علیه السلام می کشید و به برکت پیامبر شفا می یافتند .

اولین مورد آن در پایان جنگ احد بود که پیامبر از سوی خداوند ماء موریت یافت تا به تعقیب کفار قریش در منطقه حمراء الاسد پردازد و چنین دستور آمده بود که فقط کسانی که در جنگ شرکت کرده و زخمی شده بودند، به تعقیب دشمن پردازند . امیر مؤمنان علیه السلام به رغم زخمهای فراوانی که در بدن داشت ، ضمن اینکه خود را آماده دفاع مجدد از اسلام می کرد، به پیامبر عزیز گفت : پدر و مادرم به فدایت ، سوگند به خدا اگر بر دستان مردان حمل شوم هرگز از تو تخلف نخواهم کرد .⁽⁶⁰⁾

بدین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله علی را همراه عده ای از خزرجیان به تعقیب مشرکین فرستاد . ابو رافع گوید : پیامبر مقداری از آب دهان مبارکش را بر زخمهای امیر مؤمنان مالید و پس از دعا برای وجود نازنین وی ، او را به تعقیب مشرکین فرستاد، که این آیه نازل شد : **الذین استجابوا لله**

و الرسول من بعد ما اصابهم القرع . . (61) : آنها که دعوت خدا و پیامبر را پس از آن همه جراحاتی که به ایشان رسید، اجابت کردند .
 مورد دوم در جنگ خندق و پس از کشته شدن عمرو بن عبدود بود که به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید در حالی که از ناحیه سر به وسیله ضربت عمرو مجروح شده بود . پیامبر صلی الله علیه و آله با پارچه ای سر امیر مؤمنان علیه السلام را بست که آن زخم خوب شد . (62)
 مورد سوم پس از جنگ خیبر بود که به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که 25 زخم بر بدن داشت ، پیامبر با دیدن علی و آن آسیبهایی که بر او وارد شده بود، گریست و مقداری از اشک چشم خود را بر زخمهای علی کشید و به برکت اشک پیامبر زخمهای علی خوب شد . (63)
 جنگ خندق

در سال پنجم هجرت (64) بود که بار دیگر کفار قریش با جمع آوری اعراب و قبایل منطقه با تجهیزات کامل به مدینه لشکر کشی کردند و در کنار خندقی که از پیش به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله حفر شده بود، مستقر شدند . در مدت بیست و چند روزی که در آن نقطه فرود آمده بودند، جز تیر اندازی و سنگ پرانی کار دیگری بین دو لشکر صورت نمی گرفت . با توجه به اینکه هنوز جنگی رخ نداده بود، اما به شدت روحیه مسلمانان پایین آمده بود . در این زمان با عبور عمرو بن عبدود عامری از خندق ، جنگ صورت جدی تری به خود گرفت و با فریاد مبارزه طلبی او بر خوف و وحشت مسلمانان افزوده شد .
 عمرو بارها هم‌اورد طلبید، اما کسی جز علی علیه السلام داوطلب نشد . تا اینکه

پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را پیش خواند و عمامه خود را بر سر علی علیه السلام بست و شمشیر را به دست وی داد و فرمود : روانه میدان شو و سپس از خدا خواست تا علی علیه السلام را یاری کند .

با قرار گرفتن دو حریف در مقابل یکدیگر، ابتدا علی علیه السلام از عمرو خواست تا اسلام بیاورد، اما او نپذیرفت . دوم اینکه از او خواست تا از همان راهی که آمده برگردد، ولی باز هم نپذیرفت . درخواست سوم حضرت این بود که از اسب پیاده شود و با هم جنگ کنند که عمرو موافقت کرد و از اسب پیاده شد .⁽⁶⁵⁾ جنگ بین علی علیه السلام و عمرو آغاز گشت . عمرو ضربتی بر سر علی علیه السلام وارد ساخت و سپر حضرت را دو نیم کرد و سر مبارک علی را شکافت ؛⁽⁶⁶⁾ اما با ضربتی که علی بر عمرو وارد ساخت . او را از پای در آورد و بر زمین انداخت .⁽⁶⁷⁾ مرحوم قمی از ابن ابی الحدید نقل کرده که چون امیر مؤمنان علیه السلام از عمرو ضربت خورد چون شیر خشناک بر عمرو شتافت و با شمشیر سر پلیدش را از تن بینداخت و بانگ تکبیر بر آورد . مسلمانان از صدای تکبیر علی دانستند که عمرو کشته شده است .⁽⁶⁸⁾ با کشته شدن عمرو، شادی و سرور مسلمانان بالا گرفت . دوران رنج و محنت و رعب و وحشت پایان یافت و روحیه از دست رفته سپاه اسلام دوباره بازگشت . این شادی وقتی به اوج رسید که دیدند امیر مؤمنان ، سر بزرگ ترین و شجاع ترین رزمنده لشکر کفر را جدا کرده و همراه خود نزد رسول خدا و حضرت برای شفای زخم سر علی ، آب دهان خود را بر روی محل جراحت مالیده و سر مبارک علی را بست .⁽⁶⁹⁾

امیر مؤمنان با شکست عمرو بن عبدود، سخت ترین ضربه ها را بر پیکر لشکر کفر وارد آورد؛ زیرا از پای در آوردن فردی چون عمرو که با هزار رزمنده شجاع برابری می کرده (70) و کفار قریش او را برای ترساندن مسلمانان همراه خود به جنگ آورده بودند، کار آسانی نبود. پس از این شکست، لشکریان کفر، دیگر نتوانستند سر بلند کنند و از آن پس مسلمانان حالت تهاجمی به خود گرفتند. (71)

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در جنگ خندق، دو سخن بسیار مهم و سرنوشت ساز درباره وجود نازنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند؛ یکی هنگامی بود که حضرت را روانه جنگ با عمرو بن عبدود عامری کرده بود که فرمود: **برز الایمان کله الی الشریک کله**؛ (72) تمام ایمان به جنگ کفر می رود. جمله دوم هنگامی بود صدای تکبیر علی علیه السلام از میانه میدان جنگ بلند شد و مسلمانان فهمیدند عمرو به دست علی کشته شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در ستایش عظمت کاری که علی علیه السلام انجام داده بود فرمودند: **ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین**؛ (73) ضربت علی در روز خندق، بهتر است از عبادت جن و انس تا روز قیامت.

جنگ خیبر

سال ششم هجرت بود که پیامبر صلی الله علیه و آله عازم خیبر شد تا آخرین لانه فساد یهودیان را فتح کند و مسلمانان را از شر نقشه های شومشان برهاند. یهودیان خیبر هیچ گمان نمی بردند که پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ آنان بیاید؛ چرا که حصارهای بسیار بلند و اسلحه فراوان و عده بسیار داشتند. هر

روز ده هزار جنگجو بیرون می آمدند و صف می کشیدند و می گفتند : محمد با ما جنگ خواهد کرد ؟ هرگز ! یهودیانی هم که در مدینه بودند هنگامی که با پیامبر صلی الله علیه و آله برای جنگ خیبر آماده می شدند می گفتند : خیبر بسیار استوارتر از آن است که شما آن را فتح کنید .

اگر دژهای خیبر و مردان آن را ببینید، پیش از رسیدن به آن باز خواهید گشت . خیبر دژهای مرتفع بر قله های کوهها و آب فراوان و دایمی دارد . در خیبر هزار زره پوش هستند؛ اگر یاری آنها نبود، قبیله اسد و غطفان نمی توانستند جلوی هجوم اعراب را بگیرند؛ شما هرگز نمی توانید خیبر را بگیرید . اما یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند : خداوند به رسول خود وعده فرموده که خیبر را به غنیمت خواهد گرفت .

پیامبر به سود یهود خیبر بیرون رفت تا آنکه شبانگاهی کنار دژهای ایشان فرود آمد، اتفاقاً آن شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به منطقه خیبر فرود آمد یهودیان بر نخواستند و خروسی هم آوایی سر نداد تا اینکه آفتاب طلوع کرد . یهودیان حصارهای خود را بدون توجه گشودند و در حالی که بیل و ماله و تیشه همراه داشتند، برای کار روزانه بیرون آمدند و چون متوجه شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میدانی در آنجا فرود آمده اند، فریاد کشیدند : محمد و لشکر ! و وحشت زده گریختند و وارد حصارهای خود شدند . پیامبر صلی الله علیه و آله شروع به تکبیر گفتن فرمود و می گفت : خیبر خراب شد . پیامبر صلی الله علیه و آله در منطقه ای به نام رجیع اردو زد و هر روز سپاه را برای جنگ با خیبریان گسیل می داشت و برخی از دژهای یهودیان را با بر جا

گذااردن عده ای زخمی فتح می کرد . لشکریان اسلام چون به حصار ناعم رسیدند، دفاع یهودیان در آنجا سخت تر بود . پیامبر صلی الله علیه و آله برای فتح این دژ نخست از مهاجرین و انصار به فرماندهی ابوبکر و عمر استفاده کرد، اما بدون آنکه کاری از پیش ببرند، به جایگاه خود باز گشتند .⁽⁷⁴⁾

چون پیامبر صلی الله علیه و آله چنین دیدند، فرمودند : فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند فتح و پیروزی را بر دست او خواهد داد؛ مردی که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش را دوست می دارند . یاران شب را به صبح رساندند، در حالی که در این فکر بودند که پرچم فتح سر انجام به چه کسی واگذار می گردد .

چون صبح شد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام را خواست . گفتند : یا رسول الله ، او از درد چشم می نالد . فرمود : او را حاضر کنید . چون علی علیه السلام حاضر شد، پیامبر صلی الله علیه و آله مقداری از آب دهان بر دو چشم او مالید و برایش دعا کرد . چشمان امیر مؤمنان علیه السلام به برکت آب دهان پیامبر و دعای آن حضرت شفا یافت .⁽⁷⁵⁾ آنگاه رسول خدا پرچم را به علی علیه السلام دادند و برای او و یارانش دعا فرمودند که پیروز شوند .

نخستین کسی که از یهودیان همراه با کاروان خود بر مسلمانان حمله کرد، حارث ، برادر مرحب بود . مسلمانان پا به فرار گذاشتند؛ ولی علی علیه السلام به تنهایی پایداری فرمود و ضرباتی به یکدیگر زدند و سرانجام حارث به ضربت شمشیر امیر مؤمنان کشته شد .

یاران حارث به سوی حصار گریختند و وارد آن شدند و در را بستند . در این هنگام مرحب بیرون آمد و این رجز را خواند : در و دیوار خیبر می داند که من مرحب هستم ؛ سراپا سلاح و پهلوان کار آزموده ؛ غالباً ضربه می زنم و گاهی هم ضربه می خورم . (76)

علی پیش آمد و رجزی در برابر او سرود و چنین گفت : من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر خوانده ؛ مرد دلاور و شیر بیشه ها . بازوان قوی و گردن نیرومند دارم و در میدان نبرد همانند شیر بیشه صاحب منظری مهیب هستم .

رجزهای دو قهرمان پایان پذیرفت . صدای ضربات شمشیر و نیزه های دو قهرمان اسلام و یهود وحشت عجیبی در دل ناظران به وجود آورد . ناگهان شمشیر برننده و کوبنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر را تا دندان دو نیم ساخت . این ضربت آن چنان سهمگین بود که برخی از دلاوران یهود که پشت سر مرحب ایستاده بودند، پا به فرار گذارده ، به دژ پناهنده شدند . علی علیه السلام یهودیان فراری را تا در حصار تعقیب کرد و در این کشمکش ، یک نفر از جنگجویان یهود با شمشیر بر سپر علی علیه السلام زد و سپر از دست وی افتاد . علی فوراً متوجه در گردید و آن را از جای خود کند و تا پایان کارزار به جای سپر به کار برد . پس از آنکه آن را بر روی زمین افکند، هشت تن از نیرومندترین سربازان اسلام از جمله ابو رافع سعی کردند آن را از این رو به آن رو کنند ! نتوانستند ! در نتیجه قلعه ای که مسلمانان ده روز پشت آن معطل مانده بودند، در مدت کوتاهی گشوده شد .

ابن ابی الدنیا گوید : از امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیدم که می فرمود : در جنگ خیبر 25 زخم بر من وارد شد؛ پس نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدم و چون مرا چنین دید گریه اش گرفت و مقدرای از اشک دو چشمش گرفته ، بر جراحاتها کشید و در دم آرام گرفتم .⁽⁷⁷⁾

جنگ صفین

به دنبال آشوب طلبی و لشکر کشی معاویه به بهانه خونخواهی عثمان ، امیر مؤمنان علیه السلام در اواخر محرم سال 37 هجری ، به سوی صفین حرکت کرد تا جلوی طغیان و سرکشی معاویه را بگیرد و او را به جای خود بنشانند و در اول ماه صفر همان سال ، جنگ بین دو لشکر آغاز شد . در این جنگ خانمان سوز، معاویه با بهره گیری از سادگی و جهل مردم ، با توجیه حرکت خود، هزاران نفر را به کشتن داد . در این جنگ ، تعداد کشته ها بسیار بالا بود که به گفته نصر بن مزاحم این جنگ آن قدر شدید بود که مردم شبیه آن را از نظر تعداد کشته ها نشنیده بودند؛ به گونه ای که طناب چادرها را به دست و پای کشته ها می بستند .⁽⁷⁸⁾

در این جنگ بسیاری از دوستان علی علیه السلام کشته و مجروح شدند . عمار یاسر از جمله این یاران بود که پس از شهادتش امیر مؤمنان علیه السلام شبانه بین کشته ها او را پیدا کرد و سرش را بر زانویش گذارد و گریست و فرمود :

ایها موت کم هذا التفرق عنوة
فلست تبقی لی خلیل خلیل
ایها الموت الذی لیس تارکی
ایرحنی فقد افنیت کل خلیل
ایراک بصیرا بالذین احبهم

کاءنک تمضی نحو هم بدلیل (79)

سپس فرمود : **انا لله و انا اليه راجعون** ، هر که از وفات عمار دلتنگ نشود، او را از مسلمانی بهره ای نباشد .

در این جنگ مولای متقیان از ناحیه پای مجروح شد و تیر در پای اما فرو رفت . در کتاب انوار نعمانیه آمده است : در جنگ صفین پیکان تیری در پای امام فرو رفته بود که جراح نمی توانست آن را بیرون بیاورد . شکافتن پوست و گوشت نیز امکان نداشت تا پیکان بیرون آید . امام حسن مجتبی علیه السلام به طبیب فرمود : صبر کن تا پدرم به نماز ایستد، آنگاه تیر را بیرون بیاور . طبیب صبر کرد و در حالی که علی فرق در عبادت بود، با عملیات جراحی لازم ، تیر را از پای امام بیرون کشید . پس از نماز امام پرسید : این خونها در اطراف سجاده برای چیست ؟ عرض کردند : در حال نماز تیر را از پای شما بیرون کشیدیم . (80)

زخمهای علی علیه السلام

با نگاهی به تاریخ ، آمار زخمهای علی علیه السلام را در حدود 116 زخم می یابیم . با در نظر گرفتن آماری که از شیخ مفید نقل کردیم ، زخمهای شمارش شده امیر مؤمنان علیه السلام در پایان زندگی آن حضرت ، هزار اثر زخم و جراحت بوده است . حال این پرسش پیش می آید که بقیه این زخم ها تا هزار، در کدامین جنگ و جهاد در راه خدا صورت گرفته است و چرا مورخان از آن غفلت کرده و در کتاب های خود نیاورده اند .

شاید برخی به تصور اینکه حضرت کسی نبود که در میدان رزم به حریف خود اجازه

چنین کاری بدهد، این آمار را صحیح ندانسته اند .

پاسخ می دهیم که اگر جنگهای صدر اسلام به همین چند جنگ خلاصه می شد یا حضور علی علیه السلام فقط در همین چهار جنگ بوده و یا فقط تن به تن بوده و یا اینکه حضورش در سایر جنگها و سراپا، صرف حضور بوده ، این سخن تا حدودی قابل پذیرش بود؛ اما با در نظر گرفتن اینکه مولای متقیان در تمام جنگهای اسلامی ، جز تبوک که عدم حضورش به دستور پیامبر بوده است ، شرکت فعال داشته و همچنین در سربه ها که از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله اعزام می شدند، حاضر بوده و با در نظر گرفتن اینکه وی در هنگام درگیری با دشمن نزدیک ترین فرد به دشمنان بوده و با توجه به اینکه هیچ گاه در هیچ جنگی نه عقب نشینی و نه فرار از جبهه داشته ، آیا تصور این تعداد اثر زخم و جراحت درباره چنین رزمنده با کفایتی بعید است ؟ افزون بر اینکه کثرت زخمها در بدن علی علیه السلام نه به این معناست که ایشان در اثر عدم آشنایی با فنون رزم ، تحمل چنین صدماتی می کرده ، بلکه این زخمها در اثر کثرت حضور و مقابله و درگیری با دشمن بوده است که با آوردن بیشترین تلفات بر دشمن ، کمترین صدمات را می دیده است .

خلاصه آنکه بدون تردید حضرت در سایر میدانهای نبرد در مصاف با دشمن ، به وسیله تیر و یا نیزه و یا سنگ و شمشیر، جراحتهایی در بدن داشته که یا نقل نشده و یا اینکه بر اثر ضعف جست و جو، به آنها دست نیافته ایم .

آخرین زخم علی علیه السلام

آخرین جمعه ماه شعبان بود . پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه خواند و مردم را موعظه کرد و در اهمیت ماه رمضان سخنانی ایراد فرمود . در بین خطبه ، علی علیه السلام از پیامبر پرسید : یا رسول الله ، کدامین عمل در ماه رمضان برتر از دیگر اعمال است ؟ پیامبر فرمود : یا ابالحسن ، بهترین اعمال در این ماه پرهیز از محارم خدا است ؛ سپس گریه کرد .

علی علیه السلام عرض کرد : ای رسول خدا، چرا گریه می کنی ؟

فرمود : علی جان ، گریه ام برای این است که در این ماه به تو بی حرمتی می کنند و خون تو را حلال شمرده و می ریزند . گویا می بینم شقی ترین مردم ، در حال نماز ضربتی بر فرقت می زند که محاسنت را از آن رنگین می کند .

علی علیه السلام می گوید : به رسول خدا عرض کردم ، آیا دین من سالم خواهد ماند و به آن آسیبی نخواهد رسید ؟ پیامبر فرمود : آری . سپس فرمود : علی جان ، کشنده تو کشنده من است و هر که با تو بغض و کینه ورزد، با من بغض و کینه ورزیده و هر که تو را دشنام دهد، مرا دشنام داده است ؛ زیرا تو نزد من همانند نفس و جان من هستی .⁽⁸¹⁾

امیر مؤمنان علیه السلام سالها در انتظار تحقق پیشگویی پیامبر و روز موعود بود تا اینکه روزی در کوفه بر فراز منبر نشسته بود و در میان ، یا پایان خطبه ، به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود : ای ابا محمد، از این ماه چند روز گذشته است ؟ عرض کرد : سیزده روز گذشته است . پس به سوی امام حسین علیه

السلام نظری افکند و فرمود : ای ابا عبدالله ، از این ماه رمضان چند روز باقی مانده ؟ عرض کرد : هفده روز . اینجا بود که حضرت دست بر محاسن شریف خود زد که در آن روز سفید گشته بود و فرمود به خدا قسم شقی ترین امت موی سفید را با خون سرم رنگین خواهد کرد .⁽⁸²⁾

نوزده شب از ماه رمضان سال 40 هجری گذشت . علی آن شب مهمان خانه ام کلثوم بود . پس از صرف چند لقمه نان مشغول نماز شد . علی علیه السلام آن شب را بیدار بود و بسیار بیرون می رفت و به آسمان نگاه می کرد و می فرمود : به خدا قسم که دروغ نمی گویم و به من دروغ گفته نشده و این همان شبی است که به من وعده شهادت داده اند .

با نزدیک شدن وقت نماز صبح ، امیر مؤمنان ، خانه دختر خود را به قصد مسجد ترک گفت و بیرون رفت . دشمنان علی در کمین او بودند و چون مولای متقیان وارد نماز شد و در رکعت اول سر از سجده برداشت ، شیب فریاد بر آورد : **لله الحكم يا علي لا لك و لا لاصحابك** ؛ حکم از آن خداوند است و تو نتوانی از خویشتن حکم کنی و کار دین را به حکومت حکمین واگذار کنی و شمشیر را به طرف سر مقدس امام پایین آورد ؛ اما شمشیر خطا رفت و به طاق محراب خورد . در میان هنگام ابن ملجم فرصت را غنیمت شمرد و شمشیر خود را بر فرق آن حضرت فرود آورد و آن ضربت در محل زخم عمرو بن عبدود⁽⁸³⁾ فرود آمد و تا محل سجده را شکافت .

صدای امیر مؤمنان بلند شد که می فرمود : **بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله فزت و رب الكعبة** سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم . محراب ، غرق در خون بود و علی زمزمه می

کرد : که امر خدا آمد و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله صادق شد . امام حسن مجتبی علیه السلام با حضور در محراب ، به دستور امیر مؤمنان علیه السلام نماز را بر پا داشت و خود حضرت نماز را نشسته تمام کرد در حالی که از شدت درد زخم ، به طرف راست و چپ متمایل می گشت . امام حسن علیه السلام پس از نماز سر پدر را در دامن گرفت و می فرمود : ای پدر، پشت مرا شکستی ! چگونه تو را با این حالت ببینم ! امیر مؤمنان علیه السلام چشم گشود و فرمود : ای فرزندی، از امروز دیگر برای پدر تو رنجی نیست ؛ اینک جد تو، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و جده تو خدیجه کبرا و مادر تو، فاطمه زهرا علیها السلام و حوریان بهشت حاضرند و انتظار پدر تو را دارند . تو شاد باش و دست از گریستن بردار که گریه تو فرشتگان آسمان را به گریه در آورده است .

پس محل جراحت را محکم بستند و آن حضرت را از محراب به میان مسجد آوردند و با آنکه جای ضربت را محکم بسته بودند، هنوز خون از آن سرازیر بود . روی مبارکش از زردی به سفیدی مایل می شد و به آسمان نظر می کرد و می فرمود : **الهی اسئلك مرافقة الاءنبیاء و الاءوصیاء و اعلى درجات فی جنة الماعوی** (84)

این روح نا آرام و این بدن خسته و سر تا پا مجروح ، با هزاران غصه و سخنهای ناگفته در سحرگاه بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری به خداوند جان آفرین تسلیم گشت و از خاک به افلاک شتافت .

ب . جریان خاتم بخشی

روز بیست و چهارم ذی الحجه در تاریخ اسلام ، روزی بسیار مهم و سر نوشت ساز است ؛ روزی است که بر اثر حادثه ای کوچک ، اما پر عظمت ، یکی از آیات الاهی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد . در اثر نزول همین آیه ، پیامبر صلی الله علیه و آله پرده از مسئله ای بسیار مهم برداشت و جریان خاتم بخشی علی را به آگاهی مردم رساند؛ آیه ولایت و خبر مهم اعلام ولایت و جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام .

انما وليکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون ؛ (85) ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز را بر پا می دارند و رد حال رکوع ، زکات می دهند .

از سدی ، مجاهد ، حسن ، اعمش ، عتبة بن ابی حکیم ، غالب ، عبدالله قیس بن الربیع ، عبایة بن الربعی ، ابن عباس ، ابوذر ، عبیدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب ، انس ، عمار ، عبدالله بن سلام ، و جابر بن عبدالله انصاری چنین روایت کرده اند که روزی فقیری به مسجد پیامبر آمد و از مردم تقاضای کمک کرد؛ اما هر چه درخواست کرد ، کسی به او کمک نکرد . او که از مردم مایوس گشته بود . رو به آسمان کرد و گفت : خدایا من به مسجد پیامبرت آمدم و از مردم تقاضای کمک کردم ، اما کسی به من کمک نکرد . امیر مؤمنان با دست خود به او اشاره کرد . او نیز به طرف علی رفت و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد و از مسجد خارج شد . اینجا بود که آیه ولایت بر پیامبر نازل شد . پیامبر برای یافتن مصداق واقعی آیه ، با جمعی

از یاران خود به مسجد آمد . آنها فقیری را دیدند که از درب مسجد بیرون می آید . حضرت به او فرمود : آیا کسی چیزی به تو داد ؟ فقیر گفت : آری . آن حضرت پرسید : چه چیزی داد ؟ فقیر گفت : این انگشتر را . آن حضرت فرمود : چه کسی این را به تو داد ؟ فقیر گفت : آنکه در حال نماز است ، و به امیر مؤمنان اشاره کرد . آن حضرت فرمود : در چه حالتی بود ؟ فقیر گفت : در حال رکوع . پیامبر که می دید نشانه های آیه ، به خوبی بر علی بن ابی طالب انطباق پیدا کرده است ، بی درنگ تکبیر گفت و اهل مسجد به دنبال تکبیر پیامبر، تکبیر گفتند .

حسان بن ثابت ، شاعر معروف زمان پیامبر، که شاهد گفتار و خوشحالی پیامبر بود، بلافاصله این صحنه را به نظم در آورد . ترجمه اشعار او چنین است : ای ابالحسن ، جان من و جان هر آنکه دیر یا زود به هدایت و ایمان روی می آورد، به فدای تو باد ! این تویی که در حال رکوع زکات خود را پرداختی . ای بهترین رکوع کننده ! جانها فدایت باد . خداوند درباره تو بهترین نوع ولایت را نازل کرد و آن را در کتاب آسمانی ثبت گردانید .

(86)

جابر بن عبدالله انصاری نیز می گوید : در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مرد عربی با لباسهای کهنه و با حالت پریشانی که فقر و بیچارگی از میان دو چشمش کاملاً آشکار بود، وارد شد . وقتی که نگاه مرد به پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد، گفت : به سوی تو آمدم ، در حالی که دخترکم سخت به گریه افتاده و مادر کودک از این حالت نگران کننده مات و حیران است . همچنین خواهر و دو دختر و مادر سالخورده ای را پشت سر گذارده ام و

نزدیک است از فقر و بیچارگی عقل خود را از دست بدهم .

بدان که فقر و ذلت و پریشانی مرا فرا گرفته است ، به گونه ای که نه چیز تلخی نزد من یافت می شود و نه چیز شیرینی ، هیچ منتهی و مقصودی نیست مگر به سوی تو ، قرار بندگان به کجا خواهد بود ، جز به سوی پیامبران .

هنگامی که پیامبر سخن مرد عرب را شنید ، به شدت گریست . سپس رو به یاران کرد و فرمود : ای گروه مسلمانان ! خداوند پاداشی را به سوی شما فرستاده است . خداوند غرفه ها و منازلی را به عنوان پاداش قرار داده است . همانند منزل حضرت ابراهیم خلیل الرحمان ؛ پس چه کسی از شما با این فقیر مواسات می کند ؟ کسی پاسخ پیامبر را نداد ، اما علی علیه السلام که طبق عادت همیشگی خود در گوشه ای از مسجد مشغول خواندن نماز نافله بود ، با دست به مرد فقیر اشاره کرد تا به نزد او برود . مرد عرب همین که نزد حضرت علی علیه السلام رفت ، وی دست خود را دراز کرد تا انگشتر را از دستش بیرون آورد . او نیز چنین کرد و پس از درود فرستادن بر پیامبر گفت : تویی آن مولایی که امید می رود از طرف خدا دین را در دنیا به پا داری . . . در همان حال ، جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت : سلام بر تو ای محمد ! خدای علی اعلی به تو سلام می رساند و می فرماید : این آیه را بخوان : **انما ولیکم الله ورسوله و . . .** پیامبر صلی الله علیه و آله از جای برخاست و فرمود : ای گروه مسلمانان ! امروز چه کسی از شما کار خوبی انجام داده است که خداوند او را ولی هر مؤمنی قرار داده است ؟ گفتند : ای رسول خدا ،

کسی جز عمو زاده ات ، علی ، سراغ نداریم که کار خیری انجام داده باشد . اینجا بود که پیامبر آیه ولایت را بر آنها تلاوت کرد . با شنیدن این آیه ، حاضران نیز بر آن مرد عرب انفاق کردند . او که از انفاق علی به شدت خوشحال به نظر می رسید، در حالی که از مسجد بیرون می رفت ، زیر لب این اشعار را زمزمه می کرد :
من بنده و غلام آن پنج تنی هستم که سوره آل طاهها و هل اءتی درباره شان نازل گشت . پس به دقت بنگرید تا خبر برای شما روشن گردد . همچنین سوره های طواسین و حوامیم و زمردر مقامشان نازل شده است . من غلام و بنده آنها و دشمن کسی هستم که به آنها کفر بورزد .⁽⁸⁷⁾

در چند مورد، خدای متعال نزد فرشتگان به امیر مؤمنان مباحات می کند . ابن شهر آشوب از کتاب ابوبکر شیرازی نقل کرده است : هنگامی که سائل انگشتر را از دست علی علیه السلام بیرون آورد، برای آن حضرت دعا کرد و رفت . خداوند در برابر این اخلاص و ارادتی که علی نسبت به خدای خویش ابراز کرد، نزد فرشتگان به آن حضرت مباحات کرد و فرمود : ملائکتی اما ترون عبدی جسده فی عبادتی و قلبه معلق عندی و هو یتصدق بماله طلبا لرضای اشهدکم انی رضیت عنه و عن خلفه یعنی ذریته ؛⁽⁸⁸⁾ فرشتگانم ، آیا بنده ام را نمی نگرید که چگونه بدنش در عبادتم و قلبش در اختیار من است و در همان حال برای خشنودی من با مال خود انفاق می کند و صدقه می دهد ؟ شما را شاهد می گیرم که من از او و فرزندان او راضی هستم .

خاتم بخشی و پرسشها :

اینک با طرح چند پرسش ، به تبیین برخی از ابهامات ماجرا می پردازیم :

آیا آیه شریفه به فرد خاصی نظر دارد ؟ آیا مراد از مؤمنین در آیه مبارکه ، فرد خاصی است ؟

فیض کاشانی می نویسد : بنا بر اخبار بسیاری که از عامه و خاصه نقل شده ، آیه درباره علی نازل شده است . بنا بر نقل مجمع البیان همه مفسران بر این باورند که آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است . (89)

آیا فقط علی علیه السلام مصداق آیه است ؟

فیض می فرماید : بین امت اسلامی خلافی نیست که در آن روز ، احدی در حال رکوع ، زکات پرداخت نکرده بود ؛ جز یک نفر که همان علی بن ابی طالب علیه السلام است . (90)

آیا اهل تسنن به خاتم بخشی اشاره کرده اند ؟

گفته شد که همه مفسران بر آن اند که علی علیه السلام انگشتر خود را در حال نماز به فقیر داد . از گفته شهر آشوب بر می آید که همه مفسران ، اعم از شیعه و سنی ، به این مسئله اشاره کرده اند . چنانچه گفته است : ثعلبی ، ماوردی ، قشیری ، قزوینی ، رازی ، نیشابوری ، فلکی و طبری در تفاسیر خود آن را ذکر کرده اند . همچنین بان البیع در کتاب معرفة اصول الحدیث ، سمعانی در فضایل الصحابه ، سلمان بن احمد در معجم اوسط ، ابوبکر بیهقی در مصنف ، نظری در خصایص و دهها مفسر و محدث دیگر در کتابهای (91)

خود به آن اشاره کرده اند . با این بیان ، گفته امثال ابن تیمیه که مدعی شده اند علما اجماع دارند که روایت ساختگی است . سست و بی پایه است و به فرموده علامه طباطبایی ، ادعای ابن تیمیه یکی از ادعاهای عجیب است . (92)

انفاق امیر مؤمنان علیه السلام در چه حالی بود ؟

آبه به صراحت بیان می کند که انفاق علی علیه السلام در حال رکوع بود : سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر و آنها که ایمان آورده اند، همانها که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع ، زکات می دهند . (93) تمام مفسران و راویان نیز اتفاق نظر دارند که این انفاق در وقتی صورت گرفت که علی علیه السلام در حال رکوع بود .

این انفاق در چه نمازی صورت گرفت ؟ برخی از ابوذر نقل کرده اند که جریان خاتم بخشی در نماز ظهر روی داده بود . (94) نظر برخی این است که وقوع این ماجرا در نافله ظهر بود . (95)

آیا در آن زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد حضور داشت ؟

برخی بر آن اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان انفاق در مسجد نبود . استدلال آنان این است : هنگامی که عده ای همراه عبدالله بن سلام به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و از دوری منزل خود به مسجد شکوه کردند، آیه ولایت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردید . (96)

امام محمد باقر علیه السلام فرموده اند : گروهی از یهودیان ، از جمله عبدالله بن سلام ، اسید بن ثعلبه ، بنیامین ، سلام و ابن صوریان مسلمان شدند و خدمت پیامبر

صلی الله علیه و آله آمدند و عرضه داشتند :
 ای رسول خدا، حضرت موسی ، یوشع بن نون
 را وصی خود قرار داد . پس وصی و جانشین
 شما کیست ؟ در این هنگام ، این آیه نازل
 شد و پیامبر فرمود : برخیزید . همه از
 جا برخاستند و همراه پیامبر رفتند و
 سائلی را دیدند که در حال خارج شدن بود
 . پیامبر به وی فرمود : ای سائل ، کسی
 چیزی به تو نداد ؟ گفت این انگشتر را به
 من داد . آن حضرت فرمود : چه کسی این را
 به تو داد ؟ گفت : آن مردی که در حال
 نماز است . آن حضرت فرمود : در چه حالتی
 بود ؟ گفت در حال رکوع . اینجا بود که
 پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت .
 مسلمانان حاضر در مسجد نزی با شنیدن
 تکبیر پیامبر، تکبیر گفتند . در این
 هنگام ، پیامبر فرمود : بدانید که پسر
 از من علی بن ابی طالب ، ولی شما است .
 آنان نیز در پاسخ پیامبر گفتند : ما نیز
 خدا را به عنوان پروردگار، اسلام را به
 عنوان دین ، محمد صلی الله علیه و آله را
 به پیامبری و علی را به ولایت و جانشینی
 پیامبر پذیرفتیم .⁽⁹⁷⁾

از برخی روایات ، چنین بر می آید که
 پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان اتفاق
 در مسجد حضور داشت و در حال نماز بود .
 سائل از اینکه درخواست کمک از مسلمانان
 کرده بود و کسی به او کمک نکرده بود، رو
 به آسمان کرد و گفت : خدایا، تو شاهد
 باش که من در مسجد پیامبر صلی الله علیه و
 آله از مردم کمک خواستم ، اما کسی چیزی
 به من نداد . علی که در حال رکوع بود،
 به دست راست خود اشاره نمود و سائل نزد
 علی علیه السلام رفت و انگشتر را از دستش
 بیرون آورد . همین که پیامبر از نماز
 فارغ شد، سر به سوی آسمان بالا برد و
 فرمود : خدایا، برادرم موسی بن عمران از

تو درخواستی کرد و گفت : رب اشرح لی صدی ، ⁽⁹⁸⁾ دعایش را مستجاب کردی و به او فرمودی : سنشد عضدک بآءخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما ؛ ⁽⁹⁹⁾ به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم و نیرومند می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم و به برکت آیات ما بر شما دست نمی یابند . خدایا، من پیامبر و برگزیده تو هستم ؛ خدایا، سینه مرا گشاده کن و کار مرا آسان گردان و وزیری را از خاندانم برای من قرار ده که پشتم را به وسیله او محکم کنم و نیرومند گردم .

هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان نرسیده بود که جبرئیل بر آن حضرت نازل گشت و گفت : ای محمد، بخوان . پیامبر فرمود : چه بخوانم ؟ جبرئیل گفت : این آیه را بخوان : انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون ⁽¹⁰⁰⁾ بنا بر روایت فوق ، حضرت محمد صلی الله علیه و آله در زمان انفاق در مسجد حضور داشت ، ولی از روایت استفاده نمی شود که انفاق در نماز جماعت بوده است ؛ زیرا ممکن است انفاق در نماز نافله رخ داده باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از برگزاری نماز جماعت دست به دعا برداشته باشد، و بسیار بعید است که فرد نیازمند در حالی که تمام صفوف برای جماعت بر پا شده بود، از بین صفوف حرکت کند و از مردم کمک مالی بطلبد و انگشتر را از دست حضرت علی علیه السلام خارج کند . بلکه باید گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در حال خواندن نماز نافله بودند و برخی از مسلمانان نیز در انتظار به پا شدن نماز ظهر و برخی دیگر

در حال خواندن نافله بودند که سائل بین نمازگزاران رفته و درخواست کمک کرد .

بهای انگشتر چقدر بود ؟

علامه طریحی می نویسد : امام صادق علیه السلام روایت فرمود : وزن حلقه انگشتری که علی علیه السلام به سائل انفاق کرد ، چهار مثقال بود و وزن نگین که یاقوتی سرخ بود ، پنج مثقال بود و بهای آن با مالیات شام برابری می کرد . خراج شام برابر بود با ششصد بار شتر نقره و چهار بار شتر طلا . (101)

اگر گفته شود : ممکن است که چنین انگشتر با قیمتی در آن زمان پیدا شود ، یا حضرت چنین انگشتری را از کجا به دست آورده بود ؟ همچنین آیا چنین انگشتر با قیمتی ، با زهد و بی رغبتی آن حضرت نسبت به دنیا منافات ندارد ؟

پاسخ آن است که : اولاً بسیاری بر این عقیده اند که انگشتری که حضرت صدقه داد ، انگشتری معمولی بود ؛ ثانیاً ، انگشتر جزء وسایل شخصی طرار بن حران بود که در جنگ به دست علی بن ابی طالب کشته شد . امیر مؤمنان انگشتر را از دست او بیرون آورد و همراه غنایمی که از آن جنگ به دست آورده بود ، به محضر رسول الله برد و پیامبر به عنوان تقدیر و ارج نهادن به عمل خالصانه اش ، انگشتر را به او هدیه کرد . (102) خداوند نیز برای آزمایش علی علیه السلام و نشان دادن روش زاهدانه او که حاضر است گرانبهاترین چیز را در راه خدا بدهد ، سائلی را به مسجد فرستاد و با یک زمینه سازی ، آن حضرت را به عنوان رهبر و جانشین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به جامعه اسلامی معرفی کرد .

آیا این گونه انفاق با حالات عرفانی علی علیه السلام منافات ندارد ؟ زیرا معروف است که امیر مؤمنان هنگام نماز ،

غرق در عبادت بود و هیچ توجهی به غیر از خدا نداشت . تیری در جنگ صفین در پای امام فرو رفت و به دستور امام حسن علیه السلام ، تیر را در زمانی که علی علیه السلام در حال عبادت و خلوت با خدا بود، از پای وی بیرون آوردند . (103)

اولاً، هم نماز و عبادت علی علیه السلام و هم انفاق و تصدق او برای خدا بود، چه مانعی دارد که علی علیه السلام غرق نماز باشد و صدای سائل به گوشش برسد و برای رضای خدا، در وسط نماز انفاق کند . افزون بر آن ، خداوند مقدر کرده بود که چنین انفاقی رخ دهد، تا آیه ولایت نازل شود و جانشینی حضرت علی به خلافت ، به گوش همه مردم برسد .

ثانیاً، حالات عرفانی معصومان علیهم السلام با هم فرق می کند . آنها در نماز همیشه یکسان نبوده اند؛ گاهی چنان غرق در عبادت بودند که اصلاً توجهی به این عالم نداشتند، همانند برخی حالات امیر مؤمنان و امام سجاد علیه السلام ، و گاهی هم با حضور قلب ، به عالم ماده نیز توجه داشته اند . روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نماز جماعت را زودتر از سایر روزها به پایان رساند . برخی علت این کار را جویا شدند . آن حضرت فرمود : آیا گریه کودک را نشنیدید ؟ من نماز را زودتر از روزهای دیگر به پایان رساندم تا مادر بچه اش را ساکت کند . (104)

واکنش یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر جانشینی حضرت علی چگونه بود ؟ عکس العمل یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر جانشینی حضرت علی علیه السلام متفاوت بود . برخی از اصحاب اظهار خوشحالی کردند و رضایت کامل خودشان را از این جانشینی اعلام داشتند . (105)

عمر گفت : به خدا قسم ، من چهل انگشتر را در حال رکوع صدقه دادم ، تا چیزی که درباره علی علیه السلام نازل شد، درباره من هم بیاید، اما نیامد . (106)

گروهی از نزول آیه ولایت و تعیین جانشینی علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله سخت برآشفته و عصبانی شدند . آنها در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله جمع شدند و به گفت و گو با یکدیگر پرداختند . برخی اظهار داشتند . اگر نسبت به این آیه کفر بورزیم ، لازمه اش این است که به تمام آیات الهی کافر شویم و اگر ایمان بیاوریم ، ذلتی بالاتر از این نیست که علی بر ما مسلط شود . ما می دانیم که محمد صلی الله علیه و آله در هر چه می گوید، راستگوست . ما از او و گفتارش پیروی می کنیم ، ولی از دستوری که درباره علی داده است ، هرگز اطاعت نخواهیم کرد . (107)

آیا خاتم بخشی علی علیه السلام فعل کثیر نیست ؟

اولاً، این مقدار از حرکات (اشاره با دست و نشان دادن انگشتر به سائل) را کسی فعل کثیر نمی گوید تا جزء مبطلات نماز شمرده شود؛ ثانیاً، فقیهان برای عدم بطلان فعل قلیل در نماز مبطل نیست ؛ به دلیل کاری که علی علیه السلام انجام داد . نیز با استناد به آن گفته اند : پرداخت زکات در حال نماز جایز است .

ثالثاً، خداوند به عنوان تقدیر و ارج نهادن به کار ارزشمند بنده صالح خود، او را راکع و نمازگزار خطاب کرده است ؛ چگونه خداوند به کسی که نمازش باطل است ، راکع خطاب می کند و از او تشکر می کند ؟ !

ج . جانشینی امام علی واکنش ها و عملکردها

اشاره

خاطره پر شکوه و بسیار مهم روز غدیر و مسئله اعلام جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یکی از حوادث مهم و سرنوشت ساز تاریخ اسلام به شمار می رود که از نظر معصومان علیهم السلام ، جایگاه ویژه ای دارد . حادثه ای که آگاهی یافتن از ابعاد عظیم آن ، بشر را از لبه پرتگاه سقوط در جهل ، ضلالت و مرگ جاهلیت نجات خواهد داد . حادثه ای که به تعبیر امام صادق علیه السلام عظیم تر از روز عید فطر، قربان و جمعه است . (108) به فرموده امام رضا علیه السلام اگر مردم ارزش این روز را می دانستند، بی تردید فرشتگان در هر روز، ده مرتبه با آنان مصافحه می کردند . (109)

بدین جهت بر آن شدیم تا ضمن پاسداری از این روز، سیری اجمالی در مواردی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آغاز بعثت تا پیش از رحلت در مورد جانشینی امیر مؤمنان بیان کرده است ، همراه با عکس العمل دشمنان ، داشته باشیم ؛ اما چون این موارد بسیار زیاد است ، فقط به سه مورد بسنده خواهیم کرد :

هنگام نزول آیه ولایت

نخستین موردی که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن از جانشینی علی علیه السلام به میان آورد، زمانی بود که امیر مؤمنان علیه السلام انگشتر خود را در مسجد در حال نماز به فقیر صدقه داد به دنبال این کار خدا پسندانه و ارزشمند، خداوند آیه ولایت را نازل فرمود: **انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون**؛ ⁽¹¹⁰⁾ سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر و آنها که ایمان آورده اند، همانها که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند

برخی از منافقان که از نازل شدن آیه ولایت، و مطرح شدن خلافت و جانشینی امیر مؤمنان، به شدت عصبانی شده بودند، در مسجد جمع شدند تا از دیدگاه یکدیگر با خبر شوند؛ از این رو برخی به برخی گفتند: اگر به این آیه، کفر بورزیم، لازمه اش این است که به سایر آیات نیز کفر ورزیم و آنها را نپذیریم. اگر هم ایمان بیاوریم، چنان خواهد شد که او می گوید. پس ما از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می کنیم، اما آنچه را که درباره علی آمده، نپذیرفته و اطاعت نخواهیم کرد. اینجا بود که این آیه نازل گشت: **یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها**؛ ⁽¹¹¹⁾ نعمت خداوند را می شناسند و سپس آن را انکار می کنند.

با اینکه تمام مفسران شیعه، بیشتر اهل سنت، صاحبان کتب فضایل و غیر آنها، این آیه را در شفاء و منزلت امیر مؤمنان می دانند، (چنانچه سیوطی، بیضاوی، رازی، نیشابوری، طبری و... بدان مسئله اشاره کرده اند) اما می بینیم که

برخی از روی تعصب و لجاجت با منافقان صدر اسلام همسو شده ، در مقام رد و انکار شائن نزول آیه درباره علی بن ابی طالب بر آمدند؛ همانند ابن تیمیه که مدعی شده است که علما اجماع کرده اند بر این که ماجرای خاتم بخشی علی علیه السلام موضوعی ساختگی بوده است . عجیب اینجاست ، موضوعی که در صدها کتاب تفسیر و غیر آن از عده بسیاری از اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده ، چگونه این فرد ناآگاه و بی اطلاع ، مدعی اجماع علما بر ساختگی بودن آن است . چنانچه علامه طباطبایی از چنین ادعایی سخت تعجب کرده و می فرماید : این از عجیب ترین ادعاهایی است که ابن تیمیه مدعی شده است

(112)

مرحوم سید نعمت الله جزایری در کتاب خود آورده است : یکی از دوستانم برایم نقل کرده که روزی نزد قاضی حنفی بغداد نشسته بودم که شنیدم سائلی برای کمک گرفتن از مردم قصیده تصدق علی علیه السلام به خاتم را می خواند . قاضی به من رو کرده و گفت : بشنو که این رافضیها چه شعرها و قصیده ها در مدح علی علیه السلام به خاطر یک انگشتی که چهار درهم ارزش نداشته ، گفته اند اما ابوبکر که تمام اموال خود را صدقه داد، هیچ یک در شعر و سروده خود نامی از او به میان نیاورده اند .

گوید : به قاضی گفتم : خداوند امر قاضی را اصلاح کند . بدان که رافضیها در این جهت گناهی ندارند و اگر چیزی هست ، از عالم ملکوت آمده است . این خداوند است که در پی این ماجرا، در قرآن نازل کرده که تا روز قیامت مورد تلاوت قرار گیرد و اوست که درباره شائن ابوبکر آیه و سوره ای نازل نکرده است ؛ با اینکه به قول خودت مال و ثروت بسیاری را صدقه

داده است . قاضی در حالی که دستش را تکان می داد، گفت : آری برادر، چنین چیزی به ذهن من آمد . اما من دنبال چاره جویی و توجیه این ماجرا هستم .⁽¹¹³⁾

تبلیغ رسالت و اعلام جانشینی

ده سال از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله می گذشت که خداوند وحی کرد : و اءذن فی الناس بالحج یاءتوک رجالا و علی کل ضامر یاءتین من کل فج عمیق ؛⁽¹¹⁴⁾ مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند .

پیامبر صلی الله علیه و آله آهنگ حج کرد و دستور داد : مؤذنان و منادیان اعلام کنند که رسول خدا در این سال به حج خواهد رفت و به همین منظور، نامه های فراوانی به افراد، شخصیتها، رؤسا و قبایل نوشت که هر کس توانایی رفتن به حج دارد، خود را مهیا سازد .

در همان سال با حضور پیامبر، حج بسیار با شکوه و پر خاطره ای برگزار شد و با پایان حج ، آن حضرت آهنگ بازگشت به مدینه را کرد و چون به کراع الغمیم محلی در بین راه مکه و مدینه ، رسید، جبرئیل نزد حضرتش آمد و فرمان خدای را مبنی بر تبلیغ رسالت الاهی و نصب علی علیه السلام به عنوان وصی و جانشین خود به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و چنین گفت : **یا ائیها الرسول بلغ ما اءزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتہ و الله یعصمک من الناس ؛**⁽¹¹⁵⁾ ای پیامبر، آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است ، به مردم ابلاغ کن و اگر چنین نکنی ، رسالت او را انجام نداده ای . خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم حفظ می کند .

با صدور این فرمان ، پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا توقف کرد و دستور داد اولین گروه مسلمانان که به نزدیکیهای جحفه رسیده بودند، باز گردند و آنکه از راه می رسد، توقف کند . سپس رحل خود را در محلی به نام غدیر خم به زمین گذارد و در حالی که از شدت گرما گوشه پیراهن مبارک را بر سر خود قرار داده بود، می فرمود : اءجیبوا داعی الله ، و از سوی دیگر منادی آن حضرت مردم را جهت شنیدن سخنان بسیار مهم پیامبر فرا می خواند .

پس از اجتماع و استقرار مردم گرداگرد پیامبر صلی الله علیه و آله ، آن حضرت خطبه تاریخی و سرنوشت ساز خود را در آن جمع چند ده هزار نفری آغاز کرد و فرمود : ای مردم به زودی من از سوی پروردگار دعوت می شوم و اجابت می کنم . شما چه می گوئید ؟

در پاسخ گفتند : شهادت می دهیم که رسالت الهی خود را تبلیغ کرده و اندرز داده ای . آنگاه فرمود : پس بنگرید که پس از من درباره ثقلین چگونه عمل می کنید . مردی از جای برخاسته گفت : ای رسول خدا، ثقلین چیست ؟

فرمود : ثقل اکبر، کتاب خدا و ثقل اصغر، عترت من ، اهل بیتم ، هستند و شما را به قرآن و اهل بیتم سفارش می کنم . بدانید که اینها هرگز از هم جدا نخواهند شد تا روز قیامت کنار حوض بر من وارد شوند . بر آنها پیشی نگیرید که هلاک خواهید شد؛ از آنها فاصله نگیرید که گمراه خواهید شد و چیزی یادشان ندهید که از شما داناترند .

ای مردم ، آیا می دانید که خدای مولاى من است و من مولاى مؤمنان هستم و من اولی به شما از خودتانم ؟

گفتند : آری یا رسول الله .
 سپس به علی علیه السلام فرمود : علی
 جان برخیز . و او را در طرف راست خود
 قرار داد و دستش را گرفت و بلند کرد تا
 سفیدی زیر بغل هر دو پدیدار گشت . سپس
 فرمود : من کنت مولاة فعلى مولاة اللهم و
 ال من والاه و 0عاد من عاداه و انصر من
 نصره و اخذل من خذله . بدانید ای مردم ،
 خداوند او را به عنوان ولی و امام مفترض
 الطاعة بر مهاجرین ، انصار و بره هر
 شهری و بادیه نشین و بر عرب و عجم ،
 برده و آزاد و بزرگ و کوچک قرار داده
 است .

مردی از جای برخاست و پرسید : یا رسول
 الله ، منظور چه ولایتی است ؟ حضرت فرمود :
 ولأئمة کولائی ؛ ولایت او همانند ولایت من بر
 شماست . و هر که من اولی بر او نفس خودش
 هستم ، علی نیز چنین است و اولی بر او
 از نفس خودش است .

آنگاه چند مرتبه مسلمانان را شاهد
 گرفت که آیا فرمان خدا را رسانده و
 تبلیغ کردم ؟ و در هر مرتبه آنان می
 گفتند : آری یا رسول الله ، هنوز خطبه و
 سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پایان
 نپذیرفته بود که جبرئیل بار دیگر فرود
 آمد و گفت : **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم و رضیت و لکم
 الاسلام دینا ؛ (116)** امروز دین را برای شما کامل
 کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و
 اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما
 پذیرفتم .

پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و
 فرمود : **الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالته و
 ولایة علی بعدی الله اکبر** به کامل شدن دین و تمام
 شدن نعمت الهی و خشنودی پروردگار برای
 ادای رسالت او ولایت و جانشینی علی علیه
 السلام پس از من .

سپس از منبر پایین آمد و دستور داد :
 برای علی چادری نصب کنند و مسلمانان
 حاضر دسته دسته بر او وارد شوند و به او
 برای ولایت و جانشینی پس از پیامبر صلی
 الله علیه و آله تبریک گویند . و از جمله
 تبریک گویان ، عمر بن خطاب بود که بر
 حضرت وارد شد و پس از تبریک اظهار داشت
 : بخ بخ لک یا بن ابی طالب ! صبحت مولای
 و مولا کل مؤمن و مؤمنة . (117)
 ایراد خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله و
 نصب علی علیه السلام به عنوان وصی و
 جانشین در جمع ده ها هزار مسلمان و زایر
 خانه خدا ، پیروان واقعی پیامبر را بسیار
 خشنود و امیدوار ساخت ، اما ضربه بسیار
 سختی بر پیکر دشمنان و منافقان وارد
 آورد . آنان اگر چه لبخند تلخی بر لب
 داشتند ، اما در واقع بسیار عصبانی و
 خشمگین بودند . بدین جهت به توطئه و
 کارشکنی روی آوردند و به تحریک برخی
 افراد پست و ذلیل پرداختند تا اعتراض
 خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله
 برسانند .

نخستین عکس العمل دشمنان ، که قریش در
 پشت سر این ماجرا سنگر گرفته بودند ،
 اعتراض حارث بن نعمان فهری به مسئله
 جانشینی علی علیه السلام بود . او می
 خواست با متهم کردن پیامبر صلی الله علیه و
 آله به اینکه اینکار از طرف شخص پیامبر
 صورت گرفته ، مسئله جانشینی علی علیه
 السلام کم رنگ کند و همچنین راه اعتراض و
 شبهه افکنی بین مسلمانان ساده لوح گشوده
 شود که خداوند با فرستادن سنگی و کشته
 شدن معترض ، پرده از توطئه ناجوانمردانه
 منافقان برداشت و به وعده خویش که
 فرموده بود **والله يعصمک من الناس** وفا کرد .

ابن شهر آشوب می نویسد : وقتی پیام
 پیامبر صلی الله علیه و آله درباره جانشینی

امیر مؤمنان در همه جا پخش شد، حارث نزد آن حضرت آمد و گفت : ای رَّو از طرف خدا به ما دستور دادی که شهادتین را بگوییم و ما را به نماز، روزه ، حج و زکات امر کردی ، ما نیز پذیرفتیم ، اما تو به هیچ یک از اینها راضی نشدی تا اینکه دست عمو زاده ات را گرفتی و او را بر همه برتری دادی و به عنوان رهبر و جانشین خودت بر ما قرار دادی و گفتی : من کنت مولا فهدا علی مولا ، آیا این کار از طرف خودت بود یا از طرف پروردگار ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : قسم به آن خدایی که جز او خدایی نیست ، این امر از سوی پروردگار بود . حارث که با شنیدن این سخن عصبانی شده بود، در حالی که به طرف شتر خود می رفت ، گفت : خدایا، اگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله می گوید حقیقت دارد، سنگی از آسمان بر سر ما بفرست یا ما را به عذابی دردناک مبتلا کن . او هنوز به شتر خود نرسیده بود که سنگی از آسمان ، بر سرش فرود آمد و در دم کشته شد . (118)

دشمن پیوسته در صدد تضعیف اهل بیت ، به ویژه امیر مؤمنان بود و از صدر اسلام تا کنون این تلاشها به گونه ای دیگر ادامه دارد و برای توجیه حادثه مهم و سرنوشت ساز غدیر، اوهامی به هم یافته اند که به برخی از آنها اشاره می شود :

1 . آیه تبلیغ ، در لابه لای آیات مربوط به اهل کتاب ذکر شده و ربطی به غدیر ندارد .

2 . این آیه در اول بعثت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و درباره تبلیغ دین است .

3 . آیه در مدینه و پس از جنگ احد نازل شده است .

آنان همچنین برای انحراف اذهان ، شبهه افکنی دیگری بر آیه اکمال دین کرده اند، از قبیل اینکه این آیه در حجة الوداع در روز عرفه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد . و دهها شبهه دیگر که با مراجعه به کتاب آیات الغدير (119) بر آنها واقف خواهید شد .

آخرین تلاش درباره جانشینی علی علیه السلام

در طول 23 سال عمر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بعثت ، آن حضرت لحظه ای از فکر خلافت و جانشینی علی علیه السلام بیرون نرفت . حتی در واپسین روزهای عمر خود از هر وقت بیشتر نگران به نظر می رسید؛ از این رو با اینکه در روزهای آخر عمر شریف و با برکتش ، پیوسته از جانشینی امیر مؤمنان و پیشی نگرفتن بر اهل بیت سخن می گفت ، اما سخت در تلاش بود تا مدینه را برای ایام رحلت ، و نیز تثبیت خلافت علی علیه السلام خالی نگه دارد . بدین جهت مسلمانان را به فرماندهی اسامه و رفتن تا حدود محل شهادت پدرش زید، بسیج فرمود و بارها کسانی را که مدینه را برای حرکت سپاه اسامه ترک نمی کردند، نفرین و لعن می کرد .

از سوی دیگر برخی که در پی تصرف خلافت و کنار زدن علی علیه السلام بودند چون از تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله مطلع شدند، از ملحق شدن به سپاه تعلق ورزیده ، خودداری کردند .

پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود که عایشه نزد ایشان آمد و با التماس ، آن حضرت را به خانه خود برد و

چون به خانه عایشه رفت ، بیماری آن حضرت شدت یافت . پس از اذان بلال برای نماز صبح ، عایشه گفت : به ابوبکر بگویید تا با مردم نماز بخواند؛ حفصه هم اظهار داشت که به عمر بگویید تا با مردم نماز بخواند . چون پیامبر صلی الله علیه و آله سخن آن دو را شنید، فرمود : دست از این سخن بردارید که شما به زنانی می مانید که یوسف را می خواستند گمراه کنند . چون حضرت صلی الله علیه و آله دستور فرموده بود که شیخین با لشکر اسامه بیرون روند، از سخن عایشه و حفصه دریافت که آن دو به مدینه بازگشته اند؛ از این رو بسیار غمگین شد و به رغم بیماری شدیدی که داشت ، از جای برخاست تا مبادا یکی از آن دو نفر با مردم نماز بخواند و باعث شبهه برای مردم شود .

پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر دوش امیر مؤمنان علیه السلام و فضایل بن عباس انداخت و با نهایت ضعف و ناتوانی در حالی که پاهای آن حضرت به زمین کشیده می شد، به مسجد رفت . چون نزدیک محراب شد، دید ابوبکر پیشی گرفته ، در محراب به جای آن حضرت ایستاده و نماز را آغاز کرده است . پیامبر صلی الله علیه و آله با دست مبارک اشاره کرد تا کنار رود و خود داخل محراب شد و نماز را از سر گرفت . چون سلام نماز را گفت : به خانه بازگشت و شیخین و جماعتی از مسلمانان را طلبید و به آنان فرمود : مگر نگفتم که با سپاه اسامه بیرون روید ؟

گفتند : آری ، ای رسول خدا . من بیرون نرفتم برای آنکه نخواستم خبر بیماری تو را از دیگران بپرسم .

پس حضرت فرمود : لشکر اسامه را روانه کنید و همراه او بیرون روید، خدای لعنت کند کسی را که از سپاه اسامه تخلف کند ! این را گفت و از غم و اندوهی که بر آن حضرت به سبب آن ناملایمات فشار آورده بود، از هوش رفت ؛ به گونه ای که مسلمانان بسیار گریستند . پس حضرت چشم مبارک را باز کرد و به آنان نگاهی افکند و فرمود : برایم دوات و کتفی بیاورید تا آنکه برای شما چیزی بنویسم که پس از من گمراه نشوید . یکی از صحابه برخاست تا قلم و کاغذی را بیاورد . عمر بر او نهیب زد که برگرد که این مرد هذیان می گوید و بیماری بر او غالب گشته ! و ما را کتاب خدا بس است ! در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف افتاد و بعضی به طرفداری از عمر گفتند : عمر درست می گوید و برخی گفتند : سخن ، سخن رسول خدا است و به یکدیگر گفتند : چگونه رواست که در چنین حال و شرایطی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف کنیم . بدین جهت بار دیگر پرسیدند : آیا آنچه را که خواستی ، برای شما بیاوریم ؟

حضرت فرمود : پس از این سخن که از شما شنیدم ، مرا حاجتی به آن نیست ، لکن وصیت می کنم شما را که با اهل بیت من رفتار نیکو داشته باشید و از آنان روی برنگردانید .

یادآوری چند نکته (120)

- 1 . به رغم تلاش و پافشاری پیامبر صلی الله علیه و آله برای پیوستن یاران ، به ویژه شیخین ، به لشکر اسامه این دو هرگز حضور پیدا نکردند، بلکه با ترددها بین مسجد و خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر موجب آزار و اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را فراهم می کردند .
 - 2 . برخی شدیداً با خواسته پیامبر برای آوردن قلم و دوات مخالفت کردند .
 - 3 . سر دسته مخالفان به شهادت مورخان شیعه و سنی ، در آن جریان ، عمر بوده است .
 - 4 . عمر جمله ای را بر زبان آورده است که نه فقط قلب رسول خدا را آزار داد، بلکه تا ابد قلب هر مسلمان آزاده را به درد آورد و چون پذیرش این جمله بر برخی دشوار است ، بدین جهت در مقام توجیه و تحریف بر آمده اند . از این رو کجا جمله غلب علیه الوجع آمده است ، صریحاً نام عمر آمده است که عمر گفت : **قد غلب علیه الوجع (121)** و هر کجا جمله بسیار زشت و **زننده ان الرجل لیهجر** آمده نام شخص را بر داشته اند و به جایش و قالوا ان رسول الله لیهجر (122) آورده اند .
 - 5 . آنچه که بیشتر از هر چیز مایه تعجب است ، طرفداری برخی افراد خبیث و فرومایه است که از روی پیامبر شرم و حیا نکردند و در این ماجرا از گفته عمر طرفداری کرده و گفتند : سخن ، سخن عمر است .
- خلاصه اینکه از مجموع نکات و برخوردهای زشت و عملکردهای حساب شده و هماهنگ ، بسیاری از مسائل روشن می شود و کاملاً آشکار است که چرا در لشکر اسامه حاضر

نشوند و چرا در محراب پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان امام حضور یافتند و چرا در محضر رسول خدا اختلاف و نزاع کرده و نگذاشتند آخرین سفارشهای خود را به روی کاغذ در آورد . با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و کنار زدن علی علیه السلام و تصرف خلافت اسلامی ، پاسخ به تمام آن چراها داده شد .

د . تثبیت مرجعیت امیر مؤمنان

اشاره

از نخستین روزهای آغاز رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله در مناسبتهای گوناگون ، به تثبیت موقعیت دینی و اجتماعی و سیاسی امیر مؤمنان پرداخت ؛ بدین جهت هر روز به شکلی وی را مطرح ساخت تا مسلمانان بیش از پیش با این چهره مقدس آشنا شوند .

با مرور تاریخ ، موارد بسیاری از این افتخارات را مشاهده خواهیم کرد . از جمله آن موارد، مسئله بستن در خانه های یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و باز گذاردن در خانه علی علیه السلام است . این ماجرا، که به شدت خشم یاران را برانگیخت و می رفت که بر اثر نادانی و جهالت برخی و غرض ورزی برخی دیگر، عده ای در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله موضع بگیرند، یا سیاست حکیمانه و مقتدرانه آن حضرت فرو نشانده شد .

از آنجا که مسئله سد الابواب یکی از مسائل سیاسی بسیار مهم در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مدینه است و با توجه به اینکه این جریان پنج روز پیش از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده و از این جهت دارای اهمیت

است بر آن شدیم تا این جریان را از نظر تاریخی به دقت بررسی کنیم .

نگاهی به ماجرای سد الاءبواب

تاریخ نگاران آورده اند : در روزهایی که مسلمانان به مدینه هجرت می کردند، عده ای از آنان در اطراف مسجد النبی خانه هایی ساختند و دری از آن خانه ها به سوی مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله باز کردند . پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مشاهده چنین وضعیتی ، از معاذ بن جبل خواست تا پیام آن حضرت را مبنی بر بستن در خانه هایی که به سوی مسجد باز شده به اصحابش برساند . (123)

به نقلی دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستاد (124) و در نقل سوم ، حضرت ، شخصا به در خانه ها رفت و آنها را بست ؛ جز در خانه علی علیه السلام که آن را باز گذارد . (125)

ابن شهر آشوب از خلط و تداخل روایات در این ماجرا خبر می دهد؛ چرا که بدون شک در اینجا دو جریان وجود داشته است : جریان بستن در خانه های باز شده به سوی مسجد و جریان خوابیدن عده ای در مسجد، که پیامبر صلی الله علیه و آله با هر دو جریان حکیمانه برخورد کرد . بنابراین ، هم برای افرادی که در مسجد می خوابیدند، دستور بیرون رفتن از مسجد صادر شد و هم دستور آمد درهایی که به سوی مسجد باز شده بود، بسته شوند .

در کتابهای اهل سنت ، بین این دو جریان خلط شده و شاید منظور ابن شهر آشوب از این خلط و تداخل در کتابهای اهل سنت باشد . (126)

تعابیری که در بیشتر کتابهای حدیثی اهل سنت و تمام کتابهای شیعه آمده ، حکایت از سد الاءبواب دارد . (127)

ابن مسعود درباره موضع گیری پیامبر صلی الله علیه و آله در خوابیدن اصحاب در مسجد، آورده است : شبی پس از نماز عشا در مسجد بودیم ، که پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ما آمد در حالی که در بین ما ابوبکر، عمر عثمان ، حمزه ، طلحه ، زبیر، و عده ای از یاران بودند؛ پرسید : این تجمع برای چیست ؟

گفتند : با یکدیگر به گفت و گو نشسته ایم ؛ برخی از ما می خواهند نماز بخوانند و برخی می خواهند در همین جا بخوابند .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : مسجد من جای خوابیدن نیست ، برخیزید و به سوی خانه هایتان بروید . هر که بخواهد نماز بخواند، در منزل خود نماز بخواند و هر که نمی تواند، به استراحت بپردازد . پس همه ما از جای برخاستیم و متفرق شدیم . در بین ما علی علیه السلام هم بود که او هم از جای برخاست تا برود . پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و فرمود : اءما انت یا علی فانه یحل لک فی مسجدی ما یحل لی و یحرم علیک ما یحرم علی ؛ (128) اما تو ای علی (بدان که) حلال و جایز است برای تو، در مسجد من ، هر چه که بر من جایز است ، و حرام است بر تو، در آن هر چه که برای من حرام است .

با شنیدن فرمان بستن درها از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله ، بسیاری از یاران سر جای خود نشسته و هیچ عکس العملی از خود نشان ندادند و گویا قصد مخالفت امر رسول خدا صلی الله علیه و آله را داشتند، که بار دیگر منادی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد آمد و فرمان

رسول خدا را ابلاغ کرد . باز هم کسی از جای خود برنخواست و با یکدیگر به گفت و گو پرداختند که : پیامبر به چه هدف و انگیزه ای دست به این کار زده است . (129)

این سستی از سوی اصحاب ، پیامبر صلی الله علیه و آله را به شدت نگران ساخت و برای بار سوم ، مردم را امر به خروج کرد . اما در ابلاغیه سوم ، با پیام شدید اللحنی از آنها خواست تا درهای خانه خود را که به مسجد باز کرده اند ، ببندند و اگر چنین نکنند ، عذاب الاهی بر آنها نازل خواهد شد . (130)

همچنین برای جدی گرفتن دستوراتی که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد ، لازم بود آن حضرت فشاری بیشتری را اعمال کند . بدین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد آمد و در بین مردم ایستاد و فرمود : می بینم برخی از اینکه من ، علی را در مسجد نگه داشتیم و آنها را بیرون کردم ، به خشم آمده اند ، به خدا سوگند من آنها را بیرون نکردم و علی را نگه نداشتیم ؛ بلکه این کار از سوی پروردگار بود . آگاه باشید و هر که به این حکم راضی نیست و به خشم آمده ، به این سو برود و با دست خود به سوی شام اشاره کرد . (131)

پس از بسته شدن در خانه ها ، جز در خانه علی ، اعتراضات منافقان و اصحاب ناآگاه ، به شدت بالا گرفت . منافقان که به هیچ وجه حاضر نبودند چنین فضیلتی را از علی ببینند ، سخنان آزار دهنده ای به گوش مبارک پیامبر رساندند . آنان می گفتند : پیامبر درباره دامادش ، علی ، گمراه شد . (132)

اینجا بود که از سوی پروردگار ، این آیه نازل شد : ما ضل صاحبکم و ما غوی ؛ (133) هرگز دوست شما (محمد) منحرف نشده و

مقصد را گم نکرده است . برخی از مسلمانان ناآگاه که گمان می کردند این کار به خاطر خویشی وی با علی انجام شده ، سخنانی را در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشتند . در این میان عباس و حمزه بیش از دیگران تحریک شده بودند . مورخان نوشته اند که : حمزه نزد پیامبر آمد و عرض کرد : یا رسول الله ، اءنا عمک و اءنا اقرب الیک من علی . قال : صدقت یا عم انه و الله ما هو عنی بل هو من الله عزوجل ؛ (134) ای رسول خدا ، من عموی تو هستم و من از علی به تو نزدیک ترم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : عمو جان رست می گویی ، اما به خدا سوگند این دستور از سوی من نبوده ، بلکه از سوی پروردگار است .

عباس نیز برای همین ماجرا نزد حضرت آمده ، گفت : یا رسول الله اءخرجت اءعمامک و اءصحابک و اءسكنت هذا الغلام ؛ ای رسول خدا تو عموها و یارانت را از مسجد بیرون کرده ای و این جوان را در مسجد نگه داشتی ؟ !

حضرت در پاسخ فرمود : هرگز من دستور به بیرون رفتنشان را ندادم و هرگز این جوان را در مسجد نگه نداشتم ؛ بلکه این امر پروردگار بود که چنین اراده ای داشت . (135)

هنگامی که خشمها و اعتراضات یاران رسول خدا در این باره اثر نبخشید و پیامبر صلی الله علیه و آله ناراضیان را تهدید به نزول عذاب و یا اخراج از مدینه و رفتن به سوی شام کرد . آنها راه دیگری را در پیش گرفتند . از این رو به خواهش و تمنا افتادند تا پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه دهد دری کوچک و یا پنجره و روزنه ای به مسجد باز کنند . اما آن حضرت بار دیگر تمام درخواستهای آنان را

رد کرد و اجازه نداد حتی روزنه بسپار کوچکی نیز از درون خانه ها به سوی مسجد باز کنند .

مورخان آورده اند که عمر گفت : دع لی خوخة اءطلع منها الى المسجد .

فقال : لا و لا بقدر اصبعة ؛ اجازه ده من روزنه ای باز کنم تا مسجد را ببینم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : هرگز ! گر چه به اندازه انگشت باشد .

ابوبکر گفت : دع لی کوة اءنظر اليها . فقال : لا و لا راءس ابرة ؛ برای من شکافی را باز گذارید که از آن به سوی مسجد نگاه کنم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : هرگز چنین چیزی نخواهد شد، گر چه به اندازه سر سوزنی باشد .

عثمان نیز همانند آنها سخن گفت و درخواست کرد؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری نمود . (136)

عباس عموی پیامبر گفت : ای رسول خدا، برای من باز گذار به اندازه آنکه فقط خود داخل و خارج شوم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : ما اءمرت بشی ء من ذلک ؛ (137) به چنین چیزی دستورم نداده اند .

انگیزه بستن درب ها

شاید این سؤال در ذهن بسیاری مطرح شده باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله چه هدفی را از این کار دنبال می کرد : برخی روایات و احادیث ، از جمله همین حدیث مورد نظر، خود روشنگر بسیاری از مسائل نهفته است ، که نیاز به اثبات و استدلال ندارد .

اما برای آگاهی بیش تر، به برخی انگیزه ها، که از خود این روایات استفاده می شود، اشاره می کنیم :

1 . دستور الاهی

این روشن است که وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله در طول رسالت ، رساندن دستور الاهی بوده است ؛ از این رو باید گفت که او بدون دستور خدا ، هرگز به چنین کاری دست نزده بلکه با استناد به آیه شریفه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ؛ (138) این کار نیز در اثر صدور وحی از سوی پروردگار ، به نبی مکرمش بوده است .

اراده پروردگار بر این تعلق گرفته بود که تمام درهائی که به سوی مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله باز شده ، بسته و در خانه علی همچنان باز بماند .

در این کار پیامبر صلی الله علیه و آله مجری است و همه باید اطاعت کنند ، بدون اینکه کسی حق اعتراض داشته باشد . بدین جهت می بینیم به دنبال اعتراضی که به پیامبر شد ، آن حضرت فرمود : **وانی و الله ما سددت من قبل نفسی و لا ترکت من قبل نفسی ان اعنا الا عبد ماء مور امرت بشیء ففعلت ان ااتبع الا ما یوحی ؛** (139) به خدا سوگند که من از پیش خود درها را نبستم و از پیش خود در خانه ای را به باز ماندن رها نکردم ، بلکه من بنده ای ماء مور بودم ، به چیزی دستور داده شدم و به آن عمل کردم . من در این کار از وحی الاهی پیروی می کنم .

2 . کنترل ترددهای غیر مجاز

نوشته اند که پس از احداث مسجد النبی ، عده ای از یاران آن حضرت ، خانه های خود را در اطراف مسجد بنا نهادند و برای آسان شدن رفت و آمد خود به مسجد ، دری از خانه به سوی مسجد باز کرده بودند و مدتی نیز از همان راهها برای رفتن به خانه و مسجد باز کرده بودند .

بعضی روزها می شد که زن و مرد ساکن همان خانه ها در حال غیر طهارت ، از

مسجد پیامبر عبور کرده و به خانه می رفتند و یا خارج می شدند .

پیامبر صلی الله علیه و آله برای اینکه مبادا برخی از یاران ، این در را برای خود یک امتیاز بدانند و بر دیگر یاران آگاهانه و یا از روی عدم آگاهی فخر فروشی کنند و همچنین برای اینکه حرمت مسجد - از اینکه گذرگاه هر عابر طاهر و غیر طاهر شده - از بین نرود، چنین دستوری داد .

و اما خود، علی ، فاطمه ، حسن و حسین را از این حکم مستثنا کرد ⁽¹⁴⁰⁾ و علت استثنا هم بسیار واضح و روشن است ؛ چرا که به فرموده قرآن مجید، اهل بیت پیامبر، پاک و مطهرند و پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را، بر علی ، فاطمه ، حسن و حسین ⁽¹⁴¹⁾ ، انطباق داد و فرمود : اینان ، اهل بیت من هستند .

پیامبر صلی الله علیه و آله ، حتی به آن کسانی که در حال طهارت ظاهر و باطن هم از آنجا عبور می کردند، اجازه باز گذاردن در خانه خود را نداد؛ اگر چه فامیلهای وابسته به نزدیک به او هم بودند . علت این دستور هم این بود که همه مسلمانان در این حکم الاهی ، مساوی و برابر باشند . بدین جهت حتی به عباس و حمزه که دو عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بودند نیز دستور بستن در خانه داده شد .

ام سلمه گوید : **خرج رسول الله صلی الله علیه و آله الی صرحة هذا المسجد فقال : الا لا یحل هذا یحل هذا المسجد لجنب و لا حائض الا الرسول الله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام الا قد بینت لکم ؛** ⁽¹⁴²⁾ روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر بلندی مسجد بالا رفته ، فرمود : آگاه باشید ! داخل شدن در این مسجد برای هیچ جنب و حائض جایز نیست ، جز برای رسول

خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام.

در روایت دیگری که حموی در فرائد السمطين آورده، پیامبر صلی الله علیه و آله در این ماجرا، خود و اهل بیتش را استثنا کرده و اهل بیت را نیز به علی، فاطمه و حسن و حسین تفسیر کرده است.

ام سلمه گوید: **قال رسول الله صلى الله عليه و آله اءلا ان مسجدي حرام على كل حائض من النساء و على كل جنب من الرجال الا على محمد و اهل بيته، علي و فاطمه و الحسن و الحسين؛ (143) آگاه**

باشید که از داخل شدن در مسجد من برای هر حیض و جنب حرام است؛ مگر بر محمد و اهل بیت او، علی و فاطمه و حسن و حسین.

3. خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله ممکن است این تقاضا نخست از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده باشد و خداوند در استجابت این تقاضا فرمان به بستن در خانه ها، جز خانه علی علیه السلام داده باشد. چرا که پس از احداث مسجد النبی و احداث خانه های برخی از یاران در اطراف آن و خوابیدن و عبور کردن برخی از یاران از مسجد، مسجد را از آن قداست واقعی انداخته بودند. و چون پیامبر صلی الله علیه و آله از این ماجرا رنج می برد، بدین جهت از خداوند درخواست کرد تا همان گونه که برای موسی درباره هارون و ذریه اش این کار عملی شد، برای او نیز درباره علی و ذریه اش، مسجد پاک و مطهر گردد.

خداوند نیز به این تقاضا پاسخ مثبت داد و طی فرمانی به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور بستن در خانه ها، جز در خانه علی علیه السلام را صادر فرمود:

عبدالله بن عباس می گوید: **قال رسول الله صلى الله عليه و آله لعلي عليه السلام ان موسى ساءل ربه ان يطهر مسجده لهارون و ذريته و اني ساءلت الله ان يطهر لك و لذريتك من بعدك ثم اءرسل الي اءبي بكر ان سد بابك فاسترجع و قال سمعا و طاعة فسد بابيه ثم عمر كذلك ثم**

صعد الى المنبر فقال : ما اءنا سددت اءبوابكم و لافتححت باب على عليه السلام و لكن الله سد اءبوابكم و فتح باب على عليه السلام ؛ ⁽¹⁴⁴⁾ پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود : روزی موسای پیامبر صلی الله علیه و آله از خدا خویش خواست تا مسجدش را برای هارون و ذریه اش پاک سازد و من نیز از خداوند خواستم که مسجد را برای تو و ذریه ات پس از تو پاک گرداند . سپس برای ابوبکر پیام فرستاد که در خانه ات را ببند . او نیز کلمه استرجاع را بر زبان آورده و گفت : شنیدم و قبول کردم) پس در خانه خود را به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بست . سپس همین فرمان را به عمر داد و آنگاه به منبر رفت و فرمود : این من نیستم که در خانه های شما را بسته و در خانه علی را باز گذاشتم ؛ بلکه این خدا بود که چنین دستوری صادر فرمود .

علامه امینی (ره) پس از ذکر حدیث می نویسد : نسایی به نقل سیوطی این حدیث را آورده است . در حالی که در سنن موجود نیست و از اینکه سنن نزد علامه امینی موجود بوده و بدون واسطه از نسایی نقل نکرده ، معلوم می شود که این حدیث در این کتاب مفقود شده است ؛ ولی نسایی شبیه به همین حدیث را به طور خلاصه در خصایص نقل کرده است . ⁽¹⁴⁵⁾

4 . تثبیت موقعیت سیاسی امیر مؤ منان پیامبر صلی الله علیه و آله در موارد گوناگونی با عبارتهایی چون **اءنا مدینة العلم و علی بابها؛ اءنا مدینة الحکمة و علی بابها؛ اءنا مدینة الفقه و علی بابها فمن اءراد العلم فلیات الباب** ⁽¹⁴⁶⁾ از دانش وسیع و بی مانند امیر مؤ منان سخن گفته است ، اما حضرت زمانی به این مسئله تحقق عینی بخشید که عملاً دستور به بسته شدن تمامی درها داد و فقط در خانه علی را باز گذاشت و به این وسیله به همگان فهماند که پس از من فقط

علی است که می تواند همانند من عمل کردند و رهبر مسلمانان باشد . طبق نقل سیره حلبیه از ام سلمه ، ماجرای سد ابواب در بیماری آن حضرت اتفاق افتاده است .⁽¹⁴⁷⁾ به نقل مسلم ، این واقعه پنج شب پیش از قوت رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داده است .⁽¹⁴⁸⁾ ابن عباس می گوید : این امر در مرض موت آن حضرت بوده است .⁽¹⁴⁹⁾ از بررسی این نقلها روشن می شود که این دستور بسیار مهمی بوده و مشخص می گردد که حضرت به دنبال چه هدفی بوده است .

تلاشهای دشمنان پس از فرمان سد الابواب

پس از اینکه دشمنان اهل بیت نتوانستند با موضع گیریهای جاهلانه خود در برابر این جریان ، نقش پیامبر صلی الله علیه و آله را در تثبیت موقعیت سیاسی امیر مؤمنان کم رنگ کنند، دست به تلاشهای مذبحخانه ای زدند، که خلاصه این تلاشها را در چند مورد بیان می کنیم :

1 . شکستن حرمت خانه

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اولین تلاش آنها حرمت شکنی بود . آنان برای گرفتن بیعت از علی به خانه فاطمه علیها السلام هجوم بردند و بیشترین حرمت شکنی را در خانه خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام دادند . ماجرای غم انگیز هجوم به خاندان وحی و رسالت در دهها کتاب شیعه و سنی آمده است .

2 . تخریب خانه امیر مؤمنان

در زمان عبدالملک بن مروان دشمن به بهانه توسعه مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ساکنان این خانه را بیرون کرد و خانه را ویران نمود . آنها گمان کردند که با ویران کردن خانه ، آن دری که به دستور خداوند و به دست پیامبر صلی الله علیه و آله باز گذارده شده بود ، بسته خواهد شد . این کوه فکران گمان بردند خانه اهل بیت چوب و سنگ و آجر است که و غافل از آن بودند که این در پیوسته تا روز قیامت برای بشر باز و وسیله بهره وری از فیض الهی خواهد بود و هیچ قدرتی قادر به بستن آن نخواهد بود؛ چرا که قرآن مجید می فرماید : **پَرِيدُونَ لِيُطْفَؤْا نُوْرَ اللّٰهِ بَءِءَافِوَاهِمُ و اللّٰهُ مَتَمُّ نُوْرِهِ و لُوْكَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ ؛** ⁽¹⁵⁰⁾ آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می کند، هر چند کافران خوش نداشته باشند .

3 . تضعیف راویان حدیث

از دیگر تلاشهای دشمنان ، مقابله با این حدیث است که از سوی برخی از کینه توزان صورت گرفته و آن را به بهانه ضعف راویان مردود دانستند

ابن الجوزی این خبر را از جمله اخبار ساختگی دانسته و به خیال خود این خبر را ضعیف دانسته است ؛ چرا که با اخبار صحیح که درباره ابوبکر وارد شده ، در تضاد است . بدین جهت گفته است : حدیث سد ابواب از اخبار ساختگی رافضیان است . ⁽¹⁵¹⁾

این خیال خامی بیش نیست ؛ چرا که این حدیث را عده ای از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که ما شکی در صحابه بودنشان نداریم ؛ همانند ابن عباس

، زید بن ارقم ، براء بن عازب ، سعد بن ابی وقاص ، عبدالله بن عمر، جابر بن عبدالله انصاری ، ابو سعید خدری ، ام سلمه ، ابو رافع ، عایشه ، عبدالمطلب بن عبدالله بن حنطب ، عمر بن خطاب ، جابر بن سمره ، انس بن مالک حذیقہ بن اسید غفاری ، ابوالحمرء، بریدہ اسلمی ، علی بن ابی طالب ، عدی بن ثابت و جمع دیگری از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و به گفته ابن شهر آشوب ، این حدیث را نزدیک به سی نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند . (152)

افزون بر این حدیث یاد شده با الفاظ گوناگونی که دارد، از 29 طریق وارد شده است و مرحوم سید هاشم بحرانی به این طریق اشاره کرده است . (153)

و دیگر آنکه بیشتر محدثان ، راویان این حدیث را تشویق کرده اند و تعبیرهای جالبی درباره اسناد و رجال این روایت آمده است :

الف - علامه امینی می نویسد : **فالحديث بنص الحفاظ صحيح و رجاله ثقات** . (154)

ب - در فتح الباری آمده است : **رجالہ ثقات** . (155)

ج - بدخشی دز نزل الاءبرار پس از ذکر این حدیث می نویسد : **اخرجہ احمد و نسائی و الضیاء باسناد رجالہ ثقات** . (156)

د - ابن حجر می نویسد : **سند صحيح و رجالہ الصحيح الا العلاء و هو ثقة و ثقہ یحیی بن معین و غیره** . (157)

ه - قسطلانی در فتح الباری پس از ذکر این حدیث می نویسد : **اخرجہ احمد و نسائی و اسنادہ قوی** . (158)

و - محمودی در تحقیق ارزشمند خود بر کتاب تاریخ دمشق در ترجمه زندگانی امیر مؤمنان از ابن حجر در ذیل این حدیث آورده است : این حدیث مشهور است و طرق

متعددی بر آن نقل شده و هر طریقی خود به تنهایی از مرتبه حسن کمتر نیست و از مجموع این طرق بنا به روش اهل حدیث قطع به صحت این حدیث پیدا خواهیم کرد . (159)

4 . تحریف حدیث

یکی دیگر از راههای مقابله با این حدیث که از طریق برخی از محدثان صورت گرفته ، گذاشتن نام ابوبکر به جای نام علی بن ابی طالب است ؛ در حالی که در صحاح و غیر صحاح ، روایت سد الاءبواب ، ویژه علی بن ابی طالب شمرده شده است و چنان که گفته شد، راویان آن نیز ثقه هستند .

ترمذی در صحیح (160) و احمد بن حنبل در مسند (161) از ابن عباس ، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور به بستن درها جز در خانه علی را صادر کرد .

اما بخاری در صحیح خود، بابی را با عنوان باب الخوذة و الممر فی المسجد گشوده و در آن ، روایتی را از ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که در آخر آن چنین آمده است : **ولکن اعزوة الاسلام و مودته لا یبقین فی المسجد باب الاسد، الاباب اءبی بکر ؛** (162) اما برادری و مودت اسلام ، این گونه ایجاب می کند که دری به مسجد باز نماند . مگر آن را ببندد، جز در ابوبکر .

حال متعرض این جهت نمی شویم که آیا رجال و اسناد این روایت از نظر خودشان صحیح است یا نه و به فرض تمام اسناد این روایت صحیح باشد، آیا بین این دو حدیث تناقض پیش نمی آید .

مگر جامع الصحیح ترمذی و مسند احمد جزء صحاح نیستند که این حدیث را مخصوص علی بن ابی طالب دانسته اند ! پس یا باید پاسخ دهد که احادیث ترمذی و احمد،

احادیث صحیحہ ای نیستند و یا باید حدیث خود را کہ در برابر همه صاحبان کتب صحاح و مسانید و سنن قرار گرفته است ، کنار بگذارد و ناگزیر آن را ناصحیح بداند .

عجیب است کہ ابن سعد واقدی ، کہ کتابهای خود را در ظل عنایت حکومتها نوشته است ، در کتاب طبقات خود، با نقل حدیثی از معاویة بن صالح ، درباره بستن درها، جز در خانه ابوبکر، اهانتی به پیامبر نسبت می دهد کہ هرگز قابل بخشش نیست . او به نقل از معاویة بن صالح آورده است ؛ جمعی از مردم گفتند : حضرت درهای ما را بست و در خلیش را رها کرد . پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : آنچه را کہ شما درباره ابوبکر گفتید، به من رسید . به درستی بر در ابوبکر نوری می بینم و بر در شما تاریکی را . (163)

آیا به راحتی نمی توان دریافت کہ روایت دروغی بیش نیست ؟ ! چرا کہ هیچ گاه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت گمراهی و ضلالت ، به یاران خود نداده است . چگونه است کہ در اینجا آشکار و بی پروا به تمام یاران خود، به ویژه کسانی کہ دری به مسجد باز کرده بودند، چنین نسبتی داده است و باز بودن آن در را نشانه ضلالت و گمراهی شمرده است .

فصل سوم : در دوران حکومت

اشاره

پس از گذشت دو دهه مقابله و اعمال فشار از طرف افراد نالایق و قدرت طلب برای منزوی کردن عبد صالح خدا و جانشین پیامبرش ، سرانجام ارکان این مقابله فرو ریخت و آن حصار آهنینی که اطراف علی علیه السلام کاملاً گرفته بود . در هم شکست ، و بار دیگر امیر مؤمنان در صحنه سیاست و رهبری مردم تجلی یافت .

امام پس از 23 سال سکوت قهری ، به زور و فشار مسلمانان ، و انقلابیون مصر، زمام امور را به دست گرفت و با حضور در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و یبعت گرفتن از مردم رسماً بر خلافت اسلامی دست یافت .

امام در طول سالیان کوتاهی که خلافت اسلامی را عهده دار بود، با جریانهای سخت و پیچیده ای رو به رو گشت ؛ چرا که بسیاری از غارت گران و چپاولگران بیت المال از اینکه می دیدند سیاست امیر مؤمنان با دیگر حکومتها و سیاستها تفاوت ماهوی دارد، بنای مخالفت گذاردند و با همکاری قدرت طلبانی چون طلحه و زبیر و معاویه آسیبهای فراوانی به حکومت امیر مؤمنان وارد ساختند . این جریانها از مدینه آغاز گشته و در سال 40 هجری همراه با شهادت علی علیه السلام پایان پذیرفت . اینک در این فصل به چند جریان از آن ماجراهای سیاسی اشاره می کنیم .

برابری در تقسیم بیت المال

حکومت‌های پیشین ، به ویژه حکومت عثمان ، بیت المال مسلمانان را حیف و میل کردند و با واگذاری اموال کلان به خویشان و فامیل‌های وابسته به بنی امیه ، خشم بسیاری از مسلمانان را برانگیختند . عثمان یکصد هزار درهم به ابوسفیان ، سیصد درهم به عبدالله بن اسید اموی ، یکصد هزار درهم به سعید بن العاص ، خمس غنایم افریقا را به مروان بن حکم و سیصد هزار درهم ⁽¹⁶⁴⁾ به حارث بن حکم ، بخشید . همچنین به عبدالرحمن بن عوف ، داماد خویش ، آنقدر از بیت المال بخشش کرد که پس از مرگ وی ، طلای به جا مانده را برای تقسیم ، با تبر می شکستند .

عثمان در برابر عکس العمل عمار یاسر و برخی دیگر، سخت موضع گرفت و اظهار داشت : ما نیازهای خود را از بیت المال برطرف می کنیم ، گرچه بر خلاف میل بعضی باشد . گویا عثمان و بنی امیه مالک بیت المال مسلمانان بودند؛ به گونه ای که احدی حق دخالت و تصرف و اعمال نظر در آن نداشت . ⁽¹⁶⁵⁾

علی علیه السلام از همان ابتدا با تعیین سیاست کلی در اموال مسلمانان ، دقیقاً حساب خود را از حکومت عثمان جدا ساخت و روی تمام آن نابرابریها و بی عدالتیهای گذشته خط بطلان کشید . در سیاست مالی علی بن ابی طالب علیه السلام بین فرزندان و خویشان ، همچنین بین خویشان علی علیه السلام و سایر مسلمانان ، از نظر سهم بیت المال هیچ گونه تفاوتی وجود نداشت . همه با هم برابر بودند و به یک اندازه سهم می بردند .

اعلام سیاست کلی

امام صادق علیه السلام فرمود : هنگامی که علی علیه السلام زمام امور را به دست گرفت . بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای الاهی فرمود : به خدا سوگند تا زمانی که درختی در یثرب دارم ، حتی یک درهم از اموال شما مسلمانان را استفاده نخواهم کرد . . . آنچه را که می گویم ، باور کنید . . . آیا می پندارید خودم را از این اموال منع کنم و از شما در تقسیم آن فرمان برم . . . ؟ عقیل ، که از این سیاست سخت نگران شده بود ، از جای برخاست و گفت : می خواهی مرا با یکی از سیاهان مدینه یکسان بدانی ؟ حضرت فرمود : بنشین ، خدا تو را رحمت کند ! آیا غیر از تو کسی دیگر نیست که سخن بگوید . . . تو چه برتری بر آن سیاه داری ، مگر به یک سابقه یا تقوای در دین ؟ (166)

ابن شهر آشوب ، از ابوالهیثم بن تیهان و عبدالله بن رافع نقل کرده است : طلحه و زبیر نزد امیر مؤمنان آمدند و عرضه داشتند : هرگز عمر نسبت به تقسیم بیت المال با ما چنین رفتار نمی کرد . حضرت فرمود : پیامبر صلی الله علیه و آله چه مقدار به شما می داد ؟ آن دو ساکت شدند و چیزی نگفتند . حضرت فرمود : آیا پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مساوی بین مسلمانان قسمت نمی کرد ؟ گفتند : آری . امام فرمود : آیا به نظر شما پیروی از سنت رسول خدا برتر است یا از سنت عمر ؟

گفتند : از سنت رسول خدا . سپس گفتند : ای امیر مؤمنان ، سابقه ما از دیگران بیشتر است ؛ رابطه خویشاوندی هم داریم . حضرت فرمود : سابقه شما بیشتر است یا سابقه من ؟ پاسخ دادند : سابقه شما .

حضرت فرمود : رابطه خویشاوندی شما نزدیک تر است یا خویشاوندی من ؟ گفتند : رابطه خویشاوندی شما . حضرت فرمود : آیا تحمل مشکلات شما بیشتر و عظیم تر است یا من ؟ گفتند : شما . حضرت فرمود : به خدا سوگند که من و این کارگرم هر دو برابر هستیم . (167)

برخورد با خویشان دور و نزدیک

حضرت علی علیه السلام علاوه بر برخورد قاطع با خویشان و فامیل های وابسته و دور؛ با دختر، پسر، خواهر، برادر، داماد و همسر خود نیز چنین رفتار می کرد که نمونه های زیر بیانگر این خط و مشی می باشد :

- روزی ام هانی ، خواهر علی علیه السلام نزد امام آمد و آن حضرت مبلغ بیست درهم از بیت المال به او داد . ام هانی از کنیز غیر عرب خود پرسید : امیر مؤمنان به تو چقدر داده است ؟ کنیز پاسخ داد : بیست درهم . ام هانی که از برخورد علی علیه السلام به خشم آمده بود، برخاست و بیرون رفت . حضرت به او فرمود : برو . خدا تو را رحمت کند ! ما در کتاب خدا برتری برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق نداریم . (168)

- روزی عبدالله بن جعفر طیار، برادر زاده و داماد آن حضرت بر اثر مشکلات اقتصادی و تنگدستی ، به امیر مؤمنان روی آورد و عرضه داشت : **یا امیر المؤمنین ! لو امرت لی بمعونة اءو نفقة فوالله ما لی نفقة الا اءن اءبىع دابتی ، فقال علیه السلام له : لا والله ما اءجدلك شینا الا اءن تاءمر عمك اءن یسرق فیعطیک ؛ ای امیر مؤمنان ، اگر صلاح می دانید، دستور دهید تا مقداری از بیت المال به من کمک شود . به خدا سوگند که نفقه زندگی ام را ندارم ، مگر اینکه مرکب سواری خود را بفروشم .**

حضرت در پاسخ فرمود : نه ، به خدا سوگند ، چیزی ندارم که به تو بدهم ، جز اینکه دستور دهی تا عمویت دست به سرقت و دزدی بزند و به تو بدهد ! (169)

- ام عثمان ، همسر علی علیه السلام ، روزی در رحبه نزد آن حضرت آمد ، در حالی که پیش روی او مقداری گل میخک بود . ام عثمان به آن حضرت عرض داشت : شاخه ای از این گل به دخترم هدیه کن ، تا گردنبندی برای او بشود . حضرت یک درهم به او داد و فرمود : اینکه می بینی ، سهم تمام مسلمانان است . صبر کن تا سهم ما از این گل به دستمان برسد تا آن را به دخترت هدیه کنیم . (170)

- یحیی بن مسلمه می گوید : عمرو بن مسلمه ، که از سوی علی علیه السلام زمامداری ولایت اصفهان را بر عهده داشت ، روزی در حالی که با خود اموال زیاد و مشکهای پر از عسل و روغن همراه آورده بود ، نزد آن حضرت آمد . ام کلثوم ، دختر حضرت علی علیه السلام که از عسل و روغن با خبر شد ، مقداری از آنها را از عمرو درخواست کرد که برای او بفرستد . عمرو ظرفی از عسل و ظرفی از روغن را برای ام کلثوم فرستاد . روز دیگر علی علیه السلام آن اموال را برای تقسیم بین مسلمانان حاضر کرد ، اما با شمردن مشکهای عسل و روغن ، ملاحظه داشت که دو ظرف از آنها کم است . علتش را از عمرو پرسید . وی ضمن اینکه واقعیت را کتمان کرد ، اظهار داشت ما آن دو را برای شما حاضر می سازیم . حضرت از او درخواست کرد تا واقعیت را بگوید . او ماجرا را برای علی علیه السلام بازگو کرد . امیر مؤمنان علیه السلام به دنبال دخترش ، ام کلثوم فرستاد تا ظرف عسل و روغن را بازگرداند . وقتی که آن دو ظرف را برگرداند . حضرت متوجه

شد که مقداری از آنها کم شده است . فوراً دستور داد تا آن مقداری را که کم شده بود اهل خبره قیمت گذاری کنند . آنها مبلغ سه درهم را تعیین کردند . امیر مؤمنان کسی را فرستاد تا سه درهم را از ام کلثوم بگیرد . او نیز سه درهم را خدمت پدر فرستاد . حضرت آن سه درهم را روی پولها اضافه کرد و سپس همه را بین مسلمانان تقسیم کرد . (171)

- گوهری از بصره برای علی علیه السلام آوردند که از دریا به دست آمده و قیمت آن معلوم نبود . . . ام کلثوم از پدرش خواست که این گوهر را به او بدهد تا زینت خود کند و به گردن بیاویزد . حضرت به ابو رافع ، خازن بیت المال فرمود : این گوهر را به بیت المال اضافه کن . سپس به دخترش فرمود : هرگز به چنین چیزی نخواهی رسید، مگر آنکه تمام زنان مسلمان شبیه آنچه را که می خواهی ، داشته باشند . (172)

- علی بن رافع ، خزانه دار بیت المال ، می گوید : یکی از دختران علی علیه السلام گردنبنند مرواریدی را از من به عاریه مضمونه گرفت تا در ایام عید قربان استفاده کند و پس از سه روز آن را باز گرداند . علی علیه السلام آن گردنبنند را که دخترش به گردن آویخته بود، شناخت (با نگاه تندی که به او کرد) به من فرمود : به مسلمانان خیانت می کنی ؟ ماجرا را به حضرت بازگو کردم و گفتم : این را خودم ضمانت کردم (که اگر تلف شود، عوضش را از اموال خودم بپردازم) . حضرت فرمود : همین امروز آن را پس بگیر و به جای خود باز گردان و از این پس سعی کن که دیگر این گونه کارها از تو تکرار نشود، که سخت مؤاخذه و عقوبتت خواهم کرد .

سپس فرمود : اگر دخترم این گردنبنده را به غیر از عاریه مضمونه گرفته بود ، اولین زن هاشمی بود که دستش به خاطر سرقت از بیت المال بریده می شد . هنگامی که دختر علی علیه السلام گفتار پدر را شنید ، سخن ناخوشایندی گفت : حضرت فرمود : ای دختر علی ! هوای نفس تو را از حق دور نگرداند ! آیا به نظر تو تمام زنان مهاجرین در چنین روزی همانند آنچه که تو به گردن آویختی ، زینت می کنند ؟ !

- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد : روزی میهمانی نزد حسین بن علی علیه السلام آمد . آن حضرت یک درهم قرض گرفت و نانی خرید . چون نیاز به خورش پیدا کرد ، از قنبر خواست تا مشکی از مشکهای عسلی را که از یمن آورده بودند ، باز کند . آن حضرت مقدار یک رطل (48 مثقال) از آن را برای میهمان خود برداشت . روز دیگر که علی علیه السلام خواست آن عسل را قسمت کند ، به قنبر فرمود : به گمانم این ظرف عسل دست خورده است ! قنبر ماجرا را بازگو کرد . علی علیه السلام از کم شدن عسل به خشم آمد و فرمود : حسین را خبر کنید تا بیاید . علی علیه السلام به پسرش فرمود : چرا پیش از قسمت کردن ، مقداری از عسل را برداشتی ؟ امام حسین علیه السلام اظهار داشت : ما هم در آن حقی داریم و به هنگام گرفتن حق خود از بیت المال ، همین مقدار را باز می گردانیم . علی علیه السلام فرمود : درست است که تو هم حقی داری اما چنین حقی نداشتی که پیش از آنکه دیگران از حق خودشان استفاده کنند ، تو از حق خودت استفاده کنی . سپس به قنبر یک درهم ، که در گوشه ای از پیراهنش بسته شده بود ، سپرد و به او

فرمود با این یک درهم بهترین غسل را خریداری کن و بیاور . (173)

- روزی عقیل نزد برادرش ، علی علیه السلام آمد . حضرت به فرزند خود، حسن علیه السلام فرمود : عمویت را بپوشان . امام حسن علیه السلام به دستور پدر عمل کرد و پیراهنی از پیراهنهای امیر مؤمنان علیه السلام و جامه ای از جامه هایش را به او پوشاند . هنگام فرا رسیدن شام ، عقیل دید که چیزی جز نان و نمک بر سر سفره علی علیه السلام نیست . علی علیه السلام را مخاطب قرار داد و گفت : غیر از آنچه که می بینم ، چیزی دیگری نیست ؟ حضرت فرمود : آیا اینها از نعمتهای خداوند نیست ؟

عقیل گفت : قدری از این اموال به من بده ، تا قرضم را ادا کنم و زودتر مرا روانه کن تا از نزد تو بروم . حضرت فرمود : مگر قرض تو چه مقدار است ، ای ابا یزید ؟ !

عقیل گفت : صد هزار درهم . حضرت فرمود : به خدا سوگند، نه این مقداری که تو می خواهی نزد من است و نه مالک این مقدار هستم ، ولی صبر کن تا سهم من از بیت المال به دستم آید که بخشی از آن را در اختیار تو خواهم گذاشت و اگر نبود که اهل و عیال هم سهمی داشتند، من همه اش را در اختیار تو می گذاشتم .

عقیل گفت : بیت المال در دست توست و تو مرا به امید پرداختن سهم خودت معطل می گذاری ! مگر سهم تو از بیت المال چه اندازه است و چه دردی را می تواند از من دوا کند ؟

حضرت فرمود : من و تو در این مال همانند فردی از مسلمانان هستیم (این گفت و گو وقتی بود که هر دو بالای قصر الاماره بودند و مشرف بر صندوق های اموال تجارتي

بازاریان کوفه) سپس به عقیل فرمود :
اگر غیر از اینکه به تو گفتم می خواهی ،
پس به طرف برخی از این صندوقها برو و
قفل آن را بشکن و آن چه که در آن هست ،
بردار .

عقیل گفت : در این صندوقها چه چیز است
؟ حضرت فرمود : اموال تاجران و
بازرگانان . عقیل گفت : آیا به من دستور
می دهی که صندوقهای مردمی را که
اموالشان را در آن گذارده اند و به خدا
سپرده اند، بشکنم ؟ ! حضرت فرمود : پس
تو به من دستور می دهی که بیت المال
مسلمانان را باز کنم و اموالشان را که
به خدا سپرده اند و بر آن قفل زده اند،
بشکنم و به تو بدهم ؟ ! آنگاه حضرت
فرمود : می خواهی شمشیر خود را به دست
بگیریم و به طرف حیره ⁽¹⁷⁴⁾ برویم و ثروت
تاجران ثروتمند آنجا را غارت کنیم ؟
عقیل گفت : آیا من برای دزدی به اینجا
آمده ام ؟ !

حضرت فرمود : اینکه از یکی از
مسلمانان اموالش را بگیری ، بسیار آسان
تر است برای تو که از تمام مسلمانان
دزدی کنی . ⁽¹⁷⁵⁾

- امیر مؤمنان علیه السلام با آگاهی
تمام از حال برادرش ، عقیل و فرزندان
او، هیچ گاه به جهت رابطه و خویشاوندی ،
وی را در بیت المال بر دیگران مقدم
نداشت آن حضرت در خطبه 215 نهج البلاغه
چنین می فرماید : سوگند به خدا، عقیل را
در فقر شدید و پریشان دیدم که یک من
گندم از بیت المال شما را از من درخواست
کرد و کودکانش را از پریشانی دیدم که با
موهای غبار آلوده و رنگهای تیره ، مانند
این بود که رخسارشان با نیل سیاه شده
بود . عقیل برای درخواست خود اصرار کرد

و سخنی را تکرار کرد . من گفتارش را گوش دادم . او گمان کرد که دین خود را به او فروختم و از روش خویش دست برداشتم . به دنبال او می روم و هر چه گوید، انجام می دهد . پس آهن پاره ای سرخ کردم و نزدیک او بردم تا عبرت بگیرد . از درد آن ناله و شیون کرد، مانند ناله بیمار، و نزدیک بود از اثر گرمای آن بسوزد . به او گفتم : ای عقیل ، مادران در سوگ تو بگرینند ! آیا از آهن پاره ای که آدمی آن را برای بازی خود سرخ می کند، ناله می کنی و مرا به سوی آتشی که خداوند قهار آن را برای خشم می افروزد، می کشانی ؟ آیا تو از این رنج اندک می نالی و من از آتش دوزخ ننالم ؟

حاکمیت ضوابط (176)

پس از کشته شدن عثمان و به حکومت رسیدن علی علیه السلام ، عده ای از خویشان حضرت ، همانند بسیاری از مسلمانان تصور می کردند که آن حضرت پستهای کلیدی را به بنی هاشم خواهد سپرد . آنها می پنداشتند که آن حضرت همانند حکومت قبل ، سرپرستی استانداریها، فرمانداریها، بیت المال و دیگر مسؤولیتها را به خویشان و دوستان خود خواهد سپرد و روابط را بر ضوابط ترجیح خواهد داد .

زبیر، که از خویشان نزدیک علی علیه السلام بود، و طلحه نزد آن حضرت آمدند و اظهار داشتند : ما پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر پست و مقامی محروم گشتیم و هر یک در گوشه ای ، در انزوا قرار گرفتیم ؛ اینک که خلافت به دست تو افتاده است ، انتظار داریم که ما را در امر خلافت شریک و سهم خود سازی و یکی از

پستهای حساس حکومت را در اختیار ما بگذاری .

علی علیه السلام در جوابشان فرمود :
طرح این گونه مسائل برای شما کوچک است .
از آن صرف نظر کنید . چه افتخار و مقامی
بالتر از اینکه شما در تشکیلات حکومتی ،
نیرو و قدرت من هستید و در سختیها ، یار
و یاورم .

برخی از مورخان نوشته اند : علی علیه
السلام پس از رفت و آمد و اصرار زیاد
آنان ، استانداری یمن را به طلحه و
فرمانروایی یمامه و بحرین را به زبیر
واگذار کرد . پس از آنکه حضرت فرمان
استانداری را به آنان سپرد ، آن دو از
خوشحالی فراوان گفتند : درباره ما صله
رحم کردی و حق قوم و خویشی را ادا نمودی
. علی علیه السلام فوراً عهدنامه را از
آنان پس گرفت و فرمود : من هرگز به
عنوان صله رحم و ادای حق قوم و خویشی ،
اختیارات مسلمانان را به کسی واگذار نمی
کنم .

طلحه و زبیر از رفتارهای علی علیه
السلام به خشم آمدند و گفتند : تو دیگران
را بر ما مقدم می داری و ما را در برابر
آنان خوار و زبون می سازی !
علی علیه السلام فرمود : شما نسبت به
مقام و ریاست بیش از حد علاقه نشان می
دهید و از نظر من افراد حریص و ریاست
طلب هرگز شایسته ندارند که بر مسلمانان
ریاست کنند .

مؤ اخذه از مسؤ ولان متخلف (177)

سیاست کلی و از پیش اعلام شده علی بن
ابی طالب علیه السلام بر این بود که هیچ
مسئولی در ایام تصدی مسئولیتش به اتکای
سوابق خود و یا رابطه خویشاوندی با علی
علیه السلام ، احساس آزادی مطلق و بی قید
و شرط نکند؛ زیرا علی علیه السلام بارها

ثابت کرده بود که در برابر تخلفات و متخلفان ، گرچه خودی باشند، سخت واکنش نشان خواهد داد . آن حضرت در نامه هایی که به استناداران و دیگر کارگزاران حکومت خود نوشت ، بارها آنها را بازخواست کرد که می توان از باب نمونه به برخورد حضرت با استنادار بصره ، عثمان بن حنیف ، و استنادار آذربایجان و ابو الاءسود دوئلی ، یکی از مسئولان قضایی کشور و . . . اشاره کرد .

چون بحث درباره واکنش علی علیه السلام در برابر تخلفات مسئولانی است که به نحوی با امام علیه السلام رابطه خویشاوندی داشته اند، به ماجرای اختلاس ابن عباس ، پسر عموی آن حضرت ، که سمت فرمانداری بصره را از طرف آن حضرت پذیرفته بود، اشاره می کنیم . اگرچه سخن در این باره بسیار است و برخی این اتهام را ثابت دانسته و برخی دیگر ساحت وی را از این اتهام پاک شمرده اند . (178)

پس از فرار ابن عباس از بصره و ربودن اموال مسلمانان ، حضرت علیه السلام در نامه تهدید آمیزی به وی ، چنین نوشت :
پس از حمد خدا و درود حضرت مصطفی ، من تو را در امانت خود شریک خویش ساختم و چون پیراهن و آستر جامه ام گردانیدم . . . و هیچ یک از خویشانم برای موافقت و یاری رساندن امانت اموال بیت المال ، به من ، از تو درستکارتر نبود؛ پس چون دیدی که روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته و دشمن بر او خشم کرده و امانت مردم (عهد و پیمانشان) تباه گشته است و این امت (به خونریزی و ستم) دلیر شده و پراکنده گردیده اند، به پسر عمویت پشت سر برگردانیدی ، همراه دور کرده ها از او دروی کردی و او را یاری نکردی . . . به کمک خیانت کنندگان ، پس نه با پسر عمویت

همراهی نمودی و نه امانت را ادا کردی و گویا تو با کوشش خود، خدا را در نظر نداشتی و گویا تو (در ایمان) به پروردگارت بر حجت و دلیلی نبودی و به آن ماند که تو با این مردم حيله و مکر به کار می بردی و قصد داشتی آنها را از جهت دارایشان تقریبی . . . و ربودی آنچه بر آن دست یافتی ، از داراییهایشان که برای بیوه زنان و یتیمانشان اندوخته بودند؛ مانند ربودن گرگ سبک ران بز از پا افتاده را . پس آن مال را به حجاز با گشادگی سینه بردی و از گناه ربودن آن پاک نداشتی . اف بر تو ! به آن ماند که تو میراثت را که از پدر و مادرت رسیده ، برداشته و نزد خانواده ات آورده ای . . . آیا تو به معاد و بازگشت ایمان نداری ؟ یا از مو شکافی در حساب و بازپرسی نمی ترسی ؟ ای آنکه نزد ما از خردمندان به شمار می آمدی ! چگونه آشامیدن و خوردن آن مال را جایز و گوارا دانی ، با اینکه می دانی حرام می خوری و حرام می آشامی ؟ و کنیزان خریده ، زنان نکاح می کنی . از مال یتیمان و بی چیزان و مؤمنان جهاد کنندگانی که خدا این مال را برای آنان قرار داده . . . پس از خدا بترس و مالهای این گروه را به خودشان بازگردان که اگر این کار نکرده باشی و خدا مرا به تو توانا گرداند، هر آینه دربارہ (به کیفر رساندن) تو نزد خدا عذر بیاورم و تو را به شمشیرم ، که کسی را به آن نزده ام مگر آنکه در آتش داخل شده ، بزنم . و به خدا سوگند ! اگر حسن و حسین علیهم السلام مانند آنچه تو کردی ، کرده بودند، با ایشان صلح و آشتی نمی کردم و از من به خواهشی نمی رسیدند تا اینکه حق را از آنان بستانم (179)

عدم معافیت فرزندان از جنگ و جهاد

در میان بسیاری از رهبران سیاسی و صاحبان قدرت ، این اصل وجود دارد که فرزندان و نزدیکان و خویشان را از مشاغل سخت و پرمخاطره ، به ویژه حضور در پادگانها و سرحدات و دفاع و جنگ و جهاد و رویارویی با دشمن معاف می دارند و در صورتی که این کار بر خلاف قانون باشد، به نحوی از زیر بار مسئولیت شانه خالی می کنند؛ اما این روش هرگز مورد پسند علی علیه السلام نبود . بدین جهت آن حضرت هیچ گاه بین خویشان و غیر خویشان در انجام این وظایف خطیر تفاوت نگذاشت و فرزندان او همانند سربازی از سربازان کشور اسلامی در تمام مراحل و شرایط سخت دوران رهبری علی علیه السلام به امور سخت و دشوار پرداختند . بهترین گواه ، حضور چند ساله و مستمر فرزندان علی علیه السلام در جبهه های حق علیه باطل است .

ابن شهر آشوب نوشته است : حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل هنگام تقسیم نیروها به میمنه ، میسره ، قلب ، جناح ، کمین و پیادگان ، پرچم جنگ را به دست فرزند خود، محمد بن حنفیه سپرد (180) و به او فرمود : فرزندانم ، اگر کوهها از جایشان تکان بخورند، تو استوار و پا بر جا باش . دندانهایت را سخت روی هم گذارده ، به نشانی صبر و استقامت و پایداری فشار ده . جمجمه خود را به خدایت عاریه ده . قدمهای خود را در زمین میخکوب کن . به منتها الیه دشمن نگاه کن . چشم خود را فرو پوشان . بدان که نصرت و پیروزی از خداست . پس از ساعتی تیراندازی همه جانبه از سوی دشمن ، حضرت علی علیه السلام به محمد فرمان پیش روی داد . فرزند به فرمان پدر، جنگ را آغاز

کرد و صدمات سختی به دشمن وارد آورد .
(181)

محمد بن حنفیه می گوید : پدرم در جنگ
جمل ، پرچم را در اختیار من گذاشت و
فرمان حمله صادر کرد . قدمی جلوتر نهادم
، ولی در برابر خود، سد محکمی از آهن و
نیزه ها و شمشیرهای دشمن دیدم که مانع
پیشروی من شد . پدرم بار دوم به من
فرمود : مادر به عزایت ، پیش برو ! به
سوی پدر بازگشتم و گفتم : پدر، چگونه
بروم در صورتی که شمشیرها و نیزه ها سد
محکمی به وجود آورده اند ؟ ! محمد بن
حنفیه می گوید : وقتی سختم به اینجا
رسید، کسی پرچم را آن چنان با زیرکی از
دستم ربود که نتوانستم او را بشناسم .
مات و مبهوت به اطراف خود نگریستم .
متوجه شدم که پرچم به دست پدرم ، علی
علیه السلام است که در پیشاپیش لشکر، بر
سپاه دشمن حمله می کند و رجز جنگ می
خواند .
(182)

علی علیه السلام در جنگ با معاویه ،
هنگام آرایش نظامی ، امام حسن و امام
حسین علیهم السلام و عبدالله بن جعفر و مسلم
بن عقیل را بر میمنه و محمد بن حنفیه و
محمد بن ابی بکر را بر میسره و عبدالله بن
عباس و دیگران را بر قلب سپاه قرار داد
.
(183)

از بین چهل درگیری که بین لشکر علی
علیه السلام و معاویه در صفین رخ داد،
یکی از آن حملات و درگیریها مربوط به
محمد بن حنفیه بود که در مقابل عبیدالله بن
عمر قرار گرفت .
(184)

عبدالله بن جعفر همراه هزار رزمنده وارد
نبرد شد و عده بسیاری را به خاک هلاکت
نشانید و صدای استغاثه عمرو عاص را بلند
کرد .
(185)

نظارت بر کارگزاران سیاسی

توضیح

از نامه های امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه چنین بر می آید که آن حضرت بر نظارت و مراقبت از امور بسیار تاءکید داشت؛ به گونه ای که آن را رکن مهم در حکومت اسلامی می دانست.

امام علی علیه السلام نظارت را برای تقویت و ثبات نظام و ایجاد عدل و داد در بین مردم می خواست. نظارت آن حضرت به صورت مستقیم و غیر مستقیم بر همه چیز و همه افراد (کارگزاران، بازاریان، بیت المال، عامه مردم و خانواده و فرزندان خود) بود.

امیر مؤمنان علیه السلام از روش و عملکرد حکومتهای پیشین رنج می برد. بدین جهت در آغاز خلافت خود، نظارت را از بیت المال آغاز کرد و با ایجاد سیستم نظارتی قوی، عملکرد اجرایی کارگزاران خود را به دقت زیر نظر گرفت، تا همانند حکومتهای پیشین، آنان احساس آزادی مطلق نکنند و کارها را طبق سلیقه خود انجام ندهند. در زیر به بیان این سیستم و دستگاههای نظارتی حضرت خواهیم پرداخت:

1. نظارت از طریق نامه نگاری

نامه های فراوانی از حضرت بر جای مانده است. برخی از آنها نامه هایی است که به کارگزاران اجرایی خود نوشته است. - سعد (سعید) بن مسعود ثقفی، عموی مختار بن اءبی عبیده ثقفی، یکی از کارگزاران علی علیه السلام و حاکم مداین بود. او از یاران خوشنام و با سابقه

علی علیه السلام بود . (186) حضرت با نظارت دقیقی که بر کار وی داشت . برای تقدیر و تشکر از او، در نامه ای به وی چنین می نویسد : تو مالیات خودت را (از محل فرمانروایی ات) ادا کرده (و فرستادی) و فرمان پروردگارت را به جای آوردی و امامت را از خود راضی و خشنود گردانیدی . . . پس خدای گناहत را در اثر این کار بخشید و سعی و کوشش و تلاش تو را قبول پذیرفت و سرانجام نیکی خداوند برای تو فراهم کرد . (187)

- بازار فرار و پناهندگی برخی از مسئولان خائن در اواخر حکومت حضرت علی علیه السلام گرم بود . حضرت برای بیداری مسئولان و کارگزاران از نقشه خائنانه معاویه ، به زیاد بن ابیه که فرمانروای بلاد فارس بود، نامه ای نوشت و این مسئله را به او چنین گوشزد کرد :

آگاه شدم که معاویه نامه ای به تو نوشته است و می خواهد دلت را بلغزاند و در تیزی و تندی تو رخنه کند؛ پس از او برحذر باش و بترس . او شیطانی است که از هر سوی به سراغ انسان می آید، تا ناگهان در هنگام غفلت و بی خبری او در آید و عقلش را برباید . (188)

امیر مؤمنان علی علیه السلام با اینکه می دانست زیاد بن ابیه سرانجام به معاویه ملحق می شود، هرگز از هوشیار کردن وی در برابر اتفاقات و جریانات و نقشه های خائنانه دشمنان خودداری نکرد .

کارگزاران حکومت اسلامی برای کنترل خود و زیر مجموعه شان نیاز به راهنمایی دارند . امیر مؤمنان علی علیه السلام به یکی از کارگزاران خود می نویسد :

پس از ستایش خدا و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، کشاورزان شهری که تو در آن حکمفرما هستی ، از درشتی و

سخت دلی و خوار داشتن و ستمگری تو شکایت کرده اند و من (در شکایت ایشان) اندیشیدم و آنان را شایسته نزدیک شدن تو (اکرام و مهربانی زیاد) ندیدم؛ به جهت آنکه مشرک هستند و نه در خور و دور شدن و ستم کردن؛ به جهت آنکه (با مسلمانان) پیمان بسته اند، پس لباسی از نرمش همراه کمی شدت برای آنان بپوش، و با رفتاری میان شدت و نرمش با آنها معامله کن، اعتدال را در رفتار با آنان رعایت کن، نه زیاد آنها را نزدیک و نه زیاد دور. (189)

علی علیه السلام در نامه ای به زیاد بن ابیه، که جانشین عبدالله بن عباس در بصره بود، می نویسد:

. . . پس (در صرف مال) زیاده روی مکن. میانه رو باش، در امروز به یاد فردا باش و به اندازه نیازمندی خود از دارایی پس انداز نما و زیاده (بر آن) را به جهت روز نیازمندی ات پیش فرست. آیا امیدواری که خدا پاداش صدقه دهندگان را بر تو واجب و لازم گرداند، در حالی که تو در عیش و خوشگذرانی غلطیده ای و ناتوان، بیچاره، بیوه زن و درویش را از آن بهره نمی دهی؟ و جز این نیست که مرد پاداش داده می شود به آنچه از پیش فرستاده و به آنچه که قبلا برای خود نزد خدا ذخیره کرده است. (190)

امام علی علیه السلام هنگامی که عبدالله بن عباس را جانشین خود در بصره گردانید، در نامه ای به او چنین نگاشت: با مردم گشاده رو و هم مجلس و درستکار باش و از خشم با مردم پرهیز کن، که انگیزه ای از شیطان است و بدان هر کاری که تو را به خدا نزدیک گرداند، از آتش درت می کند و هر کاری که تو را از خدا دور سازد، به آتش نزدیکت می گرداند. (191)

- برخی از کارگزاران با اینکه سوابق زیادی در امر حکومت داشتند و سخت مورد احترام امیر مؤمنان علیه السلام بودند، گاهی که مبتلا به لغزشهایی می شدند، از سوی آن حضرت مورد گلایه و نکوهش قرار می گرفتند .

علی علیه السلام برای نظارت و کنترل بر عملکرد این گونه افراد با سابقه که از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله بودند و به خوبی بر زندگی حضرت آگاهی داشتند و برای اینکه آنها از کارگزاران حکومت وی بودند و باید خط و مشی رهبر و رئیس حکومت اسلامی را پیشه می کردند، در نامه هایی به آنان گلایه خود را به آنها اظهار می داشت ، تا از تکرار رفتار ناپسند خود، خودداری کنند . از جمله این افراد، عثمان بن حنیف کارگزار ⁽¹⁹²⁾ علی علیه السلام در بصره بود . به علی علیه السلام گزارش داده بودند که وی در یکی از میهمانیهای ثروتمندان شرکت کرده بود و مستمندان از حضور در آن میهمانی محروم بودند . امیر مؤمنان علیه السلام با شنیدن این گزارش ، کار ناپخته عثمان را تقبیح و از حضورش در آن میهمانی گلایه کرد . در بخشی از نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف چنین آمده است :

ای پسر حنیف ، به من خبر رسیده که یکی از جوانان اهل بصره تو را به طعام عروسی خوانده است و به سوی آن طعام شتابان رفته ای و خورشتهای رنگارنگ گوارا برایت خواسته و کاسه های بزرگ به سویت آورده می شد و گمان نداشتم تو به میهمانی گروهی بروی که نیازمندان را برانند و توانگرشان را بخوانند . پس نظر کن به آنچه دندان بر آن می نهی و می خوری و چیزی که به تو آشکار نیست بیفکن و آنچه را که به پاکی راه های به دست آوردن آن

دانایی ، بخور . آگاه باش ! هر پیروی کننده را پیشوایی است که از او پیروی کرده ، به نور دانشی او روشنی می جوید . بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو کهنه جامه ، و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است و شما بر چنین رفتاری توانا نیستند، ولی امر به پرهیزکاری و کوشش و پاکدامنی و درستکاری یاری کنید . به خدا سوگند، از دنیای شما طلا نیندوخته و از غنیمت‌های آن مال فراوانی ذخیره نکرده ام و با کهنه جامه ای که در بردارم ، جامه کهنه دیگری آماده نکرده ام . (193)

2 . فرستادن هیئت های بازرسی

دومین برنامه ای که علی علیه السلام در راستای سیستم نظارتی بر کارگزاران به کار برد، گماشتن نمایندگان ویژه ای بود که به عنوان هیئت‌های بازرسی نظارت بر کار والیان ، به بعضی مناطق اعزام می فرمود . امام علی علیه السلام به کعب بن مالک (194) که از والیان آن حضرت بود، مأموریت می دهد تا به کورة السواد (195) و بهقبازات (196) برود و کارگزاران را از نزدیک بررسی و رسیدگی کند . در حکم امیر مؤمنان علیه السلام به وی چنین آمده است :

شخص دیگری را به جای خود بگمار و همراه جمعی از یاران از محل خود خارج شو تا به سرزمین کورة السواد برسی . پس در آنجا از گماشتگانم که ما بین دجله و عذیب هستند، بپرس و نیز در روش و کردار آنان بنگر و تحقیق کن . سپس به بهقبازات برگرد و اداره امور آنجا را برعهده بگیر و به طاعت و فرمان پروردگار خود عمل کن . البته در آنچه که او به تو ولایت داده

است . و بدان که هر یک از اعمال فرزندان آدم برای او ذخیره شده و در برابرش ، جزا و پاداش داده خواهد شد . پس تا می توانی کار خیر انجام بده تا خداوند برای ما و شما خیر بخواهد و در پایان این بازرسی نتیجه تلاش با صداقت خودت را برایم گزارش کن . (197)

3 . بررسی تراز مالی

بسیاری از کارگزاران علی علیه السلام می دانستند که امیر مؤمنان علیه السلام سخت مراقب عملکرد آنان است . اما برخی به خیال اینکه فاصله بسیار محل فرمانروایی آنان با مرکز حکومت اسلامی مانع رسیدن اخبار به حضرت علی علیه السلام می شود، به حیف و میل و اختلاس در اموال مسلمانان می پرداختند . اما بلافاصله با نامه شدید اللحن امیر مؤمنان علیه السلام مواجه می شدند؛ زیرا پس از اینکه گزارشی از عملکرد ناصواب برخی کارگزاران می رسیده علی علیه السلام با فرستادن نامه ای از آنها می خواست تا فوراً آخرین وضعیت مالی خود را ارسال نمایند و دریافتهای بیت المال و مقدار هزینه ها و موجودی فعلی آن را مشخص کنند .

علی علیه السلام به یکی از والیان خود نامه ای می نگارد و از او درخواست فرستادن تراز مالی می کند، آن حضرت به او چنین می نویسد :

درباره تو به من جریانی گزارش شده است که اگر انجام داده باشی ، پروردگارت را به خشم آورده ای ، امامت را عصیان کرده ای و امانت (فرمانداری) خود را به رسوایی کشیده ای . به من خبر رسیده که تو زمینهای آباد را برهنه و ویران کرده

ای و آنچه توانسته ای تصاحب نموده ای و از بیت المال که زیر دستت بوده است به خیانت خورده ای؛ فوراً حساب خویش را برایم بفرست و بدان که حساب خداوند از حساب مردم سخت تر است . والسلام . (198)

4 . احضار به مرکز

منذر بن جارود عبدی (199) که از سوی علی علیه السلام حاکم بر بعضی از شهرهای بلاد فارس و ایران کنونی بود، نسبت به بعضی وظایف محوله و کارها خیانت کرده بود . امام در نامه ای به وی ضمن نکوهش کار او، برای روشن شدن وضعیت ، او را نزد خود طلبید . در این نامه چنین آمده است :

پس از حمد خدا و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیکی پدرت مرا فریب داد و گمان کردم از روش او پیروی می کنی و به راه او می روی . پس ناگاه به من خبر رسید که خیانت کرده ای و فرمانبری از هوای نفس خود را رها نمی کنی و برای آخرت توشه ای نمی گذاری ، دنیای خویش را با ویرانی آخرت آباد می سازی و با بریدن از دینت ، به خویشانت می پیوندی و اگر آنچه که از تو به من خبر رسیده است ، راست باشد، شتر (بارکش) خانواده ات و بند کفشت از تو بهتر است و کسی که مانند تو باشد، شایسته نیست به وسیله او رخنه ای بسته شود، یا امری انجام گیرد، یا مقام او را بالا برند، یا در امانت شریکش کنند، یا برای جلوگیری از خیانت و نادرستی بگمارندش . پس هنگامی که این نامه ام به تو می رسد، نزد من بیا، اگر خدا خواست . (200)

از نامه ای که یعقوبی در تاریخ خود آورده است ، چنین به دست می آید که منذر

بن جارود، فردی عیاش و خود خواه و گردنکش و هوسران ، و به فرموده امیر مؤمنان علیه السلام ، کسی بود که برای شکار و سگ بازی و گردشگری خود، بارها و بارها محل کار خود را ترک می کرد .⁽²⁰¹⁾

5 . هشدار و تهدید

گاهی برخی از گزارشهای رسیده از بعضی کارگزاران به حدی ناراحت کننده بود که علی علیه السلام را وا می داشت تا نامه هایی شدیدالحن برای برخی فرمانروایان بنویسد . به امام علیه السلام خبر رسید که یکی از فرمانداران به نماینده ویژه علی علیه السلام دشنام داد و اهانت کرد و در حضور مردم چیزی می گوید، اما در عمل ، کار خلافکاران را مرتکب می شود . نیز به آن حضرت گزارش رسید که زیاد در اموال مسلمانان خیانت و تصرف ناحق می کند . نیز به آن حضرت خبر رسید که ابوموسی ، نه تنها از بسیج مردم کوفه برای رفتن به بصره و مقابله با شورشیان خودداری می کند، بلکه با ایراد برخی خطبه ها مردم را دلسرد می کند . علی علیه السلام با فرستادن نامه های شدیدالحن ، این گونه خلافها را پی گیری می کرد . اینک به چند مورد از این نامه ها اشاره می کنیم :

- علی علیه السلام در نامه ای به یزید بن قیس ارحبی⁽²⁰²⁾ می نویسد :

فرستادن خراجت را به تاءخیر انداختی . نمی دانم چه چیز باعث شده است که چنین کنی . من تو را به پرهیزکاری و صلاح سفارش می کنم . همچنین به تو هشدار می دهم از اینکه اجر خود را ضایع گردانی و جهاد و کوششت را به وسیله خیانت به مسلمانان باطل کنی . پس ، از خدا بترس و نفس خود را از حرام دور گردان و خود را

در معرض قهر و سلطه من قرار نداده که چاره ای جز اینکه درباره تو بدگویی کنم ، نخواهم داشت . مسلمانان را عزیز شمار و به هم پیمانان ظلم نکن و بخواه آنچه را که خداوند در آخرت به تو داده ، و هیچ گاه سهم و نصیب خود را از دنیا فراموش مکن و احسان کن ، همان گونه که خداوند به تو احسان کرده است و طلب فساد در روی زمین منما که خداوند مفسدان را دوست نمی دارد . (203)

- در نامه حضرت علی علیه السلام به ابوموسی چنین آمده است :

سخنی از تو به من رسیده که هم به سود تو و هم به زیان تو است . پس هر گاه آورنده پیغام من نزد تو آمد ، دامنت را به کمر زن و بندت را استوار ببند و از خانه ات بیرون بیا و آنها را که با تو هستند ، بخوان و برانگیز . پس اگر حق را یافتی و تصمیم خود را گرفتی ، به سوی ما بیا و اگر ترسیدی ، دور شو . و سوگند به خدا ، هر جا باشی ، تو را می آورند و رها نمی کنند ، تا گوشت و استخوان و تر و خشکت را به هم در آمیزند . این کار را انجام ده پیش از آنکه در بازنشستگی و برکناریت تعجیل گردد و از آن چه پیش توست ، همان گونه خواهی ترسید که از پشت سر (آن چنان بر تو سخت گیرند که سراسر وجودت را ترس فرا گیرد و در دنیا همان قدر وحشت زده خواهی شد که در آخرت) . و فتنه اصحاب جمل فتنه ای نیست که تو آن را آسان پنداری ، بلکه مصیبت و دردی بسیار بزرگ و سختی است که باید شتر آن را سوار شده ، دشواریش را آسان و کوهستانش را هموار گردانید . پس خردت را مقید نما و بر کارت مسلط شو و نصیب و بهره ات را بیاب . اگر نمی خواهی ما را یاری کنی ، دور شو به جای تنگی که رهایی

در آن نیست ، (برو به جایی که رستگاری نبینی) که سزاوار آن است که دیگران این کار را به سر رسانند و تو خواب باشی ، به طوری که گفته نشود فلانی کجاست ؟ و سوگند به خدا ، این راه حق است و به مرد حق انجام می گردد و من باکی ندارم که خدا شناسان چه کار می کنند . (204)

- از جمله نامه های شدیدالحنی که امام به زیاد بن ابیه ، قائم مقام ابن عباس در بصره ، نگاشت ، این بود :

و من سوگند به خدا یاد می کنم ؛ سوگند از روی راستی و درستی ! اگر به من خبر رسید که تو در بیت المال مسلمانان به چیزی اندک با بزرگ خیانت کرده ای و بر خلاف دستور صرف نموده ای ، بر تو سخت خواهم گرفت ، چنان سخت گیری که تو را کم مایه و گران پشت و ذلیل و خوار گرداند . (205)

- علی علیه السلام در نامه ای به یکی از کارگزاران خود که اموال مسلمین را غارت کرده بود ، او را سخت مؤ اخذ کرد و از وی خواست تا اموال مسلمانان را به جایگاه خود برگرداند ، در غیر این صورت با شمشیر قهر علی علیه السلام و حکومت اسلامی مواجه و کشته خواهد شد .

در بین شارحان نهج البلاغه اختلاف است که مخاطب این نامه چه کسی است ؛ عبدالله بن عباس ، پسر عموی حضرت علی علیه السلام یا دیگری ؟

ابن ابی الحدید می نویسد : نظر بیشتر بر این است که مخاطب نامه ، ابن عباس است . (206)

مرحوم فیض الاسلام ضمن طرح اختلاف و احتمال اینکه شاید مراد عبیدالله بن عباس باشد ، اگر چه آن را هم به نحوی رد می کند ، اظهار می دارد : معلوم نیست که امام این نامه را به کدام یک از پسر

عموهایش که حاکم بصره بود، نوشته است .
(207)

متن نامه نسبتاً طولانی است که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم :

(شگفتیا) آیا تو به معاد و بازگشت ایمان نداری ؟ یا از موشکافی در حساب و بازپرسی نمی‌ترسی ؟ ای آنکه نزد ما از خردمندان به شمار می‌آمدی ، چگونه آشامیدن و خوردن (آن مال) را جایز و گوارا می‌دانی با اینکه می‌دانی حرام می‌خوری و حرام می‌آشامی ؟ چگونه با اموال ایتم و مساکین و مؤمنان و مجاهدان راه خدا کنیز می‌خری و زنان را به همسری می‌گیری . در حالی که می‌دانی این اموال را خداوند به آنان اختصاص داده که این شهرها را به وسیله آنها محافظت و نگاهداری کرده است . پس ، از خدا بترس و مالهای این گروه را به خود بازگردان ، که اگر این کار نکرده باشی و خدا مرا به تو توانا گرداند، درباره (به کیفر رساندن) تو نزد خدا عذر بیاورم و تو را به شمشیرم که کسی را به آن نزنده ام ، مگر آنکه در آتش دوزخ داخل شده است ، بزنم ! و به خدا سوگند ! اگر حسن و حسین این کار را کرده بودند، هیچ پشتیبانی و هواخواهی از ناحیه من دریافت نمی‌کردند و در اراده من اثر نمی‌گذارد تا آنگاه که حق آنها را بستانم
(208)

- حضرت به نعمان بن عجلان که اموال بحرین را به غارت برده بود و به مصقلة بن هبیره شیبانی ، فرمانروای امام بر اردشیر خره (209) نیز نامه نوشت و از عملکردشان اشکال گرفت و آنها را تهدید به تنبیه نمود .

6 . عزل و برکناری

برخی از کارگزاران مغرور و خودپسند با تخطی و از خط مشی و سیاست امیر مؤمنان ، گاهی به قدری خلاف و کج رویهایشان بالا می گرفت که به هیچ وجه حاضر نبودند با نصایح و تهدید آن حضرت دست از خلافشان بردارند و طبق مصالح امت اسلامی عمل کنند . حضرت در این مورد با کمال قدرت وارد عمل می شد و با صدور حکمی ، عزل او را ، یا در محل کار خود و یا پس از احضار به مرکز، صادر می فرمود . به چند نمونه دقت کنید :

- منذر بن جارود عبدی که از سوی امیر مؤمنان علیه السلام بر اصطخر (210) حکومت داشت ، کارهای خلافی از او دیده شد و به حضرت گزارش رسید . آن حضرت پس از ارسال نامه ای شدیدالحن ، او را به کوفه احضار فرمود و نخستین تصمیمی که درباره اش اتخاذ نمود، عزل و برکناری او بود . (211)

- دومین مورد، عزل یکی از مسئولان جمع آوری صدقه و زکات است که بر اثر شکایت سوده ، دختر عماره همدانیه ، در نزد امیر مؤمنان علیه السلام صورت گرفت . علی بن عیسی اربلی آورده است که روزی سوده بر معاویه وارد شد و این ماجرا را چنین تعریف کرد :

به خدا سوگند، روزی نزد او (علی علیه السلام) رفتم و درباره فردی که از طرف او متولی صدقات ما بود و به ما ستم کرده بود، به امام شکایت کردم . تصادفاً آن حضرت هنگام ورود من مشغول نماز بود، تا مرا دید، نماز را تمام کرد و با رویی

گشاده ، همراه با لطف و بزرگواری که از خود نشان داد، به من روی کرد و فرمود : آیا حاجتی داری ؟ عرض کردم : آری ، و خبر ظلم کردن آن متولی را به حضرت گزارش کردم . امام علیه السلام در حالی که گریه اش گرفته بود، رو به آسمان کرد و فرمود : اللهم ائت الشاهد علی و علیهم و انی لم آمرهم بظلم خلقک و لا بترک حقک خدایا، تو بر من و بر آنان شاهی که من هرگز دستورشان نداده ام که به بندگان ظلم کرده و یا حقی از حقوقت را ترک کنند . سپس یک قطعه پوست را بیرون آورد و در آن چنین نوشت : بسم الله الرحمن الرحیم ، قد جاءتکم بینة من ربکم فاعوفوا الکیل و المیزان و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ذلکم خیر لکم ان کنتم مؤمنین ؛ (212) دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است . بنا بر این حق پیمانہ و وزن را ادا کنید و از اموال مردم چیزی نگاهید و در روی زمین پس از آنکه اصلاح شده است ، فساد نکنید . این برای شما بهتر است ، اگر با ایمان هستید . پس اگر نامه مرا خواندی ، آنچه در اختیار داری ، نگهداری کن تا کسی بیاید و از تو تحویل بگیرد والسلام .

سوده می گوید : حضرت ، آن نامه را بدون آنکه لاک و مهر کند، به دست من سپرد تا به وی برسانم . من نیز چنین کردم . آن والی از نزد ما در حالی که برکنار شده بود، بیرون رفت . (213)

- علی علیه السلام ابوالاسود دؤلی (214) را برای عدم رعایت برخی از مسائل قضاوت ، عزل می کند و وقتی که ابوالاسود اعتراض می کند، آن حضرت در پاسخ می فرماید : دیدم که سخت بلندتر از سخن طرف دعوا در دادگاه است . (215)

7 . زندان برای پرداخت غرامت

علی علیه السلام پس از احضار و عزل منذر بن جارود عبدی ، وی را سی هزار دینار یا درهم ، غرامت و جریمه نقدی کرد . اما چون با سماجت او در نپرداختن این جریمه نقدی مواجه شد ، دستور داد تا او را به زندان ببرند . منذر در زندان بود تا زمانی که صعصعة بن صوحان عبدی بیمار شد و علی علیه السلام به ملاقات وی رفت . صعصعه از امام خواست تا منذر را آزاد کند و سی هزار را خود ضمانت خواهد کرد که پردازد .

صعصعه به علی علیه السلام عرض کرد : ای امیر مؤمنان ، این دختر جارود است که هر روز برای آنکه برادرش ، منذر را حبس کرده ای ، اشک می ریزد . پس او را از زندان آزاد کن و من ضامن آنچه که در اموال ربیعه تصرف کرده است ، خواهم بود . پس علی علیه السلام به او گفت : تو چرا ضامن او شوی با اینکه خودش به ما می گوید که من آن را نبرده ام ! پس باید سوگند بخورد تا او را آزاد کنم . صعصعه گفت : به خدا قسم ، گمان می کنم که سوگند می خورد . حضرت فرمود : و من نیز چنین گمان می کنم . . . پس منذر سوگند یاد کرد و آزادش فرمود .⁽²¹⁶⁾

دفاع از مسلمانان غیر عرب

اشاره

از زمانی که پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود و پیام های دعوت به اسلام را از طریق سفرای خود به کشورهای جهان از جمله ایران فرستاد، اگر چه پادشاه ایران در آن روز، نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره کرد، اما همین نامه و آن برخورد غیرمنطقی اثر خود را گذاشت و دریچه امید را به روی ملت فهیم و با فرهنگ ایران آن زمان گشود و آنان را به اسلام متمایل ساخت؛ چه آنان که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می کردند و چه آنان که بعدها پس از حمله مسلمانان و فرو ریختن دولت ساسانی مسلمان شدند.

مردم ایران برای پذیرش اسلام، نه زور شمشیر را نیاز داشتند و نه کار ممتد فرهنگی؛ چرا که در این مدت با شنیدن آوازه اسلام و پیامبر عزیز، آنان در انتظار چنین روزی بودند، تا با فرو ریختن حکومت پادشاهی، در سایه آخرین دین آسمانی و عنایت و رحمت آخرین سفیر الهی قرار گرفته و در دامان پر مهرش زندگی کنند.

بدین جهت با آگاهی بر الفبای اسلام به میل باطنی خود مسلمان شدند؛ چنان که مولای متقیان، علی علیه السلام به نقل از پیامبر به این مسئله مهم اشاره کرده و در دفاع از این ملت بزرگ می فرماید: و رغبوا فی الاسلام؛ خود به اسلام رغبت پیدا کرده و مسلمان شدند.

جنگی هم که میان مسلمانان و ایرانیان صورت گرفت ، برای رفع مزاحمت‌های سران کفر و برای گسترش اسلام و شکستن قدرت‌های شیطانی بود .

ملت ایران با دیدن چهره‌هایی همانند سلمان فارسی و موقعیت بسیار ممتاز وی در حکومت اسلامی و نزد پیامبر عالی قدر به صحت اعتقادات پی برده ، و احساس شور و نشاط دیگری کردند .

ملت ایران از همان روزهای نخست به امام علی علیه السلام و اهل بیت عصمت و طهارت علاقه بسیار شدیدی داشتند، و امیر مؤمنان علیه السلام و یازده فرزندش را امام و رهبر و جانشین پیامبر اسلامی می دانستند، و هم چنان بر این اعتقاد پا بر جا و پیوسته از این ایده تا سر حد جان دفاع می کرده اند .

امام علی علیه السلام و سایر پیشوایان ، نیز متقابلاً با علاقه خاصی که نسبت به این ملت بزرگوار داشتند و نظرات خود را ضمن نامه‌ها و گفته‌ها و سخنرانی‌ها و . . . اعلام می داشتند .

این روشن است که ملت مسلمان ایران از همان ابتدا ملتی با فرهنگ و هنرمند و پرتلاش و بانشاط بوده و به تمام نقاط جهان رفت و آمد داشت . هر جا که قدم می گذاشت ، عمران و آبادی و هنر خود را به ارمغان می برد و یا به نمایش می گذارد که تاریخ گذشته بهترین شاهد ماست . از جمله مناطق رفت و آمد ایرانیان ، مکه ، مدینه ، کوفه و سایر شهرهایی بود که در قلمرو حکومت اسلامی بوده است . آنان با عشق و علاقه ای که به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام داشتند، راههای دور و دراز را بر خود هموار می ساختند و به آنجا سفر می

کردند و برخی نیز آنجا را محل سکونت خود قرار می دادند .

در روایات از ایرانیان با القاب متعددی نام برده شده است : قوم سلمان ، اهل مشرق ، اهل خراسان ، اهل قم ، اهل طالقان ، اصحاب الرايات السود، الفرس ، الحمراء، بنی الحمراء، الاءعاجم و الموالی .

علامه مجلسی رحمه الله در توضیح معنای اهل السواد، این طایفه را هم به ایرانیان اضافه کرده و می گوید : اهل السواد اهل العراق لاءن اءصلهم كانوا من العجم ثم اختلط العرب بهم بعد بناء الكوفة ؛ اهل سواد همان اهل عراق هستند؛ زیرا ریشه آنها از عجم بوده و پس از بنای شهر کوفه ، عرب با آنها مخلوط شدند .⁽²¹⁷⁾ آری ، حضور و نزدیک بودن این ملت و اهل بیت علیهم السلام ، موجب ناخشنودی برخی از حسودان می شده و گاهی تصمیم های غلطی درباره آنها می گرفتند که با موضع گیری اهل بیت ناچار به سکوت و عقب نشینی می شدند .

حمایتهای همه جانبه امیر مؤ منان

تاریخ شکوهمند اسلامی صحنه های گوناگون و بسیار زیبایی را از محبت امیر مؤ منان علیه السلام به ایرانیان ثبت کرده است ؛ چه آن روزهایی که حضرت در مدینه حضور داشته و چه آن روزهایی که به عنوان خلیفه و رهبر مسلمین در کوفه بوده است . در زیر به برخی از این محبتها اشاره می کنیم :

- یکی از حمایتهای بی دریغ امیر مؤ منان علیه السلام به ملت مسلمان ایران در صدر اسلام ، این بود که حضرت گاهی با نقشه هایی که بر ضد این طایفه در حال

شکل گیری بود، به شدت مقابله می کرد و نمی گذاشت حقوق مسلم آنها طبق امیال برخی پایمال و ضایع گردد. آورده اند وقتی که اسرای ایرانی را وارد مدینه کردند، خلیفه دوم نظرش بر این شد که زنها را بفروشد و مردها را بنده و غلام زر خرید عرب قرار دهد. همچنین اراده کرد اسیران مرد را به مکه بفرستد تا ضعفا و از پا افتادگان و پیرمردان عرب را در حال طواف بر شانه حمل کنند. حضرت ضمن موضع گیری در برابر این تصمیم نا به جا و غیر صحیح فرمود: از پیامبر شنیدم که می فرمود: اءکرموا کریم قوم و ان خالفکم و هؤلاء الفرس الحکماء کرماء فقد لقوا الینا السلام و رغبوا فی الاسلام و اعتقت منهم لوجه الله حقى و حق بنى هاشم؛ شخصیت‌های محترم هر قوم و قبیله را احترام کنید، گرچه با شما مخالفت کرده اند و این ایرانیان مردمی دانشمند و کریمی هستند که از راه صلح و دوستی با ما پیش آمدند و با رغبت و میل اسلام را پذیرفتند؛ از این رو من سهم خود و سهم بنی هاشم را از اینها آزاد کردم. ⁽²¹⁸⁾

- قطب راوندی به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که چون دختر یزدگرد، فرزند شهریار، آخرین پادشاه عجم را برای عمر آوردند و داخل مدینه کردند، تمام دختران مدینه به تماشای جمال او بیرون آمده و مسجد از شعاع روی وی روشن شد و چون عمر اراده کرد که روی او را ببیند، وی مانع شد و گفت: سیاه باد روز هرمنز که تو دست به فرزند او دراز می کنی! عمر گفت: این گبر زاده مرا دشنام می دهد و تصمیم گرفت آزارش دهد. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: تو که سخن او را نفهمیدی چگونه دانستی که دشنام است. اینجا بود که عمر

دستور داد تا در میان مردم ندا کنند و او را بفروشند . حضرت فرمود : فروختن دختر پادشاهان جایز نیست ، هر چند کافر باشند و لیکن بر او عرضه کن که یکی از مسلمانان را خودش اختیار کند و به او تزویجش کن و مهرش را از بیت المال او حساب کن . عمر پیشنهاد حضرت را پذیرفت و گفت : یکی از اهل مجلس را اختیار کند و به او تزویجش کن و مهرش را از بیت المال او حساب کن . عمر پیشنهاد حضرت را پذیرفت و گفت : یکی از اهل مجلس را اختیار کن . پس جلو آمد و دست بر دوش امام حسین گذاشت .

امیر مؤمنان وی را مخاطب قرار داد و به زبان فارسی از او پرسید : چه نام داری ای کنیزک ؟ عرض کرد : جهانشاه . حضرت فرمود : بلکه تو را شهر بانویه نامیدم . عرض کرد : این نام خواهر من است . حضرت بار دیگر به زبان فارسی فرمود : راست گفתי . پس رو کرد به امام حسین علیه السلام و فرمود : این با سعادت را نیک محافظت نما و به او احسان کن که او فرزندی از تو خواهد آورد که بهترین اهل زمین باشد بعد از تو، و انی مادر اوصیا و ذریه طیبه من است . پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به دنیا آمد . (219)

- فضل بن ابی قره از امام صادق علیه السلام روایت کرده که روزی موالی (ایرانیان ساکن در مدینه) خدمت علی علیه السلام رسیدند و از عربها شکایت کردند و اظهار داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله در عطا و بخشش ، ما را با آنها برابر می دانست ، برای سلمان و بلال و صهیب از همانها دختر گرفت و تزویجشان کرد، ولی اینان از ما دریغ می دارند . امیر مؤمنان علیه السلام به طرفداری از

موالی نزد عرب رفت تا آنان را از کارهای زشت و غیر اسلامی خود باز دارد . اما آنها در برابر پیشنهاد آن حضرت تنها فریاد می کشیدند و می گفتند : یا ابوالحسن علیه السلام هرگز چنین کاری نخواهیم کرد . حضرت با حالت خشم در حالی که عبای خود را می کشید، از نزدشان بیرون رفت و چنین می فرمود : ای گروه موالی ، اینان (عربها) شما را همانند یهود نصارا می دانند؛ از شما زن می گیرند ولی حاضر نیستند به شما زن بدهند و همان گونه که از شما می گیرند، حاضر نیستند در اختیار شما قرار دهند، بروید و تجارت کنید، خداوند به شما برکت دهد، چرا که از رسول خدا شنیدم که می فرمود : روزی ، ده جزء و قسمت است که نه قسمت آن در تجارت کردن و یک جزء در بقیه است .

(220)

حضرت در این ماجرا ضمن انتقاد از روش غیر اسلامی عرب در آن روز، از ایرانیان دل جویی کرد و با پیشنهاد کسب و تجارت آنان را به خود کفایی فرا خواند .

- حضور مداوم و چشمگیر ایرانیان در جبهه و جنگ و پشتیبانی بی دریغ و همه جانبه آنها از امیر مؤمنان علیه السلام برخی حسودان و کینه توزان ، همانند اشعث بن قیس خارجی را بر آن داشت تا روزی در محضر آن حضرت کینه خود را به این مردم فهیم و امام شناس ابراز کند که با توبیخ امام و برخی از حضار روبرو شد .

عبایة بن عبدالله اسدی گوید : روز جمعه ای در محضر علی علیه السلام نشسته بودم و ایشان بر فراز منبر آجرینی خطبه می خواند و ابن صوحان نیز نشسته بود، در این بین اشعث آمد و گفت : ای امیر مؤمنان علیه السلام این سرخ پوستان (ایرانیانی که ساکن کوفه بودند) از توجه

خاصی که به آنها می‌کنی بر ما مسلط گشته اند . امیر مؤمنان که سخت از سخنان اشعث به خشم آمده بود، فرمود : امروز درباره عرب چیزی را روشن کنم که پیش از این پنهان بوده است : سپس فرمود : چه کسی منصفانه سخن ما را درباره ستم این انسانهای راحت طلب و سبک مغز می‌پذیرد که شبها را تا صبح روی فرشهای خود می‌غلتند و آنگاه پیش من می‌آیند و درباره گروهی که همواره به یاد خدا بوده و هستند، طعنه می‌زنند و دستور می‌دهند تا آنها را از خود رانده و درو سازم و از جمله ستمگران باشم . قسم به آنکه دانه را شکافت و بنده را آفرید، از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود : به خدا قسم ، اینان در آینده به سبب پذیرش دین بر سر شما خواهند کوبید؛ همچنان که در روزهای نخست بر سر پذیرش اسلام با آنها به مقابله پرداختید . (221)

برخوردهای غلط حکومتها با ایرانیان

در دورانهای گذشته برخی از حکومتهای طاغوتی ، همانند دوران بنی امیه ، نسبت به ایرانیان رفتار بسیار زشتی داشتند . اوج این رفتارهای غیر عاقلانه در زمان معاویه بوده است .

وی از روی کینه و دشمنی که با این گروه داشت ، در نامه ای که به زیاد بن سمیه می‌نویسد : از وی می‌خواهد تا آنها را ذلیل و خوار گرداند و سخت تحت فشار قرار دهد . در این نامه چنین آمده است : و درباره مؤالی (غیر عرب) و هر که از اعاجم مسلمان شده ، نظر کن و سیاست پیشینیان را درباره آنها به کارگیر که به رسوایی و ذلت آنها می‌انجامد . اجازه ده که عرب از آنها زن بگیرد، ولی عرب به

آنها زن ندهد؛ عرب از آنها ارث ببرد ولی آنها از عرب ارث نبرند؛ عطا و بخشش آنها از دیگران کمتر باشد . . . و در تمام جنگها آنها را پیش بیندازید تا راهها را آباد و درختان را قطع کنند . مبادا یکی از آنها در نماز بر عرب مقدم گردد، هیچ گاه در صف اول نماز قرار نگیرند، مگر آنکه جهت تکمیل صف اول باشد . . . به هیچ وجه قضاوت به آنها سپرده نشود . هر گاه نامه ام به دست تو رسید آنها را ذلیل گردان و اهانتشان کن و هیچ حاجتی را برایشان برآورده نکن . (222)

این برخوردهای غلط از افراد گوناگون و صاحبان قدرت ، بلکه حکومتها ممکن است دلایل بسیاری داشته باشد که به برخی از آنها اشاره می کنیم :

- در گذشته ملت عرب بر اثر فقر فرهنگی و رسوب افکار جاهلی ، هیچ ملتی را از خود بهتر نمی دانست و بر اثر همین غرور و خود بینی ، بسیاری از گناهان را مرتکب می شد . قراین و شواهد بسیاری در دست داریم که در صدر اسلام بسیاری از عربهای تازه مسلمان نسبت به سلمان فارسی و هم قطاران ایرانی او، بسیار بدبین بوده و اهانت می کردند؛ به گونه ای که احترام پیامبر صلی الله علیه و آله از سلمان برای برخی از آنها بسیار گران می آمد و لب به اعتراض می گشودند . (223)

اصبغ بن نباته گوید : از امیر مؤ منان درباره سلمان فارسی پرسیدم . فرمود : چه گویم درباره مردی که از گل ما آفریده شده ، و روحش با روح ما پیوند خورده است . خداوند او را به علم اول و آخر و ظاهر و باطن و سر و علانیه مخصوص گردانیده و در جریان گذارده است . روزی در محضر رسول خدا وارد شدم که سلمان در کنارش نشسته بود؛ در این هنگام مرد عربی وارد

شده و سلمان را کنار زد و خود بر جای او نشست . پیامبر صلی الله علیه و آله که از حرکت بسیار غلط مرد عرب خشمگین شده بود ، آنقدر ناراحت شد که از پیشانی حضرتش عرق فرو ریخت و چشمانش سرخ شد و فرمود : ای اعرابی ، تو مردی را کنار می زنی در حالی که هر گاه جبرئیل نازل می شود ، از طرف پروردگار دستور می دهد که به او سلام برسانم . (224)

عجیب است که وقتی با موضع گیری سخت پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان روبه رو می شدند ، هنوز دست از غرور و خودبینی بر نداشته و می پرسیدند : مگر سلمان مجوسی نبوده است ؟ ! گویا خودشان هیچگاه بت پرست و مشرک و کافر نبوده اند و در این بین فقط سلمان فارسی مجوسی بوده و مسلمان شده است .

- مسئله دیگر اینکه به یقین اعراب با دیدن پیشرفت و ترقیات علمی سلمان و سایر ایرانیان و ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان ، خشمگین شده و خواسته و یا ناخواسته عکس العمل جاهلانه نشان می دادند .

- از همه مهم تر اینکه از زمانی که شنیدند ایرانیان پیروان علی و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت هستند . برخی کینه این مردم با کرامت را به دل گرفتند (225) و زمانی که برخی از همانها به پستها و مناصبی می رسیدند ، کینه و دشمنی خود را روشهای گوناگون ابراز می کردند .

آینده ایرانیان از نگاه امیر مؤمنان علیه السلام

به احادیث و روایات فراوانی برخورد می کنیم که معصومان علیهم السلام از آینده درخشان ایرانیان خبر داده اند؛ از قبیل رسیدن به عالی ترین پیشرفتهای علوم بشری و دست یافتن به آنها اگر چه در ثریا باشند؛⁽²²⁶⁾ و یا از خدمات بسیار ارزنده ای که قم پیش از ظهور به عالم بشریت ارائه می کند و حجت بر تمام خلایق می شود؛⁽²²⁷⁾ و یا اینکه خداوند گنجهایی را در طالقان ذخیره کرده است⁽²²⁸⁾ و ده ها مطلب دیگر از سایر پیشوایان ، که تمام اینها در جای خود بحث جداگانه ای را می طلبد . اما چون آینده ایرانیان از دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام را مورد بحث و بررسی قرار داده ایم ، به چند نمونه از نظرات و گفته های آن حضرت می پردازیم :

1 . حمایت جدی از اسلام و قرآن

یکی از مباحث مهمی که در آینده ایرانیان نقش به سزایی در آن دارند، مسئله حمایت جدی از اسلام و قرآن است که بعد از آنکه عرب از آن فاصله گرفته ، بلکه از اسلام روی گردان شده است ، به فرموده امیر مؤمنان این ایرانیان هستند که در آینده به زور شمشیر، اسلام از دست رفته عرب را به آنها باز می گردانند .⁽²²⁹⁾

2 . خروج مردم خراسان با پرچم های سیاه

یکی از علایم ظهور امام زمان (عج) این است که به فرموده علی علیه السلام هنگامی که سفیانی با مردم خراسان درگیر می شود، آنها با پرچمهای سیاهی که همراه دارند برای یاری امام مهدی (عج) از خراسان بیرون آمده و در پی امام خواهند بود تا بر او دست یابند .⁽²³⁰⁾

3 . آماده سازان حکومت مهدی (عج)

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود : **یکون مبدؤه من قبل المشرق ؛**⁽²³¹⁾ آغاز کار حضرت مهدی (عج) از مشرق (ایران) است .
در اینجا باید گفت که مقصود از حضرت ظهور امام مهدی (عج) نیست ؛ زیرا این مسئله ثابت است که ظهور حضرت از مکه مکرمه است ، بلکه مقصود امیر مؤمنان علیه السلام این است که در آینده ایرانیان نقش آماده سازی حکومت امام مهدی (عج) را پیش از ظهور به عهده می گیرند که این حکومتها نهایتاً به حکومت و ظهور آن حضرت می انجامد .

4 . آموزگاران قرآن در کوفه

در حکومت امام زمان (عج) یکی از پستهای مهم ایرانیان افتخار تعلیم قرآن است ؛ آن هم در پایتخت امام مهدی (عج) . چنانکه اصبخ بن نباته گوید : از حضرت علی علیه السلام شنیدم که می فرمود :
گویا چادرهای عجم را می بینم که در مسجد کوفه بر پا شده و در ایام حکومت امام مهدی (عج) به مردم ، قرآن را همان گونه که نازل شده تعلیم می دهند

5 . سربازان جان بر کف (232)

درباره سرزمین طالقان و برخی از مردم آن ، که جزئی از قوم سلمان و فارس و موالی هستند که در روایات به آن اشاره شده ، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود : خوشا به حال طالقان ! زیرا برای خداوند - عزوجل - در آن گنجهایی ذخیره شده است که هرگز از جنس طلا و نقره نیست ؛ لیکن در آن مردمانی هستند که معرفت خدا را به حق شناختند . . . و اینان یاوران امام مهدی (عج) در آخر الزمان اند . (233)

همچنین در احادیث دیگری از زبان امام صادق علیه السلام و سایر معصومان علیهم السلام اوصاف دیگری اضافه آمده است ؛ از قبیل اینکه این گنجها دلاور مردانی هستند اهل جن (آ) و جهاد . شهادت را در راه خدا دوست می دارند و پیوسته دعا می کنند که خداوند به آنها شهادت را روزی دهد ، و شعار خود را یالثارات الحسین می دانند و خداوند به وسیله آنان ، امام حق را پیروز می گرداند . (234)

فصل چهارم : علی و آشوبگران

توضیح

یکی از مشکلات بزرگی که به طور ناخواسته در حکومت علی علیه السلام بروز کرد و امام را در رنج فراوانی فرو برد، مسئله سه جنگ خانمان سوز بود که دشمنان اسلام و مسلمانان، آنها را ناجوانمردانه بر حکومت امام تحمیل کردند .

جنگهایی که قدرت طلبانی چون طلحه و زبیر و معاویه و دار و دسته اش به بهانه های واهی و بی اساس به راه انداختند و بسیاری از مسلمانان را به کام مرگ کشاندند .

طلحه و زبیر با هم دستی عایشه به سوی بصره رفتند که امام مجبور شد برای دفع فتنه و فساد آنها راهی بصره شود . و معاویه ، آن دشمن دیرینه اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به بهانه خونخواهی عثمان جنگ صفین را به راه انداخت و در مراحل پایانی جنگ که می رفت سپاه اسلام پیروز شود، با حيله عمرو عاص و انشعاب گروهی از سپاه علی علیه السلام به نام خوارج خود از سقوط حتمی نجات داد .

فتنه خوارج

اشاره

از جمله افراد و گروههایی که نقش مهمی در آشوبها داشتند و جز رو سیاهی برای خود چیز دیگری بر جای نگذازدند، گروه خشونت طلب خوارج بود . این گروه که وصفشان در بسیاری از کتاب های تاریخ آمده است مردمی کج فهم و بی منطق بودند

که به هیچ وجه حاضر نبودند در مقابل سخن منطقی خود دست بردارند و عقب نشینی کنند

حضرت برای ریشه کن کردن این انسانهای کینه توز و جنایت در ماه رمضان و یا در ماه صفر سال 39 هجری به جنگ با آنان پرداخت و در این جنگ چهار هزار تن از آنها کشته شدند و بیش از ده تن ، از آنان جان سالم به در نبرد .

پایه گذار خوارج

بنیانگذار این فرقه ، شخصی به نام حرقوص بن زهیر سعدی ⁽²³⁵⁾ معروف به ذوالثدیة ⁽²³⁶⁾ است . وی با ظاهر فریبنده ای که داشت ، عده ای از مسلمانان و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را شیفته خود کرده بود .

آورده اند که روزی در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله او را ستودند، حضرت به سخن آنان توجهی نکرد . یاران گمان کردند که حضرت او را درست نمی شناسد؛ از این رو مجدداً از او نام برده و اوصافش را یادآور شدند . باز حضرت به گفتار آنان توجه نفرمود . در این میان آن شخص از دور نمودار شد . مسلمانان به عرض رساندند که آن تعریف درباره همین شخص بود . حضرت نگاهی به سوی او افکند و سپس برای آگاهی مسلمانان ناآگاه فرمود : شما از این شخص سخن می گوید که آثار شیطننت و نادرستی از چهره اش نمودار است . نزدیک آمد و بدون آنکه سلام کند، به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش وارد شد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : بر مجلس ما که رسیدی ، پیش خود چنین پنداشتی که در میان ما کسی بهتر و

شایسته تر از تو وجود ندارد؛ آن شخص با کمال پرویی گفت : آری ! چنین فکر کردم ، و سپس به نماز ایستاد .

پیامبر صلی الله علیه و آله به آن جماعت فرمود : کیست که برود و این مرد را بکشد ؟ ابوبکر برخاست و پیش رفت . دید او با حالت خضوع مشغول نماز خواندن است . ابوبکر فرمان صریح پیامبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفت و بازگشت . باز حضرت رو به حضار کرد و گفت : کیست که برود و این مرد را بکشد ؟ عمر از جای برخاست و به سوی او رفت ؛ اما بدون آنکه کاری صورت دهد، بازگشت و سر جای خود نشست . (237) ابن شهر آشوب از مسند ابو یعلی اضافه می کند که ابوبکر برگشت و گفت : آیا رواست مردی را که در حال رکوع است و لا اله الا الله می گوید، به قتل برسانم ؟ ! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : بنشین که تو قاتل او نیستی . سپس به علی فرمود : برخیز که تو او را خواهی کشت . علی از جای برخاست تا فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا کند، اما او را نیافت . (238)

حرقوس در پایان یکی از جنگها کلمات کفرآمیزی درباره پیامبر صلی الله علیه و آله ابراز کرد . یاران خواستند او را به قتل برسانند، اما پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه چنین کاری به آنها نداد . (239) و بنا بر نقل ابن اثیر جزری ، حرقوس در جنگ صفین حضور داشته و سپس از خوارج گردید . وی از کسانی بود که در برابر علی بن ابی طالب سخت موضع گرفته است . (240)

سرانجام او همراه برخی از رؤسای خوارج ، همانند عبدالله بن وهب راسبی (241) و جعدة بن نعجة (242) و زرعة بن برج طائی (243)

که هر یک در شعله ور کردن آتش جنگ سهم بسیاری داشتند، در جنگ نهروان کشته شدند

پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله
درباره خوارج

پیامبر بزرگوار اسلام از همان روزی که در مسجد از شخصی به نام حرقوص تعریف شد، مسلمانان را درباره پیدایش این گروه خطرناک و منحرف آگاه ساخت و از پیروی از چنین جریان انحرافی به مسلمانان هشدار داد. پس از جریان ورود این شخص به مسجد و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله برای او قتل او، و اجتهاد ابوبکر در برابر سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و نکشتن وی، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این شخص یاورانی پیدا خواهد کرد که خود و یارانش از تلاوت قرآن و به پا داشتن نماز و پایداری در روزه و عبادت بر شما پیشی خواهند گرفت، اما آن اذکار و عبادات فقط از زبانشان بر می خیزد و در دلشان هیچ تاءثیری نخواهد داشت و در نتیجه همان گونه که تیر از کمان جدا می شود، آنها نیز از دین جدا خواهند شد.

(244)

روزی پس از یکی از جنگها، پیامبر صلی الله علیه و آله غنایم را تقسیم می کرد. این مرد بی خرد که در جمع مسلمانان حضور داشت، گفت: ای محمد، به عدالت رفتار کن و سه بار سخن خود را تکرار کرد و در مرتبه سوم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر من به عدل رفتار نکنم، چه کسی به آن رفتار خواهد کرد؟! یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که از این جریان برآشفتنند، خواستند او را به قتل برسانند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از این کار نهی کرد، اما ضمنا

به آنها خبر داد که به پیروی از این شخص در آینده مردمی پیدا می شوند که از حقیقت دوری می کنند؛ قرآن را می خوانند ولی به آن عمل نمی کنند. ⁽²⁴⁵⁾ همچنین درباره همین گروه فرمود: سیکون فی ائمتی فرقة یحسنون القول و یسیئون الفعل ، یدعون الی کتاب الله و لیسوا منه فی شیء ؛ ⁽²⁴⁶⁾ زمانی فرا رسد که در بین امتم گرونی بیایند که خوب سخن می گویند، اما کردارشان بسیار زشت است؛ دیگران را به کتاب خدا فرا می خوانند، اما خود هیچ آگاهی از آن ندارند.

در تفسیر آیه شریفه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاء ما الذین اسودت وجوههم . . . ⁽²⁴⁷⁾؛ روزی فرا رسد که چهره هایی سفید و چهره هایی سیاه گردد . . . ؛ حضرت این آیه را بر خوارج تطبیق فرموده ، می فرماید: منظور خوارج است ، که چهره های آنها روز قیامت سیاه می گردد . ⁽²⁴⁸⁾ و بنا بر نقل عبدالله بن ابی اوفی ، پیامبر درباره آنها می فرمود: خوارج سگهای اهل جهنم اند . ⁽²⁴⁹⁾

پیشگویی امیر مؤمنان علیه السلام درباره خوارج

علی علیه السلام نیز پیش از درگیری و جنگ با خوارج و شکست دادن آنها، چند رویداد را پیشگویی می کنند؛
- حضرت به یاران خود وعده پیروزی بر خوارج می دهد و می فرماید: سوگند به خدا در این پیکار، ده تن از آنها زنده نخواهند ماند. ⁽²⁵⁰⁾ و از شما یاران من ، ده تن کشته نخواهید شد . - هنگامی که سپاه امیر مؤمنان برای تعقیب خوارج ، کوفه را ترک کردند، یکی از سپاهیان حضرت گفت

که خوارج از پل رودخانه عبور کرده اند و به سوی ما شتابان می آیند .
(251)

حضرت فرمود : به چشم خود دیدی که از نهر عبور کردند ؟ سپس سه مرتبه او را سوگند داد که تو دیدی آنها عبور کرده اند، و او نیز در هر مرتبه سوگند یاد می کرد که آری ، عبور کردند .

امیر مؤمنان : و الله ما عبروا و لن يعبروه و ان مصارعهم لدون النطقة ؛ (252)
به خدا سوگند که عبور نکرده و نخواهند کرد؛ زیرا محل کشته شدنشان در آن سوی نهر است .

ناگفته نماند که روشن نیست به چه جهت برخی از اعزایهای حضرت چنین گزارش غلطی دادند؛ آیا خوارج به تعقیب آنان پرداخته اند و او چنین پنداشته که از پل عبور کرده اند و یا به قد تضعیف روحیه سپاه امیر مؤمنان بوده و یا دلیل دیگری داشته که بر ما روشن نیست ؛ زیرا این گزارش غلط و بی پایه را نه فقط او گفت ، بلکه گروه دیگری شتابان به سوی حضرت آمده ، سخن او را تکرار کردند .

گویند یکی از سپاهیان جوان که در لشکر علی علیه السلام حضور داشت گفت به کنار علی می روم و اگر روشن شد که خوارج از پل عبور کرده بودند، همین نیزه ای را که در دست دارم ، در چشم علی فرو می برم ! آیا او ادعای علم غیب می کند ؟ ! و هنگامی که به نهر آب رسیدند، دیدند که خوارج در آن سوی نهرند . آن جوان نزد علی علیه السلام آمد و عرضه داشت درباره تو شک کردم ولی پشیمان هستم ، مرا ببخش .
حضرت فرمود : **ان الله هو الذی یغفر الذنوب فاستغفروه .** (253)

- در بالای یکی از بازوهای حرقوص بن زهیر، رهبر خوارج ، گوشت زائدی به شکل پستان قرار داشت که وقتی کشیده می شد،

حالت کشیدگی به خود پیدا می کرد، و وقتی رها می شد به صورت اول باز می گشت . از این جهت به او ذو الثدیه می گفتند . (254)

حضرت پیش از شروع جنگ درباره او چنین فرمودند : امروز چهار هزار تن از خوارجیان ، از جمله ذو الثدیه کشته خواهند شد . (255)

با پایان یافتن جنگ نهروان ، علی علیه السلام دستور داد تا در میان کشته شدگان جسد ذو الثدیه را پیدا کنند . آنها پس از جست و جو گفتند : ما چنین فردی را نیافتیم .

حضرت فرمود : بار دیگر به دقت جست و جو کنید . طولی نکشید که گفتند جسدش را یافتیم . (256)

امیر مؤمنان تکبیر گفت و سر به سجده گذارد و تمام لشکر نیز چنین کردند . (257)

آنگاه فرمود : به خدا قسم تاکنون دروغ نگفته ام . بدانید که شما بدترین افراد را کشته اید . (258)

نمونه هایی از کج اندیشیهای خوارج

- مورخان نوشته اند : هنگامی که خوارج به نهروان می رفتند، به یک مسلمان و یک نصرانی برخورد کردند . آنان مرد مسلمان را کشتند و درباره نصرانی یکدیگر را سفارش کردند که وصیت پیامبرتان را درباره او عمل کنید . (259)

- در بین راه یکی از خوارج یک دانه رطب را که از درخت افتاده بود، در دهان خود گذاشت . برخی از خوارجیان او را دیدند بر او فریاد زدند که از خوردن آن پرهیز کند . او نیز رطب را از دهان خود بیرون انداخت . (260)

- آنان به شخصی که در بین راه یک خوک را کشته بود، نسبت فساد در روی زمین دادند . (261)

- تمام کسانی که گناهان کبیره انجام می دهند، از نظر خوارج کافر هستند . (262)

- پس از کشته شدن عبدالله بن خباب و همسرش به دست خوارجیان ، یک باغبان مسیحی که شاهد این جنایت هولناک بود، از ترس جان خود، خرمای درخت خود را به آنها تعارف کرد . و بخشید؛ اما آنها گفتند : ما هرگز بدون پرداخت قیمت آن ، دست به نخل شما نمی زنیم . آن باغبان که سخت شگفت زده شده بود، بی اختیار فریاد زد : شگفتا شما دستتان را تا مرفق به خون بی گناهی چون عبدالله آلوده می سازید، ولی از خوردن خرمایی بدون پرداخت قیمت آن خودداری می کنید . (263)

علل شورش خوارجیان

این گروه چند هزار نفری به علل و دلایلی از سپاه اسلام جدا شده و علیه رهبری ، موضع خصمانه ای گرفتند که در زیر به آنها می پردازیم :

1 . نداشتن منطق پایدار

روحیه آشفته خوارجیان نشان دهنده این است که این گروه هرگز از منطق پایدار و استواری پیروی نمی کردند . بدین جهت از تعادل فکری و اخلاقی بهره مند نبودند . خوارج مردمی پست و فرومایه و بی فرهنگ بودند که بهترین تعبیر درباره آنان فرموده علی علیه السلام است که فرمود : همج رعاع . چرا که آنان بدون آنکه هدف و مقصودی را دنبال کنند به دنبال هر جریانی به راه می افتادند .

خوارج به سبب نداشتن آگاهی ، از ابتدای امر به وسیله عده ای شیطان صفت ، مانند اشعث بن قیس که پایه گذار تمام فتنه ها بود، فریب خوردند و پس از بالا بردن قرآن بر سر نیزه ها از سوی معاویه ، آنان نه تنها از جنگ دست کشیدند، بلکه امیر مؤمنان را تحت فشار قرار دادند تا جنگ را تعطیل کند . و در ماجرای حکمیت ، سران همین ها به پشتیبانی همین مردم بی منطق ، بر انتخاب ابو موسی اشعری پافشاری کردند، بدون آنکه کمترین توجهی به سوابق زشت ابو موسی هنگام جنگ جمل کرده باشند، و پس از آشکار شدن خیانت حکمین همین ها شعار : لا حکم الا لله را سر دادند، بدون آنکه به معنا و مفهوم این شعار توجه کنند .

2 . درخواست توبه امیر مؤمنان

خوارج که به ظاهر پس از ماجرای حکمیت و روشن شدن خیانت آنها، از اقدامات خود پشیمان شده بودند، از حضرت می خواستند تا او هم توبه کند و از کاری که کرده اظهار ندامت و پشیمانی کند .

بدین جهت نمایندگان خوارج در پاسخ حضرت که به آنها فرموده بود چه چیز باعث شورش آنها شده است ، گفتند : به خاطر گناه و خطایی که در صفین مرتکب شده ای ، هم اکنون توبه کن و پس از آن آماده باش تا با هم به جنگ معاویه برویم .

امام در پاسخ فرمود : من شما را در میدان صفین از موضوع حکمیت نهی کردم و به انجام این کار حاضر نبودم ، اما شما پافشاری کردید و انجام آن را خواستار شدید و اکنون که به اشتباه خود پی بردید، آن را گناه می شمارید و خواستار توبه هستید ؟ ! (264)

3 . بهانه جویی

سومین مسئله ای که این گروه کج اندیش را بر آن داشت تا به جنگ با امیر مؤمنان بپردازند . همان بهانه جوییهایی بود که در پاسخ حضرت داشتند .

طبرسی می نویسد : امیر مؤمنان علیه السلام ابن عباس را نزد خارجیان فرستاد تا از آنها بپرسد برای چه ضد او دست به شورش زده اند . ابن عباس در حضور ایشان نزد آنها رفت و گفت : برای چه ضد امیر مؤمنان شورش کردید ؟

گفتند : به چند جهت :

نخست آنکه هنگام نوشتن قرارداد، امیر المؤمنین را از جلوی نامش حذف کرد؛ پس اگر او امیر مؤمنان نیست ، ما مؤمنان هستیم و اجازه نمی دهیم تا امیر ما باشد؛

دوم آنکه او به حکمین گفت : خوب بنگرید پس اگر معاویه حقی در این داشت او را قرار دهید و اگر من اولی بودم مرا قرار دهید؛

پس اگر در این جهت درباره خودش شک کرده و نمی داند حق با اوست یا با معاویه ، این شک در ما بیشتر خواهد بود ، سوم آنکه علی علیه السلام حکمیت را به دیگری واگذار کرد، در حالی که خودش در نزد ما بهترین حکم از میان مردم بود؛

چهارم آنکه علی علیه السلام مردم را در دین خدا داور و حکم قرار داد، در حالی که او چنین حقی نداشت که چنین کاری کند؛

پنجم آنکه در جنگ بصره غنایم را برای ما تقسیم کرد، اما اجازه نداد زنان و کودکانشان را به اسارت بگیریم ؛

ششم آنکه او وصی ای بود که وصیت را ضایع کرد و از بین برد .

ابن عباس به حضرت گفت : سخن آنها را شنیدی ؛ حال پاسخ آنها را بده که از من سزاوارتری .

امام فرمود : از آنها بپرس که آیا به حکم خدا و پیامبرش رضایت دارند ؟ گفتند : آری .

امام فرمود : من در زمان رسول خدا کاتب وحی و سایر جریانها و شروط و قرار دادهای بودم و آن روزی که پیامبر با ابوسفیان و سهیل بن عمرو صلح کرد، از طرف او چنین نوشتم : بسم الله الرحمن الرحیم ، این پیمانی است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوسفیان و سهیل بن عمرو بر آن به توافق رسیدند . سهیل گفت : ما نه رحمان و رحیم را می شناسیم و نه پیامبری تو را قبول داریم . اما اگر نام خود را پیش از نام ما قرار دهی از طرف ما مانعی ندارد و انی کار برای تو شرفی است : گرچه سن ما از تو بیشتر است و پدرم از پدرت بزرگتر بود . اینجا بود که پیامبر به من دستور داد که به جای بسم الله الرحمن الرحیم ، باسمک اللهم بنویسم و جمله رسول الله را هم پاک کنم ؛ پس من چنین کردم . پیامبر در همان جا به من خبر داد که در آینده چنین کاری به تو پیشنهاد می شود و تو از روی اکراه چنین کاری خواهی کرد . و من نیز در قرار داد با معاویه وقتی که نوشتم : این چیزی است که امیر مؤمنان و معاویه بر آن پیمان بستند ، آنان گفتند : اگر ما اقرار کرده باشیم که تو امیر مؤمنان هستی ، پس در حق تو ظلم ستم کرده ایم که با تو جنگ کردیم . ما این را قبول نداریم و باید این کلمه را حذف کنی و به جایش فقط نام خودت را بنویسی ، و من این کلمه را حذف کردم ؛ همان گونه که پیامبر دستور داد تا رسول الله را حذف کنم . پس اگر این مسئله را از

پیامبر قول ندارید که منکر خواهید بود .
گفتند راست گفתי ؟
فرمود : اما گفته شما که داوری و
حکمیت را به غیر از خودم واگذار کردم ،
در حالی که من در نزد شما بهترین حکم
بودم . پس این رسول خداست که در روز بنی
قریظه حکمیت را به سعد بن معاذ واگذار
کرد ، در حالی که خودش بهترین حکم بود .
و خداوند در قرآن مجید فرموده : **لقد کان
لکم فی رسول اللہ اءسوة حسنة (265)** : پس من به رسول
خدا تاءسی نموده و از او پیروی کردم .
آنان گفتند : در اینجا هم حق با تو
بود و راست گفתי .

حضرت فرمود : اما گفته شما که من
مردان را در دین خدا حکم قرار دادم !
باید بگویم که من هرگز مردان را حکم
قرار ندادم ، بلکه کلام خدا را حکم قرار
دادم و اگر تاکنون ندانسته اید پس
بدانید که این خداوند است که مردان را
در پرنده ای حکم قرار داد و فرمود : و
من قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل
من النعم یحکم به ذوا عدل منکم (266) و
خون مسلمانان عظیم تر از خون یک پرنده
است .

گفتند : این را هم از تو می پذیریم .
حضرت فرمود : و اما گفته شما که من در
پایان جنگ جمل غنائم و اسلحه جنگی را
برای شما قسمت کردم ، ولی شما را از
زنان آنها بازداشتم ، پس بدانید که من
بر مردم بصره منت گذاردم ، همان گونه که
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر اهل مکه
منت نهاد . پس اگر با ما دشمنی کردند ،
ما آنها را به وسیله گناهانشان مؤاخذه
خواهیم کرد ، اما دیگر به کوچک آنها در
اثر گناه بزرگشان کاری نداریم ؛ و ثانیاً
به من بگویید که کدام یک از شما حاضر

است که عایشه را به عنوان سهم جنگی به خانه خود ببرد ؟ !
در پاسخ گفتند : این را هم از تو قبول کردیم .

فرمود : و اما اینکه گفتید : من جانشینی بودم که وصیت و جانشینی را ضایع کرده و از بین برده ام ، باید گفت این شمایید که کفر ورزیدید و بر من پیشی گرفته و امر را از من جدا ساختید . بدانید که بر اوصیا روا نیست که برای خودشان دعوت کنند و این انبیا هستند که خداوند آنها را بر می انگیزد و آنان مردم را به سوی خودشان دعوت می کنند . و اما وصی و جانشین او، از دعوت کردن مردم به سوی خود بی نیاز است ؛ زیرا این پیامبر است که به وسیله نص و تعیین ، مردم را به سوی او راهنمایی می کند و خدای متعال است که می فرماید : **و الله على الناس**

حج البيت من استطاع اليه سبيلا (267)

پس اگر مردم حج خانه خدا را ترک گفتند، این خانه خدا نیست که با نیامدن مردم به سوی او، کفر بورزد، بلکه این مردم هستند که با نیامدشان کفر می ورزند؛ زیرا این خداوند است که خانه خود را برای مردم نشانه قرار داده است و من نیز چنین هستم ؛ چرا که پیامبر مرا به عنوان نشانه در بین امت قرار داده است ؛ چون پیامبر فرمود : **يا على انت منى بمنزلة هارون من موسى و انت منى بمنزلة الكعبة توتى و لا تاتى ؛ تو در نزد من همانند هارون در نزد موسى هستی و تو در نزد من همانند کعبه ای که مردم نزد آن باید بروند و او نزد کسی نمی رود . در پاسخ گفتند : این را هم از تو می پذیریم .**

اینجا بود که بسیاری از آنها از عقیده خود باز گشتند و چهار هزار نفر - بر لجاجت خود - باقی ماندند . (268)
جدایی خوارج از سپاه علی

هنگامی که علی علیه السلام از صفین به کوفه برگشت ، خوارج راه خود را جدا کردند و به سوی صحرای کوفه که حروراء نامیده می شد رفتند . و در حالی که شعار می دادند : لا حکم الا لله و لولا که المشرکون ، اءلا ان معاویة و علیا ءشرکا فی حکم الله ، در آنجا اردو زدند . (269)
خوارج که ابتدا دوازده هزار تن از اهل کوفه و بصره و دیگر شهرها بودند ، (270)
اشعث بن قیس را به عنوان فرمانده جنگ و عبدالله بن الکواه را به عنوان امام جماعت لشکر برگزیدند . (271)

امیر مؤمنان علیه السلام نخست ابن عباس را به سوی آنها فرستاد و پس از گفت و گوی به سوی علی بازگشت . حضرت فرمود : تا زمانی که خونی نریخته و یا مالی را غارت نکرده باشند ، کاری با آنها نداشته باشید .

خوارج با اینکه در بیرون کوفه بودند ، اما پیوسته بین کوفه و حروراء در حال رفت و آمد بودند و گاه به مسجد می آمدند و با طرح شعار لا حکم الا لله ، موجب آزاری مردم و تحریک آنها می شدند .

ادامه این وضع آن قدر خسته کننده و ملال آور بود که مردم به حضرت عرض کردند : آیا از برخوردهای توهین آمیز آنها خسته و ملول نشده ای ، چرا در نابودی آنان اقدام نمی کنی ؟ (272)

امیر مؤمنان علیه السلام برای خاموش کردن آتش فتنه خوارج خود بیرون رفت و با آنان به گفت و گو پرداخت و پس از بیان

مواضع و روشن کردن برخی ابهامات ، گروه زیادی از آنها فریاد برآوردند . التوبة (273) ، التوبة .

حضرت برای اینکه حساب این عده از بقیه خوارج جدا شود، فرمود : از آنها جدا شوید و آنگاه پرچم امان را به دست ابو ایوب انصاری سپرد و فرمود : هر یک از بین اینان بیرون رود و زیر پرچم ابو ایوب قرار گیرد ایمن خواهد بود؛ از این روی تعداد هشت هزار تن از صف خارجیان جدا گشته و چهار هزار تن بر لجاجت و گمراهی خود باقی ماندند . (274)

پس از جدا شدن هشت هزار نفر از سپاه خوارج بقیه آنها به سر کردگی ذو الثدیة و عبدالله بن وهب راسبی و برخی دیگر از منحرفان ، صحرای حروراء را به مقصد نهروان (275) ترک گفتند .

شرارتها و وحشی گریهای خوارج

از جمله شرارت هایی که از خارجیان پیش از جنگ صادر شد، این بود که عبدالله بن خباب را به طور دلخراشی به شهادت رساندند . (276)

مورخان نوشته اند : عبدالله در سفری که ظاهرا به سوی کوفه داشت ، خود و خانواده اش در دام خوارج جنایت پیشه گرفتار شد . عبدالله که همراه همسرش در حالی که بر مرکب سوار و قرآنی را روی سینه اش آویخته بود، به راه خود ادامه می داد که با گروه خوارج مواجه شد . آنها فریاد زدند : عبدالله ، این کتابی که بر روی سینه ات است ، دستور قتل تو را صادر کرده است . خوارج به او گفتند : که پدر تو مرد دانشمند و محدثی بود . آیا از سخنان پدرت چیزی به یاد داری ؟ عبدالله گفت : آری ، پدرم همیشه می گفت که از پیامبر صلی الله

علیه و آله شنیدم که می فرمود : دیری نمی باید که پس از من امواج فتنه جهان اسلام را فرا می گیرد . در آن هنگام قلب بعضی انسان ها از درک حقایق باز می ایستد و می میرد همان گونه که تن انسان می میرد و از کار باز می ماند . در آن هنگام بعضی از افراد شبانگاه مؤمن و با خدایند ولی هنگام صبح ، کافر و دور از خدا می گردند . مواظب و آگاه باشید که مبادا در جبهه باطل قرار گرفته و برای تقویت باطل دست به خونریزی بزنید .

خوارج باز پرسى خود را از عبدالله آغاز کردند . پرسیدند : نظر تو درباره قضایای حکمیت که علی علیه السلام به آن راضی شد، چیست ؟

عبدالله گفت : ان علیا علم بالله و اءشده توقیا علی دینه و اءنفذ بصیره ؛ علی به خدا و فرمان هایش داناتر و در دینش پارساتر و از نظر وقایع و پیشامدهای اجتماعی ، بیدارتر و آگاه تر است .

خوارج گفتند : انک لست تتبع الهدی انما تتبع الرجال علی اسمائهم ؛ تو از هدایت واقعی برخوردار نیستی ؛ بلکه از عناوین افراد پیروی می کنی و بلافاصله در دادگاه صحرایی خوارج محکوم به اعدام شد؛ اعدامی دردناک و جانسوز . او را با وضع دلخراشی دست و پا بسته ، همراه شکنجه و آزار کنار جوی آب برده و همانند گوسفند سرش را بریدند و سپس همسر باردارش را کشتند و شکم او را پاره کرده و فرزند بی گناهِش را بیرون آوردند و سر بریدند .

(277)

جنگ نهروان

قتل و شرارت و ناامنی که این افراد شرور در قلمرو حکومت اسلامی ایجاد کرده بودند، امیر مؤمنان را سخت نگران کرد و با بسیج نیروها به سوی آنها حرکت کرد. و زمانی که به ارودی آنان رسید نخست فرمود: قاتل عبدالله بن خباب را به ما تحویل دهید.

خوارج در پاسخ گفتند: همه ما او را کشته ایم.

امام برای آنکه بداند تمام خوارج به کشته شدن عبدالله راضی بوده اند یا نه، فرمود: گروه گروه شوید تا سخن شما را بشنوم. آنان گروه گروه شده و می آمدند و اعتراف می کردند و رضایت خود را به کشته شدن فرزند خباب اعلام می کردند و می گفتند: و تو را نیز همانند عبدالله خواهیم کشت.

اینجا بود که حضرت فرمود: سوگند به خدا، اگر تمام مردم روی زمین اقرار کنند که در ریختن خون عبدالله شریک بوده ایم و من توانایی انتقام داشته باشم، همه آنها را خواهم کشت. (278)

امام بار دیگر اتمام حجت کرد و پیش از درگیری و جنگ به لشکر خود اعلام فرمود: چه کسی این قرآن را بر دست گرفته و نزد آنها می رود و آنها را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می کند. ضمناً بداند که کشته خواهد شد و به بهشت خواهد رفت. کسی پاسخ حضرت را نداد، مگر جوانی از طایفه بنی عامر بن صعصعه.

وقتی نگاه امام به او و کم بودن سن و سالش افتاد فرمود به جای خود باز گرد. بار دیگر سخن خود را تکرار فرمود که همان جوان اظهار آمادگی کرد. حضرت

فرمود : قرآن را به دست بگیر و نزد آنها روانه شو، اما بدان که کشته خواهی شد . هنگامی که آن جوان به سوی خارجیان جنایت پیشه رفت ، همین که خواست پیام علیه السلام را برساند، با تیرهای خود صورت آن جوان را سوراخ سوراخ کردند .
(279)

امیر مؤمنان پس از یأس و ناامیدی از هدایت آنان ، دست و سر خود را به سوی آسمان بالا برد و سه مرتبه فرمود : خدایا تو شاهد باش ، از تو کمک می خواهم و به تو شکایت می کنم و آنگاه به یاران خود فرمود آماده جنگ شوید که به اذن خدا پیروز خواهید شد . سپس آیه آخر سوره آل عمران را بر آنها تلاوت فرمود و دستور حمله را صادر فرمود . (280) و گفت : بر آنها حمله کنید و من نخستین کسی هستم که بر آنان حمله می کنم و با شمشیر ذوالفقار خود سه بار به آنان حمله کرد و در هر مرتبه آن قدر از خارجیان می کشت که شمشیر خم می شد . سپس بر می گشت و به سر زانوی خود می گذاشت و آن را به حالت اول خود باز می گرداند و بار دیگر حمله خود را آغاز می کرد . تا اینکه همه آنها را به خاک هلاکت نشانند . جنگ که پایان یافت ، امیر مؤمنان نگاهش به سوی پیکرهای بی جان خوارج افتاد و با چند جمله ریشه بدبختی و سیاه روزی آنان را برای آیندگان چنین بیان کرد :
(281)

بؤسا لكم لقد ضرکم ، فقيل له : من غرهم يا امير المؤمنين ؟ فقال :
الشیطان المضل و الانفس الامارة بالسوء . غرتهم بالامانی و فسحت لهم
بالمعاصی و وعدتهم الاظهار فاقتحمت بهم النار ؛ (282) رنج و سختی
بر شما باد، راستی کسی که شما را فریب داد، ضرر غیر قابل جبرانی بر شما وارد ساخت .

شخصی از آن حضرت پرسید : چه کسی آنها را فریب داد ؟
امام فرمود : شیطان گمراه کننده و نفس هایی که انسان را به بدی وامی دارد . شیطان و نفس اماره به وسیله آرزوهای نادرست و حساب نشده آنها را فریفت و راه های گناه و معصیت را به روی آنها گشود و به آنان وعده پیروزی داد و سرانجام به آتش سوزان دوزخشان درافکند .

فصل پنجم : شوق دیدار

اشاره

شهادت جانگداز مولای متقیان اگر چه بر عموم مسلمانان ، به ویژه شیعیان و پیروان آن حضرت بسیار سخت و گران بود ، اما باعث شد تا گوشه های دیگری از شخصیت و عظمت امام علیه السلام آشکار شود . کائنات در مصیبت و سوگ علی به هم بریزند ، فرشتگان به خروش آیند ، جبرئیل فریاد بکشد ، دریاها به تلاطم بیفتد ، جن و انس نوحه کنند ، در و دیوار در مقابلش خضوع کنند و امر بسیار عجیبی که تاکنون بر همه پوشیده بود ، عیان شود ؛ و آن قبر آماده علی علیه السلام بود ؛ چه کسی آن را از پیش آماده کرده بود ؟

این همه آیات و نشانه های عجیب که از شب نوزدهم آغاز شد و با دفن علی علیه السلام پایان پذیرفت ، دلیل چیست ؟ آیا این اتفاقات ، عالی ترین سند شخصیت والای امیر مؤمنان علیه السلام به شمار نمی رود ؟

در شب نوزدهم

ماه رمضان سال چهارم هجری فرا رسیده بود . اگر چه امیر مؤمنان علیه السلام از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود که عاقبت شهید خواهد شد ، اما از جزئیات این ماجرا کمتر سخن می گفت تا این که در این سال ، روزی آن حضرت از بالای منبر ، از امام حسن علیه السلام پرسید : چند روز از ماه رمضان گذشته است ؟ امام حسن علیه السلام فرمود : سیزده روز . آنگاه از امام حسین علیه السلام

پرسید : چند روز باقی مانده است ؟ پاسخ داد : هفده روز . علی علیه السلام دست به محاسن شریف گذارد و فرمود : به خدا که شقی ترین افراد امت ، این موی سفید را با خون سر خضاب و رنگین خواهد کرد . (283)

شب نوزدهم فرا رسید . علی علیه السلام پس از تناول چند لقمه نان جو ، از جای برخاست و به رکوع و سجود و تضرع به درگاه احدیت مشغول شد . امام بسیار از اطاق بیرون می رفت و به آسمان نگاه می کرد و باز می گشت و می گفت : اللهم بارک لی الموت ؛ خدایا ، مرگ را بر من مبارک گردان . حضرت علی علیه السلام در تمام شب بیدار بود . ام کلثوم عرض کرد : پدر جان ، این بیداری و اضطراب برای چیست ؟ فرمود : در صبح این شب ، شهید خواهم شد . (284)

همچنین روایت شده است که آن حضرت پیوسته در آن شب می فرمود : به خدا قسم که دروغ نمی گویم و هرگز به من دروغ گفته نشده و این است آن شبی که مرا وعده شهادت داده اند . (285)

به سوی شهادت

علی علیه السلام هنگامی که به حیاط منزل آمد ، چند مرغابی که در خانه ام کلثوم بودند ، به خلاف عادت خود ، با گشودن بال و پرهای خود ، رو به پاهای آن حضرت آمدند و فریاد کشیدند . بعضی که خواستند آنها را کنار بزنند ، حضرت فرمود : رهایشان کنید . همانا صیحه زنانی هستند که در پی این فریاد و صیحه ها ، نوحه کنندگان هستند . آنگاه به ام کلثوم فرمود : دخترم ، اگر نمی توانی سیر و سیرابشان کنی ، به حقی که من بر تو دارم

، آزادشان بگذار تا بروند و از گیاهان
زمین بخورند . (286)

هنگام بیرون رفتن از خانه ، کمر بند به
آهن در گرفت و باز شد . حضرت در حالی که
کمر خود را محکم می بست ، اشعار زیر را
سرود :

اءشدد حيازيمك للموت

فان الموت لاقبكا

ولا تجزع من الموت

اذا حل بناديكا

ولا تغتر بالدهر

و ان كان يوافيكا

كما اضحكك الدهر

كذاك الدهر يبكيكا (287)

برای مرگ کمر خود را ببند ! همانا مرگ
تو را ملاقات خواهد کرد و از مرگ بی تابی
مکن ، در وقتی که به سوی تو بیاید، به
دنیا مغرور مشو، هر چند با تو سازش کند،
تو را بگریاند، همچنان که تو را خندان
گردانیده است . (288)

در تاریکی شب ، امیر مؤ منان علیه
السلام وارد مسجد تاریک کوفه شد و پس از
خواندن چند رکعت نماز، با طلوع فجر صادق
به بالای ماء ذنه رفت و پس از اذان صبح ،
پایین آمد و در صحن مسجد، با ندای الصلاة
! الصلاة ! خفتگان را برای نماز بیدار
ساخت . ابن ملجم در بین خفتگان بود که
به روی افتاده و شمشیر مسموم خود را در
زیر لباسهای خود پنهان کرده بود . علی
علیه السلام به او رسید و فرمود : برای
نماز برخیز و از این پس ، چنین خواب که
این خواب شیاطین است ، بلکه بر طرف راست
بخواب که خواب مؤ منان و یا به طرف چپ
بخواب که خواب حکیمان است و یا بر پشت
بخواب که خواب پیامبر ان است . آنگاه
فرمود : قصد شومی در نظر داری که نزدیک
است آسمانها از آن فرو ریزد و زمین چاک

و کوهسارها سرنگون گردد و اگر بخواهم می توانم خبر دهم که در زیر لباسهایت چه داری ! سپس آن حضرت به سوی محراب رفت و به نماز ایستاد . (289)

و بار دیگر کعبه شکافت

همین که علی علیه السلام در محراب عبادت به نماز ایستاد، ابن ملجم و هم دستانش عملیات خود را آغاز کردند و هر یک در جایی موضع گرفتند . چون امیر مؤمنان سر از سجده رکعت اول برداشتند، ابتدا شبیب بن بجره آهنگ قتل امام کرد و شمشیر را به سوی علی علیه السلام پایین آورد، اما شمشیر به طاق خورد و به علی علیه السلام آسیب نرسید . ابن ملجم بلافاصله فرق علی علیه السلام را نشانه گرفت و سر مقدس علی علیه السلام را شکافت . ندای حضرت بلند که : بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله فزت و رب الكعبة ؛ سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم .

یکباره نظم همه چیز به هم خورد . مردم همه مات و مبهوت و حیران بودند و سرگردان به هر سو می دویدند . زمین به لرزه در آمد؛ دریاها به موجهای سختی دچار شدند؛ درهای مسجد به هم خورد؛ بادهای سخت و سیاهی وزیدن گرفت ؛ در آسمانها زلزله پدیدار گشت ؛ فرشتگان به خروش آمدند و به گریه افتادند؛ جبرئیل بین آسمان و زمین با صدای بلند فریاد زد : **تهدمت و الله اركان الهدى و انطمست و الله نجوم السماء و اعلام التقى و انفضمت العروة الوثقى ، قتل ابن عم المصطفى ، قتل الوصى المجتبى ، قتل على المرتضى ، قتل و الله سيد الاعوصياء ، قتله اءشقى الاعشقياء ؛** به خدا قسم ، ارکان هدایت در هم شکست ، ستاره های علم و نبوت تاریک شد، برطرف شد نشانه های پرهیزکاری ، گسیخته شد ریسمان محکم الاهی ، کشته شد پسر عموی

مصطفی ، و شهید شد سید اوصیا، علی مرتضی
(290)

درست در همان لحظاتی که صدای ضجه و ناله مردم در مسجد بلند بود و حسنین علیهما السلام نیز در کنار پدر بر مصیبت امیر مؤمنان علیه السلام سخت گریه می کردند، امام حسن علیه السلام گفت : پدر جان ، چه کسی این جنایت هولناک را در حق شما روا داشت ؟ حضرت فرمود : مرا فرزند یهودیه ، عبدالرحمن بن ملجم مرادی کشت . امام حسن مجتبی علیه السلام گفت : از کدام در فرار کرد ؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : کسی دنبالش نرود، چون به زودی او را از این در وارد خواهند کرد . سپس با دست خود به در کننده اشاره فرمود . آنگاه ساعتی از هوش رفت و مردم در انتظار آوردن آن لعین از باب کننده بودند . ساعتی گذشت که فریاد مردم بالا گرفت و او را دست بسته از همان درب وارد مسجد کردند . شیر در بستر
(291)

امیر مؤمنان علیه السلام را به کمک فرزندان به خانه بردند . لحظه ای پشت در خانه خالی نمی شد . مردم و علاقمندان برای دیدن امامشان بی صبرانه منتظر اجازه ورود بودند . گاهی در خانه به روی خیل مشتاقان باز می شد؛ گاهی هم امام حسن علیه السلام مردم را مرخص می کرد . در این دو روز و چند ساعتی که از عمر پر برکت امام باقی مانده بود، علی فرزندان را جمع کرد و برنامه آینده را برای آنان تبیین کرد . روز بیستم ماه رمضان در خانه علی را گشودند تا مردم برای آخرین بار امام مظلومشان را ملاقات کنند . مردم گروه گروه می آمدند و سلام می کردند و حضرت پاسخ می داد و می فرمود :

سلونی قبل اءن تفقدونی ؛ از من
بپرسید، پیش از آنکه مرا نیابید .
حجر بن عدی ، که به دیدار امام شتافته
بود، از جای برخاست و چند بیتی در مصیبت
امیر مؤمنان علیه السلام خواند . حضرت
به او فرمود : ای حجر، چگونه ای آن روز
که از تو بخواهند که از من بیزاری جویی
؟

عرض کرد : به خدا قسم ، اگر با شمشیر
قطعه قطعه ام کنند و به آتش بسوزانند،
هرگز از شما بیزاری نمی جویم !
حضرت فرمود : به هر خیر موفق باشی !
خداوند از آل پیامبر صلی الله علیه و آله
به تو جزای خیر دهد ! (292)
آن حضرت از آینده تاریک ، این گونه
خبر داد : زود باشد که فتنه ها از هر سو
به شما روی آورد و منافقان این امت ،
کینه های خود را از شما بخواهند و
انتقام از شما بگیرند؛ پس بر شما باد به
صبر که عاقبت صبر نیکوست . آنگاه رو به
سوی امام حسین علیه السلام افکند و فرمود
: بعد از من ، در خصوص شما فتنه های
بسیار به وقوع خواهد پیوست . صبر کن تا
خدا حکم کند میان شما و دشمنان شما؛
زیرا او بهترین داوران است . سپس افزود
: ای ابا عبدالله ! تو را این امت شهید می
کنند؛ پس بر تو باد به تقوا و صبر در بلا
(293) .

پرواز روح

دو سوم از شب بیست و یکم گذشته بود .
حضرت همچنانکه مشغول سخن گفتن با
امام حسین علیه السلام بود، از هوش رفت و
پس از دقایقی به هوش آمد و فرمود : اینک
رسول خدا (295) و عموی من ، حمزه و برادر
جعفر نزد من آمدند و گفتند : زود بشتاب

که ما مشتاق و منتظر هستیم . این گفت و پیشانی مبارکش عرق کرد . چشمهای مبارک را بر هم گذاشت و دست و پای را سوی قبله کشانید و پس از شهادتین ، روح بلندش به ملکوت اعلیٰ پر کشید . بار دیگر وضعیت آسمان و زمین بر آشفت و در آن شب ، آفاق آسمان دگرگون گشت ؛ بار دیگر زمین به لرزه در آمد و صدای تسبیح و تقدیس فرشتگان از هوا شنیده می شد . قبایل جن نوحه می کردند و به سختی می گریستند و مرثیه می خواندند و با بلند شدن صدای گریه و شیون از خانه علی علیه السلام اهل کوفه دانستند که مصیبت آن حضرت روی داده و از این رویکباره در مصیبت علی علیه السلام گریستند و خاطره رحلت پیامبر بزرگوار اسلام زنده شد . (296)

ابن عباس می گوید : هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام در کوفه شهید شد، سه روز آسمان خون بارید و هیچ سنگی در آن روز بر داشته نمی شد مگر آنکه خون در زیر آن بود . (297)

روح ناآرام از بدن خسته امیر مؤمنان علیه السلام پر کشیده بود . فرزندان او بدنش را آماده غسل کردند . محمد بن حنفیه می گوید : چون برادرانم مشغول غسل شدند، امام حسین علیه السلام آب می ریخت و امام حسن علیه السلام غسل می داد . هرگز نیاز نبود که بدن علی علیه السلام در حال غسل ، گردانیده شود؛ زیرا بدن مبارک هنگام غسل ، خود از این سو به آن سو می شد و بویی خوش تر از مشک و عنبر از جسد مطهرش به مشام می رسید . (298)

مظلومانه ترین تشیع

به دستور علی علیه السلام پیکر پاک و مطهرش را بر تابوتی گذاردند و درست در همان ساعتی که دو شب پیش ، از خانه ام کلثوم به مسجد رفته بود، بیرون آوردند . بنا به وصیت حضرت جلوی تابوت را کسی بر دوش نگرفته بود (299) و تابوت بر دوش جبرئیل و میکائیل پیش می رفت . (300) و فرزندان ، داماد و تنی چند از یاران حضرت ، از جمله صعصعه پشت تابوت را به دوش گرفته بودند . ابر سفیدی بالای سر تشیع کنندگان قرار گرفت و پرنندگان سفیدی به پرواز در آمدند . (301) از بالای سر، صدای زمزمه و پر و بال به گوش می رسید . (302)

محمد بن حنفیه می گوید : به خدا قسم ، می دیدم که جنازه آن حضرت بر هر دیوار و ساختمان و درختی که می گذشت ، آنها سر تعظیم فرود می آوردند و خم می شدند و خشوع می کردند . (303)

هنگامی که جنازه به محل دفن رسید، تابوت به زمین گذاشته شد . نخست امام حسن مجتبی علیه السلام به دستور امیر مؤمنان علیه السلام بر پیکر آن حضرت نماز خواند و پس از نماز، جنازه را برداشتند و همان محل را خاک برداری کردند . ناگاه قبر ساخته و لحد پرداخته ای ظاهر شد و تخته ای در زیر قبر فرش شده بود که بر آن لوح ، به خط سریانی دو سطر نقش بسته بود :

بسم الله الرحمن الرحيم ، هذا ما حفره نوح النبي لعلی وصی محمد صلی الله علیه و آله قبل الطوفان بسبعمائة عام ؛ (304) این همان قبری است که نوح پیامبر برای علی علیه السلام ، جانشین محمد صلی الله علیه و آله ، هفتصد سال پیش از طوفان حفر کرده است .

مرحوم مفید رحمه الله و دیگران نوشته اند هنگامی که جنازه علی علیه السلام به آن محل رسید، ناگهان سنگ سفیدی که می درخشید، نمایان گشت . پس همان مکان را حفر کردند و به تخته ای برخورد کردند که بر آن نوشته شده بود : این چیزی است که نوح پیامبر صلی الله علیه و آله برای بنده شایسته خدا، علی بن ابی طالب علیه السلام فراهم کرده است . همین که خواستند پیکر علی علیه السلام را داخل قبر بگذارند، چند منادی با سخنان خود به استقبال پیکر آن حضرت آمدند . (305)

هاتفی می گفت : او را به سوی این تربت پاک بیاورید؛ حبیب مشتاق حبیب است . با شنیدن این جمله ، حاضران مات و مبهوت شدند . (306)

هاتفی دیگر گفت : خداوند شما را صبر نیکو کرامت کند، در مصیبت سید شما و حجت خدا بر خلق خویش . (307)

امیر مؤمنان علیه السلام به حسنین علیهم السلام فرموده بودند که هر گاه مرا داخل قبر گذارید، پیش از آنکه خاک بریزید، نخست دو رکعت نماز بخوانید و سپس به درون قبر بنگرید . چون امام علیه السلام را داخل قبر گذاردند و دو رکعت نماز خواندند، به قبر نگریستند و دیدند که پرده را از قسمت بالای سر علی علیه السلام کنار زد و دید که رسول خدا و آدم صفی و ابراهیم خلیل علیه السلام با آن حضرت مشغول سخن گفتن اند . امام حسین علیه السلام نیز گوشه دیگری را از قسمت پایین پای حضرت برگرفت و دید که حضرت فاطمه علیها السلام و حوا و مریم و آسیه بر آن حضرت نوحه می کنند . (308)

پس از دفن علی علیه السلام صعصعه بی تاب گشت و یک دست خود را بر قلبش گذارد و با دست دیگر مقداری از خاک قبر امیر

مؤ منان علیه السلام برداشت و بر سر خود
می زد و می گفت :
پدر و مادرم به فدای تو باد ای امیر
مؤ منان ! گوارا باد تو را کرامتهای
خدا، ای ابالحسن ! به حقیقت مولد تو
پاکیزه بود و صبر و جهادت عظیم و به
آنچه آرزو داشتی رسیدی و تجارت سودمندی
کردی و نزد پروردگار خود رفتی از
خدا بخواه تا بر ما منت گذارد و راهت
ادامه دهیم (309) صعصعه آنقدر و
گریست که دیگران را سخت و به گریه در
آورد و آنگاه رو کرد به امام حسن و امام
حسین علیهم السلام و محمد، جعفر، عباس ،
یحیی ، عون و سایر فرزندان آن حضرت ، و
به آنان تسلیت گفت و به کوفه بازگشت .
(310)

سلام بر اول مظلوم عالم
سلام بر ساقی کوثر کوثر و میزان اعمال

- (1) نهج البلاغه ، خطبه 3 .
- (2) مناقب آل ابی طالب ، ج 2، ص 4 .
- (3) همان .
- (4) ارشاد مفید، ص 3 .
- (5) مناقب آل ابی طالب ، ج 2، ص 6 .
- (6) همان .
- (7) همان .
- (8) همان ، ص 4 .
- (9) همان ، ص 5 .
- (10) همان ، ص 4 .
- (11) ذخائر العقبی ، ص 58 .
- (12) همان ، ص 60 .
- (13) همان .
- (14) ارشاد مفید، ص 13 .
- (15) فضائل الخمسة من الصحاح الستة ، ج 1، ص 208
- (16) مناقب آل ابی طالب ، ج 2، ص 6 .
- (17) همان .
- (18) مناقب آل ابی طالب ، ج 2، ص 11 .
- (19) همان ، 12 .
- (20) الخرايج و الجرايج ، ج 2، ص 741؛ اءجمل الصور، ص 21 .
- (21) فضایل ابن شاذان ، ص 97؛ الاءربعون حدیثا من الاءربعین ، ص 39 .
- (22) مسند اءحمد بن حنبل ، ج 1، ص 84 .
- (23) مناقب ابن المغازلی ، ص 202 .
- (24) بحارالاءنوار، ج 18، ص 163 .
- (25) همان ، ص 192 .
- (26) همان ، ج 18 .
- (27) همان .
- (28) همان ، ص 192 .
- (29) در تذكرة الخواص ، ص 40 آمده است كه امیر مؤمنان پیراهن رسول خدا را به تن كرد و در جای او خوابید .
- (30) ارشاد مفید، ص 23 .
- (31) تذكرة الخواص ، ص 40 .

- (32) سوره بقره ، آیه 207 .
- (33) سوره توبه ، آیه 40 .
- (34) مناقب آل ابی طالب ، ج 2، ص 58 .
- (35) تذکرة الخواص ، ص 41 .
- (36) مناقب آل ابی طالب ، ج 2، ص 58 .
- (37) همان ، ص 59 .
- (38) تذکرة الخواص ، ص 40 به نقل از : فضایل احمد بن حنبل .
- (39) مناقب آل ابی طالب ، ج 2، ص 58 .
- (40) اختصاص مفید، ص 153 .
- (41) مغازی واقدی ، ج 1، ص 152 .
- (42) همان .
- (43) مناقب آل ابی طالب ، ج 3، ص 299 .
- (44) همان .
- (45) مناقب آل ابی طالب ، ج 2، ص 240 .
- (46) ارشاد مفید، ص 40 .
- (47) همان .
- (48) ارشاد مفید، ص 41، سیره ابن هشام ، ص 106 .
- (49) مناقب آل ابی طالب ، ج 2، ص 240 .
- (50) بحار الانوار، ج 20، ص 78 .
- (51) همان ، ج 41، ص 3؛ مناقب آل ابی طالب ، ج 2، ص 118 .
- (52) همان ، به نقل از تفسیر قشیری از انس بن مالک .
- (53) سفینه البحار، ج 1 ص 149 .
- (54) بحار الانوار . ج 40، ص 124 .
- (55) سفینه البحار، ج 1، ص 149 به نقل از : تفسیر علی بن ابراهیم .
- (56) بحار الانوار، ج 38، ص 17 .
- (57) بحار الانوار، ج 40، ص 114 .
- (58) مناقب آل ابی طالب ، ج 2، ص 120 .
- (59) سفینه البحار، ج 1، ص 149 .
- (60) اختصاص مفید، ص 152 .
- (61) مناقب آل ابی طالب ، ج 4، ص 125 و آیه در سوره آل عمران / 172 .
- (62) بحار الانوار، ج 38، ص 229 .
- (63) سفینه البحار، ج 1، ص 149؛ بحار الانوار، ج 51، ص 228 .
- (64) مغازی واقدی ، ج 2، ص 329 .
- (65) ارشاد مفید، ص 45، مغازی واقدی ، ج 2، ص 353 .
- (66) مناقب آل ابی طالب ، ج 3، ص 137 .

- (67) ارشاد مفید، ص 45 .
- (68) منتهی الآمال ، ج 1، ص 71 .
- (69) بحار الانوار، ج 38، ص 229 .
- (70) همان .
- (71) ارشاد مفید، ص 48 .
- (72) منتهی الامال ، ج 1، ص 70 .
- (73) همان ، ص 71 .
- (74) فروغ ابدیت ، ج 2، ص 647 .
- (75) سفینه البحار، ج 1، ص 373 .
- (76) مغازی واقدی ، ج 2، ص 498 .
- (77) بحار الانوار، ج 51، ص 228 : سفینه البحار، ج 1، ص 149 .
- (78) سفینه البحار، ج 2، ص 277 .
- (79) سفینه البحار، ج 2، ص 277 .
- (80) مجموعه الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام ، ص 16، به نقل از : انوار نعمانیه ، ص 342 .
- (81) فضائل الاء شهر الثلاثه ، ص 88 .
- (82) منتهی الآمال ، ج 1، ص 169 .
- (83) مناقب آل ابی طالب ، ج 3، ص 138 .
- (84) منتهی الآمال ، ج 1، ص 174 .
- (85) سوره مائده ، آیه 55 .
- (86) مجمع البیان ، ج 3، ص 325؛ تفسیر المیزان ، ج 6، ص 23؛ سفینه البحار، ج 1، ص 378، اشعار دیگری از حسان در این باره نقل کرده است .
- (87) الدر الثمین ، ص 20 .
- (88) مناقب ابن شهر آشوب ، ج 3، ص 4 .
- (89) تفسیر صافی ، ج 1، ص 451 .
- (90) تفسیر صافی ، ج 1، ص 451 .
- (91) مناقب ابن شهر آشوب ، ج 3، ص 3 .
- (92) تفسیر المیزان ، ج 6، ص 25 .
- (93) سوره مائده ، آیه 55 .
- (94) مناقب ابن شهر آشوب ، ج 3، ص 4 .
- (95) همان .
- (96) همان ؛ سفینه البحار، ج 1، ص 378 .
- (97) تفسیر نور الثقلین ، ج 1، ص 647؛ الدر الثمین ، ص 17 .
- (98) سوره طه ، آیه 25 .

- (99) سوره قصص ، آیه 35 .
- (100) سوره مائده ، آیه 55 .
- (101) مجمع البیان ، ص 92 .
- (102) مجمع البحرین ، ص 92 .
- (103) منتهی الآمال ، ج 1 ، ص 150 .
- (104) بحار الانوار ، ج 88 ، ص 93 ؛ وسائل الشیعه ، ج 15 ، ص 198 ؛ حقوق فرزندان ، ص 105 .
- (105) در روایتی آمده است که عبدالله بن سلام گفت :
یا رسول الله ، من دیدم علی علیه السلام انگشتر خود
را در حال رکوع به فقیر داد ، پس از ما تبعیت می
کنیم . (مجمع البیان ، ج 3 ، ص 325) .
- (106) طیبات ، ص 12 .
- (107) مناقب آل ابی طالب ، ج 3 ، ص 4 .
- (108) ثواب الاعمال ، 68 .
- (109) تهذیب الاحکام ، ج 6 ، ص 24 .
- (110) از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده
است که فرمود : گروهی از جمله عبدالله بن سلام ، اسید
بن ثعلبه ، بنیامین ، سلام و ابن سوریا ، مسلمان
شدند ؛ خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و عرضه
داشتند : یا رسول الله ؛ حضرت موسی ، یوشع بن نون را
به عنوان وصی و جانشین خود تعیین کرد ، پس وصی و
جانشین تو کیست ؟
- در همان حال این آیه نازل شد . پیامبر صلی الله
علیه و آله فرمود : حال برخیزید و به طرف مسجد
برویم ، همین که به در مسجد رسیدند ، سائلی را
دیدند که از مسجد خارج شد . حضرت فرمود : آیا کسی
چیزی به تو نداد ؟
- گفت : چرا ، این انگشتر را به من دادند . حضرت
فرمود : چه کسی این را به تو داد ؟
- گفت : آن مردی که در حال نماز است .
- حضرت فرمود : در چه حالتی بود ؟
- گفت : در حال رکوع . اینجا بود که پیامبر صلی الله
علیه و آله با صدای بلند تکبیر گفته و اهل مسجد
با تکبیر رسول خدا تکبیر گفتند .
- پیامبر صلی الله علیه و آله ، عبدالله بن سلام و
همراهانش را که از جانشین وی سؤال کرده بودند ،
مخاطب قرار داده فرمود : علی بن ابی طالب پس از
من ولی شما است .
- عبدالله بن سلام و همراهانش را که در پی وصی پیامبر
صلی الله علیه و آله بودند با دیدن این صحنه گفتند :
ما نیز خدای را به عنوان پروردگار ، اسلام را به
عنوان دین ، محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری

- و علی را به وصایت و جانشینی پذیرفته و راضی گشتیم . (مناقب آل ابی طالب ، ج 3 ، ص 3) .
- (111) ر . ک مجمع البحرین ، ص 92 و آیه ، در سوره نحل / 83 .
- (112) تفسیر المیزان ، ج 6 ، ص 25 .
- (113) طیبات ، ص 412 : به نقل از : زهر الربیع .
- (114) سوره حج ، آیه 27 .
- (115) سوره مائده ، آیه 67 .
- (116) سوره مائده ، آیه 3 .
- (117) آیات الغدیر، ص 229؛ اعلام الوری ، ص 39؛ الدر الثمین ، ص 36 .
- (118) مناقب آل ابی طالب ، ج 2 ، ص 240 .
- (119) ص 169 .
- (120) اعلام الوری ، ص 141 .
- (121) مسند احمد بن حنبل ، ج 1 ، ص 325 .
- (122) صحیح مسلم ، ج 5 ، ص 76 .
- (123) مناقب آل ابی طالب ، ج 2 ، ص 190 .
- (124) راهبرد اهل سنت ، ص 67 .
- (125) مناقب ابن مغزلی ، ص 307 .
- (126) مناقب آل ابی طالب ، ج 2 ، ص 190 .
- (127) در کتاب نظم در السمطین سخن از خوچه (روزنه ، درب کوچک) است ، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : ببندند هر خوچه ای را که در مسجد است ، جز خوچه علی علیه السلام ! (همان) .
- (128) اللئالی المصنوعة ، ج 1 ، ص 181 .
- (129) تاریخ المدینة المنورة سمهودی ، ج 1 ، ص 339 .
- (130) ایها الناس سدوا ابوابکم قبل ان ینزل العذاب (همان) .
- (131) مناقب ابن مغزلی ، ص 254 .
- (132) مناقب آل ابی طالب ، ج 2 ، ص 194 .
- (133) سوره نجم ، آیه 2 .
- (134) اللئالی الصنوعة ، ج 1 ، ص 181 .
- (135) خصائص نسائی ، ص 13 .
- (136) مناقب آل ابی طالب ، ج 2 ، ص 191 .
- (137) احقاق الحق ، ج 5 ، ص 569 .
- (138) سوره نجم ، آیه 3 و 4 .
- (139) تاریخ دمشق (ترجمه الامام علی بن ابی طالب ، ج 1 ، ص 277 .
- (140) تاریخ اصبهان ، ج 1 ، ص 291 .
- (141) شواهد التنزیل ، ج 2 ، ص 25 .
- (142) تاریخ اصبهان ، ج 1 ، ص 291 .

- (143) فرائد السمطين ، باب 6 ، ج 12 .
 (144) الغدير، ج 3، ص 205 .
 (145) خصائص نسايى ، ص 12 .
- (146) تذكرة الخواص ، ص 52 .
 (147) السيرة الحبية ، ج 3، ص 347 .
 (148) صحيح مسلم ، ج 5، ص 13 .
 (149) صحيح بخارى ، ج 1، ص 120 .
 (150) سوره صف ، آيه 8 .
 (151) الموضوعات ، ج 11، ص 366 .
 (152) مناقب آل ابى طالب ، ج 2، ص 189 .
 (153) غاية المرام ، ص 639 .
 (154) الغدير، ج 3، ص 202 .
 (155) همان ، ص 203 .
 (156) همان .
 (157) همان .
 (158) همان ، ص 207 .
- (159) تاريخ دمشق (ترجمه الامام على بن ابى طالب
)، ج 1، ص 305 .
 (160) صحيح ترمذى ، ج 5، ص 641 .
 161 تا 310
- (161) مسند احمد بن حنبل ، ج 1، ص 331 .
 (162) صحيح بخارى ، ج 1، ص 92 .
 (163) طبقات ابن سعد، ص 227 .
 (164) على و مناوئوه ، ص 97 .
 (165) همان ، ص 98 .
- (166) الكافى ، ج 8، ص 182؛ اختصاص مفيد، ص 150 .
 (167) مناقب آل ابى طالب ، ج 1، ص 315 .
 (168) الاختصاص مفيد، ص 150 .
 (169) ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه ، ج 1، ص
 215 .
- (170) مناقب آل ابى طالب ، ج 2، ص 109 .
 (171) على و مناوئوه ، ص 189 .
 (172) بحار الانوار، ج 40، ص 106 .
 (173) همان ، ج 3، ص 81 .

- (174) از شهرهای قدیم عراق است که در نزدیکی کوفه می باشد . (مجمع البحرین ، ج 3، ص 281) .
- (175) مناقب آل ابی طالب ، ج 2، ص 109 .
- (176) نهج البلاغة ، خطبه 215 .
- (177) دو تاریخ همگون ، ص 46 .
- (178) معارف و معاریف ، ج 4، ص 1515 .
- (179) فیض الاسلام ، شرح نهج البلاغة ، نامه 41 .
- (180) مناقب آل ابی طالب ، ج 3، ص 154 .
- (181) همان ، ص 155 .
- (182) دو تاریخ همگون ، ص 109 .
- (183) مناقب آل ابی طالب ، ج 3، ص 168 .
- (184) همان .
- (185) همان ، ص 177 .
- (186) رجال شیخ طوسی ، ص 44 .
- (187) تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 201؛ نهج السعادة ، ج 5، ص 14 .
- (188) فیض الاسلام ، شرح نهج البلاغه ، نامه 44، ص 953 .
- (189) همان ، نامه 16، ص 860، تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 203 .
- (190) همان ، نامه 21، ص 862 .
- (191) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ، ج 18، ص 70 .
- (192) از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در تمام جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت جست . (تهذیب التهذیب ، ج 7، ص 104)
- (193) فیض الاسلام ، شرح نهج البلاغه ، نامه 45، ص 966 .
- (194) وی یکی از یاران رسول خدا و امیر مؤمنان است و به گفته واقدی ، در سال پنجم هجری ، و به گفته برخی دیگر، در سال چهل هجری وفات کرد . (ر ک : تهذیب التهذیب ، ج 8، ص 395؛ جامع الروات ، ج 2، ص 29؛ و رجال شیخ طوسی ، ص 26) .
- (195) منظور از کورة السواد، اطراف و نواحی سوادات است که در زمان عمر بن خطاب فتح گردید، که طول آن از موصل تا آبادان و عرض آن از عذیب تا حلوان است (معجم البلدان ، ج 3، ص 272) .
- (196) یکی از روستاهای مداین است که سلمان فارسی در آنجا مدفون گردیده است . (مجمع البحرین ، ص 223) .

- 197) تاریخ یعقوبی ، ج 2 ، ص 204 .
- 198) امامی آشتیانی ، شرح نهج البلاغه ، ج 3 ، ص 113 ؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ، ج 16 ، ص 164 ؛ و السياسة من واقع الاسلام ، ص 131 .
- 199) او همان فردی است که امام حسین (ع) پیش از حرکت خود به کربلا، وی را طی نامه ای به یاری خود دعوت کرد . اما منذر به جای آنکه حضرت پاسخ مثبت دهد، فرستاده امام را نزد عبیدالله بن زیاد، والی بصره برد و به دستور عبیدالله قاصد امام را گردن زدند . (منتهی الآمال ، ج 1 ، ص 306) .
- 200) فیض الاسلام ، شرح نهج البلاغه ، نامه 71 ، ص 1065 .
- 201) تاریخ یعقوبی ، ج 2 ، ص 204 .
- 202) وی یکی از مجاهدان در جنگ صفین و از تحریک کنندگان مردم به جنگ با معاویه است . (کامل ابن اثیر، ج 3 ، ص 178) .
- 203) تاریخ یعقوبی ، ج 2 ، ص 200 .
- 204) نهج البلاغه ، نامه 63 .
- 205) همان ، نامه 20 ، ص 861 .
- 206) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ، ج 16 ، ص 169 .
- 207) فیض الاسلام ، شرح نهج البلاغه ، نامه 41 ، ص 949 .
- 208) نهج البلاغه ، نامه 41 .
- 209) یکی از بزرگترین شهرهای فارس (ایران قدیم) است . (معجم البلدان ، ج 1 ، ص 146) .
- 210) یکی از شهرهای فارس (ایران قدیم) که دوازده فرسخ با شیراز فاصله دارد . (معجم البلدان ، ج 1 ، ص 211) .
- 211) تاریخ یعقوبی ، ج 2 ، ص 204 .
- 212) سوره اعراف ، آیه 85 .
- 213) السياسة نم واقع الاسلام ، ص 128 .
- 214) یکی از فضلی یاران امیر مؤمنان و از بزرگان تابعین است . (سفینة البحار، ج 1 ، ص 669) .
- 215) مستدرک الوسائل ، ج 17 ، ص 359 .
- 216) تاریخ یعقوبی ، ج 2 ، ص 204 .
- 217) سفینة البحار، ج 2 ، ص 693 .
- 218) سفینة البحار، ج 1 ، ص 164 .
- 219) منتهی الآمال ، ج 2 ، ص 2 .
- 220) کافی ، ج 5 ، ص 318 .

- (221) سفينة البحار، ج 2، ص 693؛ عصر الظهور، ص 200 .
- (222) سفينة البحار، ج 2، ص 156 .
- (223) اختصاص مفید، ص 337 .
- (224) اختصاص مفید، ص 216 .
- (225) سفينة البحار، ج 2، ص 165 .
- (226) مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص 296 .
- (227) بحار الانوار، ج 60، ص 213 .
- (228) ينابيع الموده، ص 449 .
- (229) عصر الظهور، ص 200 .
- (230) معجم اءحاديث الامام المهدي، ج 3، ص 77 .
- (231) عصر الظهور، ص 207 .
- (232) سفينة البحار، ج 2، ص 165 .
- (233) ينابيع الموده، ص 449 .
- (234) بحار الانوار، ج 52، ص 307 .
- (235) اسد الغابة، ص 396 .
- (236) سفينة البحار، ج 1، ص 382 .
- (237) خوارج، ص 51 .
- (238) مناقب آل ابى طالب، ج 3، ص 187 .
- (239) همان .
- (240) اسد الغابة، ج 1، ص 396 .
- (241) بحار الانوار، ج 35، ص 341 .
- (242) مستدرک الوسایل، ج 3، ص 258 .
- (243) بحار الانوار، ج 33، ص 345 .
- (244) خوارج، ص 52 .
- (245) ارشاد مفید، ص 68؛ سفينة البحار، ص 383 .
- (246) بحار الانوار، ج 18، ص 123 .
- (247) سوره آل عمران، سوره 106 .
- (248) بحار الانوار، ج 33، ص 327 .
- (249) همان .
- (250) نهج البلاغه، خطبه 59 .
- (251) در تعداد نفرات باقى مانده از دشمن، بين مورخان اختلاف است. ابن شهر آشوب تعداد آنها را هشت نفر ضبط کرده (مناقب آل ابى طالب، ج 3، ص 160) و مسعودى در اثبات الوصيه، ص 147، تعداد آنها را چهار نفر ثبت کرده است. و مجلسى در بحار الانوار، ج 33، ص 349 مى نويسد: از خوارج هشت نفر جان سالم به در بردند و اين تعداد که زيتر ده نفر است، كاملا با فرمايش امير مؤمنان سازگار است .
- (252) بحار الانوار، ج 33، ص 348 .
- (253) همان .

- (254) خوارج ، ص 53 .
- (255) بحار الانوار، ج 33، ص 353 .
- (256) خوارج ، ص 53 .
- (257) بحار الانوار، ج 33، ص 353 .
- (258) مروج الذهب ، ج 1، ص 766 .
- (259) سفينة البحار، ج 1، ص 383 .
- (260) همان .
- (261) همان .
- (262) همان ، ص 384 .
- (263) خوارج ، ص 114 .
- (264) خوارج ، ص 99 .
- (265) الاحزاب ، آیه 21 .
- (266) سوره مائده ، آیه 95 .
- (267) سوره آل عمران ، آیه 97 .
- (268) احتجاج طبرسی ، ج 1، ص 276؛ بحار الانوار، ج 33، ص 377 .
- (269) بحار الانوار، ج 33، ص 345 .
- (270) همان ، ص 385 .
- (271) همان ، ص 388 .
- (272) همان ، ص 345 .
- (273) بحار الانوار، ج 33، ص 397 .
- (274) همان ، ص 390 .
- (275) نهروان چند دهکده است که بین بغداد و واسط قرار گرفته است . (معجم البلدان ، ج 5، ص 325) .
- (276) وی یکی از چهره های محترمی بود که از سوی امیر مؤمنان ولایت و حکومت مداین به او سپرده شده بود . (مروج الذهب ، ج 1، ص 736) اما ابن شهر آشوب او را عامل علی بر نهروان می داند . (مناقب آل ابی طالب ، ج 3، ص 188) .
- (277) خوارج ، ص 123 .
- (278) بحار الانوار، ج 33، ص 355 .
- (279) همان ، ص 387 .
- (280) همان ، ص 402 .
- (281) همان ، ص 355 .

- (282) نهج البلاغه ، كلمات قصار 323 .
- (283) منتهی الامال ، ج 1، ص 169؛ احقاق الحق ، ج 8، ص 789؛ به نقل از تاریخ بغداد، ج 12، ص 57 .
- (284) مناقب آل ابی طالب ، ج 3، ص 310، ینابیع الموده ، ص 164 .
- (285) منتهی الآمال ، ج 1، ص 172 .
- (286) مثير الاءحزان ، ص 215؛ تذكرة الخواص ، ص 126؛ ذخائر العقبی ، ص 112؛ اسد الغابة ، ج 4، ص 36 .
- (287) مناقب آل ابی طالب ، ج 3، ص 310؛ كشف الغمة ، ج 1، ص 582 .
- (288) شیخ مفید علت عدم رعایت احتیاط از علی علیه السلام و رفتنش به مسجد را چنین توجیه کرده است : آن حضرت علم به احکام داشت ، اما به آن چه که واقع می شده ، علم نداشت . (بحار الانوار، ج 42، ص 275) بدین جهت چون زمان وقوع حادثه را نمی دانست ، بیرون رفتنش مانعی نداشت .
- این پاسخ چندان صحیح به نظر نمی رسد؛ چون معنای این سخن ، عدم آگاهی از علم و جلالت و عظمت علی علیه السلام است . و نیز گفته شده است : تکلیف آن حضرت غیر از تکلیف ماست ، پس می توان گفت که علی علیه السلام جان خود را به خدا تقدیم داشته است ؛ بسان رزمنده ای که در جبهه حق علیه باطل می جنگد، که واجب است بر او ایستادگی کند، گر چه به کشتن او منجر شود . علی علیه السلام نیز چنان حالتی را داشت . ابن اثیر جزری در اسد الغابة ، ج 4، ص 36 پس از بیان ماجرای مرغابی ها می نویسد : و همین پیشگویی دلالت می کند که سال ، ماه و شب وقوع حادثه را می دانست . برخی به علم عادی و علم واقعی تفسیر کرده اند، که علم عادی رعایتش لازم است ، ولی ملزم به عمل به علم واقعی نبوده اند . اما بهترین پاسخ همان است که خود حضرت فرمود . آن حضرت پیش از شب نوزدهم که قاتل خود را به برخی نشان داد و به آن حضرت گفته شد که چرا او را نمی کشی ، فرمود : هرگز روا نیست پیش از اینکه جنایتی از او صادر شود، من او را قصاص کنم . (بحار الانوار، ج 42، ص 275) .
- (289) الکوکب الدری ، ج 2، ص 174 .
- (290) بحار الانوار، ج 42، ص 282 .
- (291) الکوکب الدری ، ج 2، ص 176 .
- (292) سفینة البحار، ج 1، ص 223 .
- (293) الکوکب الدری ، ج 2، ص 176 .

- (294) المستجاد من كتاب الارشاد، ص 2 .
- (295) در ینابیع الموده ، ص 163 : حضرت به حضور فرشتگان و تمام انبیاء و مرسلین و پیامبر و فاطمه و خدیجه و حمزه و جعفر و . . . اشاره فرموده است .
- (296) منتهی الآمال ، ج 1 ، ص 182 .
- (297) الكوكب الدرّی ، ج 2 ، ص 194 . ابن عساکر در تاریخ خود نقل کرده است که در روز قتل علی علیه السلام هیچ سنگی را در بیت المقدس برنداشتند مگر آنکه خون در زیر آن دیدند . (ج 3 ، ص 382؛ ذخائر العقبی ، ص 115؛ مناقب خوارزمی ، ص 281) .
- (298) الكوكب الدرّی ، ج 2 ، ص 192 .
- (299) اعلام الوری ، ص 202؛ کافی ، ج 1 ، ص 457 .
- (300) منتهی الآمال ، ج 1 ، ص 183 .
- (301) بحار الاءنوار، ج 42، ص 235؛ ارشاد مفید، ص 12 .
- (302) اعلام الوری ، ص 202 .
- (303) منتهی الآمال ، ج 1 ، ص 183 .
- (304) همان ، بحار الاءنوار، ج 42، ص 216 .
- (305) ارشاد مفید، ص 12؛ الكوكب الدرّی ، ص 193؛ اعلام الوری ، ص 202؛ المستجاد، ص 27؛ روضة الواعظین ، ص 136 .
- (306) الكوكب الدرّی ، ج 2 ، ص 193 .
- (307) منتهی الآمال ، ج 1 ، ص 183 .
- (308) مدینة المعاجز، ج 3 ، ص 77؛ الكوكب الدرّی ، ج 2 ، ص 194؛ بحار الانوار، ج 42، ص 301 .
- (309) الكوكب الدرّی ، ج 2 ، ص 194 .
- (310) منتهی الآمال ، ج 1 ، ص 184 .

فهرست مطالب

پیشگفتار	2
فصل یکم : در مکه مکرمه	4
الف . پیشتازی در اسلام	5
تلاشهای ناموفق دشمنان	7
2 . سبقت خدیجه بر اسلام	10
ب . بت شکنی علی علیه السلام	12
2 . دوران نوجوانی	13
3 . دوران جوانی	15
ج . اعلام جانشینی در اولین نشست	17
تذکر چند نکته لازم و ضروری به نظر می رسد	
:	22
فصل دوم : در مدینه منوره	25
الف : حضور در صحنه های نبرد	26
جنگ احد	27
جنگ خیبر	34
جنگ صفین	38
زخمهای علی علیه السلام	39
آخرین زخم علی علیه السلام	41
ب . جریان خاتم بخشی	44
خاتم بخشی و پرسشها :	48
آیا فقط علی علیه السلام مصداق آیه است ؟	
.....	48
آیا اهل تسنن به خاتم بخشی اشاره کرده	
اند ؟	48
انفاق امیر مؤمنان علیه السلام در چه	
حالی بود ؟	49
آیا در آن زمان پیامبر صلی الله علیه و آله	
در مسجد حضور داشت ؟	49
ج . جانشینی امام علی واکنش ها و	
عملکردها	55
هنگام نزول آیه ولایت	56
تبلیغ رسالت و اعلام جانشینی	58
آخرین تلاش درباره جانشینی علی علیه السلام	
.....	63
یادآوری چند نکته	66

67	د . تثبیت مرجعیت امیر مؤ منان
68	نگاهی به ماجرای سد الاءبواب
72	انگیزه بستن درب ها
73	1 . دستور الاهی
73	2 . کنترل تردهای غیر مجاز
77	تلاشهای دشمنان پس از فرمان سد الابواب
77	1 . شکستن حرمت خانه
78	2 . تخریب خانه امیر مؤ منان
80	4 . تحریف حدیث
82	فصل سوم : در دوران حکومت
83	برابری در تقسیم بیت المال
84	اعلام سیاست کلی
85	برخورد با خویشان دور و نزدیک
91	حاکمیت ضوابط
95	عدم معافیت فرزندان از جنگ و جهاد
97	نظارت بر کارگزاران سیاسی
97	1 . نظارت از طریق نامه نگاری
101	2 . فرستادن هیئت های بازرسی
102	3 . بررسی تراز مالی
104	5 . هشدار و تهدید
108	6 . عزل و برکناری
110	7 . زندان برای پرداخت غرامت
111	دفاع از مسلمانان غیر عرب
113	حمایتهای همه جانبه امیر مؤ منان
117	برخوردهای غلط حکومتها با ایرانیان
	آینده ایرانیان از نگاه امیر مؤ منان
120	علیه السلام
120	1 . حمایت جدی از اسلام و قرآن
	2 . خروج مردم خراسان با پرچم های سیاه
121	
121	3 . آماده سازان حکومت مهدی (عج)
121	4 . آموزگاران قرآن در کوفه
122	5 . سربازان جان بر کف
123	فصل چهارم : علی و آشوبگران
123	فتنه خوارج
124	پایه گذار خوارج
	پیشگویی امیر مؤ منان علیه السلام درباره
127	خوارج
129	نمونه هایی از کج اندیشیهای خوارج

130	علل شورش خارجیان
130	1 . نداشتن منطق پایدار
131	2 . درخواست توبه امیر مؤمنان
132	3 . بهانه جویی
137	شرارتها و وحشی گریهای خوارج
139	جنگ نهروان
142	فصل پنجم : شوق دیدار
142	در شب نوزدهم
143	به سوی شهادت
145	و بار دیگر کعبه شکافت
147	پرواز روح
149	مظلومانه ترین تشییع
164	فهرست مطالب